

کتاب ارمیای نبی

مقدمه

کتاب ارمیا که بنام ارمیای نبی مسمی است، شامل تاریخ، شرح حال و نبوت است. کتاب ارمیا رهبری را به خواننده معرفی می‌کند که خداوند بارگرانی را بخاطر ملتش که در بحران است به دوش او گذاشته است.

ارمیا در حوالی ۶۵۰ قبل از میلاد در دهی نزدیک اورشلیم به دنیا آمده است. در حالیکه او هنوز بسیار جوان بود خداوند او را به نبوت در بین قوم برگزیده خود دعوت کرد. با وجودیکه ارمیا بخاطر جوانی و بی تجربه بودنش از این مأموریت امتناع ورزید، اما خداوند به او اطمینان داد که با او خواهد بود. به این امید ارمیا مأموریت مشکل خود را آغاز کرد.

ارمیا در دوران مأموریت طولانی خود، به قوم خود بنی اسرائیل از روبرو شدن آنها به مصیبت‌های که بخاطر بت پرستی و گناهان دیگرشان بر آنها خواهد آمد اخطار داد. او در حیات خود عملی شدن پیشگویی‌های سقوت و ویرانی اورشلیم و خانه خدا به دست نبوکدنزر پادشاه بابل را تجربه کرد. ارمیا همچنین شاهد تبعید شدن پادشاه یهودا و مردم به بابل بود.

با وجودیکه قسمت بزرگ کتاب ارمیا به شرح مجازات مردم نافرمان یهودا و سایر اقوام اختصاص دارد، اما در آن می‌توان آثاری از آینده امید بخش نیز مشاهده کرد. ارمیا بازگشت قوم خود از تبعید و احیای مجدد آنها را نیز پیشگویی نمود.

ارمیا از عهد نوی خدا نیز پیشگویی می‌کند که بعد از دوران رنج‌آوری که او در آن زندگی می‌کرد، عقد می‌شود. خداوند می‌گوید: «روزی فرا می‌رسد که با مردم اسرائیل و یهودا پیمان تازه‌ای می‌بندم.» (ارمیا ۳۱: ۳۱)

فهرست مندرجات:

دعوت خدا از ارمیا: فصل ۱

پیشگویی‌ها در دوران سلطنت‌های مختلف: فصل ۲ - ۲۰

وقایع دوران حیات ارمیا: فصل ۲۱ - ۴۵

پیشگویی‌هایی در مورد اقوام مختلف: فصل ۴۶ - ۵۱

سقوت اورشلیم: فصل ۵۲

منهدم نمایی، ویران نموده و نابود سازی، بنا نمایی و غرس کنی.»

دو رؤیا

۱۱ پس خداوند به من گفت: «ارمیا، چه می بینی؟» من گفتم: «شاخه ای از درخت بادام را می بینم.»^{۱۲} خداوند گفت: «نیک دیدی، من نگهبان کلام خود هستم تا آنچه را که می گویم، به حقیقت برسد.»^{۱۳} خداوند بار دیگر به من فرمود: «حالا چه می بینی؟» من جواب دادم: «یک دیگ آب جوش را می بینم که از طرف شمال می آید و نزدیک است که بر این سرزمین فروریزد.»

۱۴ خداوند فرمود: «بلی، بلائی از سمت شمال بر تمام ساکنین این سرزمین نازل می شود.»^{۱۵} من همه قبایل کشورهای شمالی را فرا می خوانم و آن ها همگی می آیند تخته های خود را به دم دروازه ها و به دورادور دیوارهای اورشلیم و سایر شهرهای یهودا قرار می دهند.^{۱۶} من قوم برگزیده خود را بخاطر شرارت شان و به سبب اینکه مرا ترک کردند مجازات می کنم. آن ها برای خدایان دیگر هدیه دادند و بت های ساخته دست خود را پرستش کردند.^{۱۷} اما حالا تو آماده شو و همه چیزهائی را که به تو گفتم، به آن ها بگو. از آن ها نترس، ورنه کاری می کنم که تو پیش آن ها کمدل شده وحشت کنی.^{۱۸} ولی من ترا مثل یک شهر مستحکم و یک ستون آهنین و یک دیوار برنجی سخت و پایدار می سازم تا در برابر پادشاهان یهودا، بزرگان، کاهنان

این کتاب شامل پیام هائی است که خدا به ارمیا داد. ارمیا پسر حلقیا (یکی از کاهنان شهر عناتوت، واقع در سرزمین بنیامین) بود.^۲ خداوند در سیزدهمین سال سلطت یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا با ارمیا سخن گفت. ^۳ پیام های دیگری هم در زمان پادشاهی یهوایقیم (پسر یوشیا) تا اخیر سال یازدهم سلطنت صدقیا (پسر یوشیا) برای او آمدند. در ماه پنجم همان سال بود که اورشلیم اشغال گردید و اهالی آن شهر اسیر و تبعید شدند.

مأموریت ارمیا

۴ خداوند به من فرمود: ^۵ «پیش از آنکه در رجم مادر پرورش یابی، من ترا می شناختم و قبل از آنکه به دنیا بیائی، ترا انتخاب کردم تا پیام آور من برای اقوام جهان باشی.»^۶ اما من گفتم: «آه، ای خداوند، خدای من، من نمی دانم که چگونه حرف بزنم، زیرا من یک جوان کم سن هستم.»

۷ اما خداوند مرا گفت: «مگو: من کم سن هستم. چون به هر جایی که ترا بفرستم، می روی و آنچه را که به تو امر کنم، به مردم می گوئی.^۸ تو نباید از آن ها بترسی، زیرا من خداوند، می گویم که با تو می باشم و ترا رهایی می دهم.»

۹ آنگاه خداوند دست بر لبهایم گذاشته و به من گفت: «اینک کلام خود را در دهانت قرار دادم!^{۱۰} بدان که امروز اختیار قومها و حکومتها را به دست تو دادم تا ریشه کن کنی و

کاهنان خودم نیز مرا نشناختند. حاکمان شان علیه من تمرد کردند و انبیای آن‌ها بت بعل را پرستیدند و دنبال کارهای بیهوده رفتند.

^۹ بنا بران، من شما را با فرزندان و اولاده تان متهم می‌کنم. ^{۱۰} به جزیره‌های کتیم بروید و به اطراف آن نگاه کنید. کسانی را به سرزمین قیدار بفرستید و آنجا را بدقت بررسی نمائید و ببینید که آیا گاهی چنین واقعه‌ای در آنجا رخ داده است؟ ^{۱۱} آیا قومی را دیده‌اید که خدایان خود را، با وجودی که خدا نیستند، عوض کرده باشد؟ اما قوم برگزیده من خدای خود را که موجب جلال و افتخار آن‌ها بود، عوض نمودند و چیزهای بیهوده و باطل را انتخاب کردند. ^{۱۲} خداوند می‌فرماید: «ای آسمان‌ها از این کار آن‌ها تعجب کنید و بلرزد و وحشت کنید، ^{۱۳} زیرا قوم برگزیده من مرتکب دو گناه شدند: یکی اینکه، آن‌ها مرا که چشمه آب حیات هستم، ترک نمودند و دیگر این که برای خود حوضهای شکسته کنده‌اند که نمی‌توانند آب را در خود نگهدارند.»

نتیجه خیانت قوم اسرائیل

^{۱۴} اسرائیل غلام کسی نیست و در غلامی دنیا نیامده است. پس چرا دشمنان در پی غارت آن‌ها هستند؟ ^{۱۵} دشمنانش مثل شیر غران بسویش هجوم آوردند. سرزمینش را ویران کردند و شهرهایش را با خاک یکسان ساختند. ^{۱۶} مردانی از شهرهای «ممفیس» و «تَحْفَنحِیس»

و مردم آن مقاومت کنی. ^{۱۹} آن‌ها علیه تو می‌جنگند، اما بر تو غالب نمی‌شوند، زیرا من با تو هستم و خداوند می‌فرماید که ترا رهایی می‌دهم.»

خداوند قوم اسرائیل را تشویق به توبه می‌کند

۲ ^{۲۰} خداوند به من فرمود که بروم و به اهالی اورشلیم اعلام کنم که خداوند چنین می‌فرماید: «دوران جوانی را بیاد می‌آورم که باهم نامزد بودیم و تو چقدر مشتاق من بودی. حتی در بیابان خشک و بی‌علف هم به دنبال من می‌رفتی. ^۳ اسرائیل برای خداوند مقدس و نوبر محصول او بود. خداوند می‌گوید: اگر کسی می‌خواست به او آسیبی برساند، بلا و مصیبت را بر سرش می‌آوردم.»

^۴ ای اولاده یعقوب و ای قوم اسرائیل، به کلام خداوند گوش بدهید! ^۵ خداوند می‌فرماید: «پدران شما در برابر من خطا کردند. چه چیزی باعث شد که آن‌ها از من روگردان شدند و از روی نادانی و حماقت به بت پرستی شروع نمودند؟ ^۶ مرا بخاطر نیاوردند و فراموش کردند که من آن‌ها را از مصر بیرون آوردم و در بیابان‌های خشک و سرزمین‌های ویران و پُر از گودال و جاهای تاریک و خالی از سکنه و خطرناک هدایت کردم. ^۷ من آن‌ها را به یک سرزمین حاصلخیز آوردم تا از محصول و نعمتهای آن برخوردار شوند، اما وقتی آن‌ها به آن سرزمین وارد شدند، در آنجا با فساد و گناه آلوده شدند. ^۸ کاهنان شان به من توجه نکردند. حتی

نمی‌تواند مانع او بشود و هر گوره خر نر به آسانی می‌تواند جفت او گردد، و او را به طرف خود بکشد.^{۲۵} پس پایت را از اینهمه دوندگی خسته نکن و گلویت را خشک نساز! تو می‌گوئی: «این سخنها برای من فایده‌ای ندارند، زیرا من به بت‌های بیگانه علاقه دارم و به دنبال آن‌ها می‌روم.»

^{۲۶} قوم اسرائیل مثل دزدی که گرفتار می‌شود، با پادشاهان، بزرگان، کاهنان و انبیای خود خجل و رسوا می‌گردند. ^{۲۷} شما به یک درخت می‌گوئید: «تو پدر من هستی» و به یک سنگ می‌گوئید: «تو مادر من هستی»، بنابراین، همگی خوار و رسوا می‌شوید. چون شما بعوض اینکه بسوی من برگردید، مرا ترک کردید، اما در زمان سختی و مصیبت باز هم زاری می‌کنید که شما را نجات بدهم. ^{۲۸} بت‌هایی را که با دست خود ساخته‌اید، کجا هستند؟ شما که به تعداد شهرهای یهودا بت دارید، آن بت‌ها باید در وقت سختی به یاری شما بیایند و شما را نجات بدهند.»

^{۲۹} خداوند می‌فرماید: «چه شکایتی علیه من دارید؟ شما از فرمان من سرکشی کردید. ^{۳۰} فرزندان تان را بی‌هوده سرزنش کردم، زیرا آن‌ها قابل اصلاح نبودند. مثل شیر غُرانی که شکار خود را می‌درد، شما هم انبیای تان را با شمشیر هلاک کردید. ^{۳۱} ای قوم اسرائیل، به آنچه می‌گویم گوش بدهید! آیا من پیش آن‌ها مثل بیابان و یا یک زمین تاریک بوده‌ام؟ پس چرا قوم برگزیده من به من می‌گویند: «ما از دست

آمدند و تاج سرت را شکستند. ^{۱۷} تو اینهمه بلاها را به دست خود بر سرت آوردی، زیرا خداوند، خدایت را که هادی و راهنمایت بود، ترک کردی.» ^{۱۸} خداوند، خدای قادر مطلق می‌فرماید: «از رفتن به مصر و نوشیدن از آب دریای نیل چه سودی می‌بری و یا از رفتن به آشور و استفاده از آب دریای فرات چه نفعی عایدت می‌شود؟ ^{۱۹} شرارت و گناهت ترا مجازات می‌کند و بی‌ایمانی ات ترا محکوم می‌سازد. آنگاه می‌دانی و می‌بینی که تمرد علیه خداوند، خدایت گناه است و عاقبت تلخ و ناگوار دارد. چون تو مرا ترک کردی، معلوم است که از من نمی‌ترسی.»

^{۲۰} خداوند، خدای قادر مطلق می‌فرماید: «از مدتها پیش، یوغ مرا از گردنت باز کردی و رشته دوستی خود را با من قطع نمودی و گفتی: «من دیگر بندگی ترا نمی‌کنم.» بالای هر تپه بلند و زیر هر درخت سبز خوابیدی و زنا کردی. ^{۲۱} با اینهم من ترا از بین مرغوبترین تاک‌ها انتخاب کردم و کاشتم، پس چرا به یک نهال فاسد و بی‌ثمر تبدیل شدی؟ ^{۲۲} تو هر قدر که خود را با صابون بشوئی پاک نمی‌شوی و لکه گناه تو از نظر من دور نمی‌شود. ^{۲۳} پس چطور می‌توانی بگوئی: «من با گناه آلوده نیستم و پیرو بت بعل نبوده‌ام؟» ای شتر وحشی و بی‌قرار که در راه خود روان هستی، به کارهایی که در دشتها و وادیها کردی، نگاه کن. ^{۲۴} تو همچون گوره خری هستی که در بیابان می‌رود تا ارضای شهوت کند و کسی

تو نجات یافتیم و دیگر نمی خواهیم پیش تو برگردیم؟»^{۳۲} آیا یک دختر می تواند زیورات و یا یک عروس لباس عروسی خود را فراموش کند؟ اما قوم برگزیده من سالها است که مرا از یاد برده اند.^{۳۳} شما بخوبی می توانید عاشقان را بسوی خود جلب کنید و حتی به بدترین زنان هم می توانید راههای غلط خود را تعلیم بدهید.^{۳۴} لباسهای تان هم با خون بی گناهان آلوده اند، نه با خون دزد و راهزن.^{۳۵} با اینهم شما می گوئید: «ما بیگناه هستیم و کار بدی نکرده ایم که خدا بر ما خشمگین باشد.» اما من شما را بخاطر اینکه می گوئید ما گناهی نداریم، محکوم می کنم.^{۳۶} چرا اینقدر می شتابید تا راه و روش خود را تغییر دهید؟ همانطوریکه آشوریان شما را خجل و رسوا کردند، مصریان هم می کنند.^{۳۷} از آنجا هم سرافکنده بر می گردید، زیرا خداوند کسانی را که شما به آن ها اتکاء داشتید، خوار و شرمنده ساخته است و شما فایده ای از آن ها نمی برید.»

اسرائیل و یهودا باید توبه کنند

در دوران سلطنت یوشیا پادشاه، خداوند به من فرمود: «آیا دیدی که اسرائیل خیانتکار چه کرد؟ او بر هر تپه بلند و در زیر هر درخت سبز رفت و بت پرستی کرد.^۷ من به این فکر بودم که او بعد از اینهمه کارهایی که کرد دوباره بسوی من باز می گردد، اما او باز نگشت و خواهر خائن او، یهودا هم کارهای او را دید.^۸ هرچند یهودا دید که من اسرائیل بیوفا را طلاق دادم، ولی عبرت نگرفت و از من نترسید و او هم رفت به بت پرستی پرداخت.^۹ با اینهم او نه شرمید و با پرستش بتهای سنگی و چوبی که حکم زنا را دارد، زمین را آلوده کرد.^{۱۰} یهودا کارهای بد خواهر خود را نادیده گرفت؛ با قلب صاف پیش من باز نگشت، بلکه توبه اش از روی ریا و تظاهر بود.»

تو نجات یافتیم و دیگر نمی خواهیم پیش تو برگردیم؟»^{۳۲} آیا یک دختر می تواند زیورات و یا یک عروس لباس عروسی خود را فراموش کند؟ اما قوم برگزیده من سالها است که مرا از یاد برده اند.^{۳۳} شما بخوبی می توانید عاشقان را بسوی خود جلب کنید و حتی به بدترین زنان هم می توانید راههای غلط خود را تعلیم بدهید.^{۳۴} لباسهای تان هم با خون بی گناهان آلوده اند، نه با خون دزد و راهزن.^{۳۵} با اینهم شما می گوئید: «ما بیگناه هستیم و کار بدی نکرده ایم که خدا بر ما خشمگین باشد.» اما من شما را بخاطر اینکه می گوئید ما گناهی نداریم، محکوم می کنم.^{۳۶} چرا اینقدر می شتابید تا راه و روش خود را تغییر دهید؟ همانطوریکه آشوریان شما را خجل و رسوا کردند، مصریان هم می کنند.^{۳۷} از آنجا هم سرافکنده بر می گردید، زیرا خداوند کسانی را که شما به آن ها اتکاء داشتید، خوار و شرمنده ساخته است و شما فایده ای از آن ها نمی برید.»

اسرائیل خیانتکار

۳ خداوند می فرماید: «اگر مردی زن خود را طلاق بدهد و زن برود و شوهر کند، آن مرد نباید دوباره با او عروسی کند، زیرا این کار، زمین را آلوده می سازد. اما تو ای اسرائیل، گرچه با عاشقان زیادی عشق ورزیدی، با اینهم می خواهی بسوی من برگردی.^۲ به تپه های بلند نگاه کن و ببین! آیا جایی پیدا می شود که تو با زنا نمودن

بت پرستی قوم برگزیده خدا

۱۹ خداوند می فرماید: «ای قوم اسرائیل، من می خواستم شما را به حیث فرزندان خود بپذیرم و آن سرزمین مرغوب را که زیباترین سرزمین جهان است، به شما ببخشم. انتظار داشتم که شما مرا پدر خطاب می کنید و از من روی بر نمی گردانید.^{۲۰} اما شما برعکس، مثل زن بی وفائی که شوهر خود را ترک می کند، به من خیانت کردید و بی وفا شدید.»

۲۱ صدائی از کوهها به گوش می رسد و آن صدای گریه و ناله قوم اسرائیل است، زیرا آن ها از راه راست منحرف شده و من خداوند را که خدای شان هستم فراموش کرده اند.^{۲۲} «ای فرزندان بی وفا، بسوی من برگردید تا شما را از بی وفائی شفا بدهم!» آن ها جواب می دهند: «ما حاضریم که بحضور تو بیائیم، زیرا تو خداوند، خدای ما هستی.^{۲۳} ما یقیناً از بت پرستی در بالای تپه ها فایده ای ندیدیم و نجات قوم اسرائیل تنها به دست خداوند، خدای ما است.^{۲۴} از طفلی شاهد بوده ایم که بت پرستی سبب شد تا ما محصول زحمت اجداد، گله ها، رمه ها و فرزندان خود را از دست بدهیم.^{۲۵} ما باید خجالت بکشیم و رسوائی را قبول کنیم، زیرا ما و همچنان پدران ما از کودکی تا به امروز در برابر خداوند، خدای خود گناه کرده ایم و از فرمان او اطاعت ننموده ایم.»

۱۱ بعد خداوند به من فرمود: «گرچه اسرائیل بی وفا مرا ترک گفت، اما باز هم بهتر از یهودای خائن است.

۱۲ حالا به طرف شمال برو و بگو که خداوند می فرماید: ای اسرائیل بی وفا، بسوی من بازگرد. من قهر نیستم، زیرا من خدای رحیم و مهربان هستم و تا ابد بر تو خشمگین نمی مانم.^{۱۳} حالا به گناهت اقرار کن، زیرا تو در برابر من خداوند که خدای تو هستم بغاوت کرده و در زیر هر درخت سبز بتها را پرستیده ای و نخواستی که از کلام من پیروی کنی.»

۱۴ خداوند می فرماید: «ای فرزندان بی وفا، بسوی من که صاحب و خداوند شما هستم برگردید. من شما را، یک نفر از هر شهر و دو نفر از هر قبیله گرفته با خود به اورشلیم می آورم.»^{۱۵} خداوند می فرماید: «من برای شما رهبران مورد پسند خود را انتخاب می کنم تا شما را از روی حکمت و دانش هدایت کنند.^{۱۶} وقتی جمعیت شما در آن سرزمین زیاد شود، دیگر کسی آن روزها را که صندوق پیمان خداوند در اختیار شان بود، یاد نمی کند. دیگر در فکر آن نمی باشد و حتی نمی خواهد بار دیگر ساخته شود.^{۱۷} در آن زمان، اورشلیم «تخت پادشاهی خداوند» بوده همه اقوام جهان در آنجا در حضور او جمع می شوند، از سرکشی دست می کشند و دیگر دنبال هوس و میل نفسانی خود نمی روند.^{۱۸} مردم یهودا و اسرائیل که در شمال درحال تبعید بسر می بردند، با هم به سرزمینی که به اجداد شان به ارث داده بودم، باز می گردند.»

دعوت به توبه

۴

خداوند می فرماید: «ای اسرائیل، اگر بسوی من بازگردی و به من روآوری، اگر از بت پرستی دست برداری و به من وفادار بمانی^۲ و از روی راستی و صداقت و درستی بنام من قسم بخوری، آنگاه اقوام دیگر، بیاس خاطر تو از من برکت می بینند و به من افتخار می کنند.»

^۳ خداوند به مردم یهودا و اهالی اورشلیم چنین می فرماید: «زمین تان را قلبه کنید و در بین خارها چیزی نکارید.^۴ به پیمانی که با شما بسته ام وفادار بمانید و دل تان را از هرگونه آلودگی پاک سازید، ورنه، ای مردم یهودا و اهالی اورشلیم، آتش خشم من شما را بخاطر اعمال زشت تان می سوزاند و کسی نمی تواند آن را خاموش کند.»

حمله به یهودا

^۵ در سراسر سرزمین یهودا و اورشلیم اعلام کنید و با صدای بلند فریاد برآورده بگوئید: «همه یکجا شوید و به شهرهای مستحکم و مأمون پناه ببرید!»^۶ راه سهیون را با علامتی مشخص سازید و بدون تأخیر به آنجا فرار کنید، زیرا من بلا و ویرانی مدهشی را از سمت شمال بر شما می آورم.^۷ دشمن مهلک اقوام مثل شیری از بیشه خود بیرون آمده بسوی سرزمین شما می آید. تا کشور تان را ویران و شهرهای تان را خراب و خالی از سکنه سازد.^۸ بنابراین لباس ماتم بپوشید

و گریه و ماتم کنید، زیرا خداوند از شدت خشم خود نکاسته است.

^۹ خداوند می فرماید: «در آن روز پادشاهان و بزرگان جرأت خود را از دست می دهند و کاهنان متعجب و انبیاء پریشان می شوند.»^{۱۰} من گفتم: «ای خداوند، خدای من، تو مردم اورشلیم را فریب دادی، زیرا تو به آن ها گفتی که صلح و آرامش می بینند، درحالیکه اکنون شمشیر بر گلوی شان قرار گرفته است!»

^{۱۱} در آن زمان به این قوم و اورشلیم گفته خواهد شد که باد سوزانی از بلندی های بیابان بر آن ها خواهد وزید، نه برای باد کردن خرمن و یا پاک کردن آن.^{۱۲} خداوند با فرستادن این باد شدید محکومیت قوم برگزیده خود را اعلام می کند.

^{۱۳} ببین، دشمن مانند ابر به اینسو می آید. عراده هایش مثل گگردباد و اسپهایش سریعتر از عقاب هستند. وای بحال ما که برباد شدیم.^{۱۴} ای اورشلیم، دلت را از آلودگی گناه پاک ساز تا نجات یابی. تا چه وقت افکار فاسد را در دلت نگاه می داری؟^{۱۵} صدائی از سرزمین دان و کوهستان افرایم خبر بدی را اعلام می کند.^{۱۶} به اقوام جهان هشدار بدهید و به اورشلیم بگوئید که دشمنان از سرزمین دور می آیند و علیه شهرهای یهودا اعلان جنگ می دهند.^{۱۷} مثل دیده بانان که از مزرعه مراقبت می کنند، دشمنان هم اورشلیم را محاصره می نمایند، زیرا اهالی آن شهر برضد من تمرد کرده اند. خداوند چنین فرموده است.^{۱۸} ای یهودا، اعمال و رفتارت این بلاها را بر سرت

خود را اعلام کرده و آنرا تغییر نمی‌دهم و از این تصمیم بر نخواهم گشت.»^{۲۹} مردم شهر با شنیدن صدای نزدیک شدن سواران و کمانداران فرار می‌کنند و به جنگلها و کوهها پناه می‌برند. شهرها از سکنه خالی شده کسی در آن‌ها زندگی نمی‌کند.^{۳۰} تو ای غارت شده، چرا لباس فاخر می‌پوشی، خود را با زیورات طلا می‌آرائی و چشمانت را سرمه می‌کنی؟ تو به عبث خود را زیبا می‌سازی، زیرا یارانت از تو متفرند و قصد کشتنت را دارند.^{۳۱} ناله ای به گوشم رسید مثل ناله زنی که برای اولین بار طفلی دنیا می‌آورد. این گریه و ناله دختر سهیون است که از نفَس مانده و دست زاری را دراز کرده می‌گویند: «وای بحال من که در زیر پای قاتلان خود از حال رفته‌ام.»

گناه اورشلیم

۵ در کوچه های اورشلیم بگردید و به اطراف خود نگاه کنید. بر سر چهارراهی‌ها بایستید و همه جا را جستجو نمائید. اگر توانستید حتی یک نفر را که با انصاف و راستکار باشد، بیابید، آنگاه من این شهر را می‌بخشم.^۱ اگرچه بنام من قسم می‌خورند، اما قسم شان دروغ است.

^۲ ای خداوند، چشمان تو ناظر صداقت و راستی‌اند. تو آن‌ها را زدی، اما دردی را احساس نکردند. گرچه آن‌ها را مجازات کردی، ولی اصلاح نشدند. آن‌ها دلهای خود را از سنگ هم سخت تر ساختند و توبه نکردند.^۴ آنگاه

می‌آورد. عاقبت تو نابودی است و مجازات آنچنان تلخ است که شمشیر آن به قلبت رسیده است.

اندوه ارمیا بخاطر قومش

^{۱۹} غم و غصه زیاد دارم. از درد بخود می‌پیچم و قلبم آشفته و پریشان است. دیگر نمی‌توانم خاموش بمانم، زیرا غریو و زنگ خطر جنگ بگوشم می‌رسد.^{۲۰} مصیبت پی در پی می‌رسد تا سرزمین ما را بکلی ویران کند. خیمه‌ها ناگهان تاراج می‌گردند و پرده‌های شان در یک چشم بهم زدن پاره پاره می‌شوند.^{۲۱} تا چه وقت باید ناظر این وقایع باشم و آواز و نعره جنگ را بشنوم؟^{۲۲} خداوند می‌فرماید: «قوم برگزیده من احمق‌اند و مرا نمی‌شناسند. آن‌ها مثل کودکان نادان فهم ندارند. در شرارت استاد هستند، اما نمی‌دانند که چطور خوبی کنند.»

^{۲۳} به زمین نظر انداختم و دیدم که همه جا خالی و ویران است. به آسمان‌ها نگاه کردم و نور و روشنی را در آن‌ها ندیدم.^{۲۴} به کوهها نظر انداختم، آن‌ها می‌لرزیدند و تپه‌ها همه از جا بیجا می‌شدند.^{۲۵} به هر طرف نگاه کردم، هیچ کسی را ندیدم. تمام پرندگان فرار کرده بودند.^{۲۶} بوستانها را دیدم که به بیابان تبدیل گردیده و همه شهرها از حضور و شدت خشم خداوند با خاک یکسان شده بودند.

^{۲۷} خداوند می‌فرماید: «این سرزمین ویران می‌شود، اما نه بصورت کلی.»^{۲۸} به سبب امر من زمین ماتم‌دار می‌شود و آسمان سیاه و تاریک می‌گردد. من اراده

خدا اسرائیل را رد می‌کند

۱۲ آن‌ها خداوند را انکار کرده و گفته‌اند: «خداوند با ما کاری ندارد. هیچ آسیبی به ما نمی‌رسد و روی قحطی و جنگ را نمی‌بینیم. ۱۳ انبیاء حرفهای بیهوده می‌زنند. آن‌ها از جانب خدا پیامی ندارند. مصیبتی که از آن ما را می‌ترسانند، بر سر خودشان می‌آید.»

۱۴ بنابراین، خداوند، خدای قادر مطلق چنین می‌فرماید: «چون آن‌ها اینگونه حرفها را می‌زنند، پس ای ارمیا، من کلام خود را در دهان تو مثل آتش و این قوم را مانند هیزم می‌سازم تا آن‌ها را بسوزانم.»

۱۵ خداوند می‌فرماید: «ای اسرائیل، من یک قوم نیرومند و قدیمی را که تو زبان‌شان را نمی‌فهمی، از سرزمینی دوردست علیه تو می‌آورم. ۱۶ کمانداران آن‌ها جنگجویان نیرومند هستند که بدون ترحم می‌کشند. ۱۷ خرمن و آذوقه‌ ترا تاراج می‌کنند، فرزندان را بقتل می‌رسانند، گله و رمه‌ات را با خود می‌برند، تاکها و درختان انجیر ترا از بین می‌برند و شهرهای مستحکمت را که پناهگاه تو اند، ویران می‌کنند.»

۱۸ خداوند می‌فرماید: «اما در آن زمان هم شما را بکلی نابود نمی‌سازم. ۱۹ اگر از تو ای ارمیا بپرسند: خداوند، خدای ما چرا این بدبختی‌ها را بر سر ما آورد؟ تو به آن‌ها بگو: چون شما خداوند را ترک کردید و در کشور خود خدایان بیگانه را پرستیدید، بنابراین،

من گفتم: «آن‌ها مردم فقیر و بی‌شعور هستند. راه خداوند را نمی‌شناسند و از احکام او خبر ندارند. ۵ پس پیش توانگران می‌روم و با آن‌ها صحبت می‌کنم، زیرا آن‌ها طریق خداوند را می‌دانند و از اوامر او با خبراند.»

اما دیدم که آن‌ها هم یوغ اطاعت خدا را شکسته و خود را از بندگی او رها ساخته‌اند. ۶ بنابراین، شیر درنده‌ای آن‌ها را طعمه خود می‌سازد و گرگ بیابان آن‌ها را هلاک می‌کند و پلنگی در کمین است تا هرکسی را که بیرون برود، پاره‌پاره کند، زیرا نافرمانی و سرپیچی ایشان زیاد است و دیگر پیرو خدا نیستند.

۷ خداوند می‌فرماید: «پس چطور می‌توانم شما را ببخشم؟ فرزندان تان مرا ترک کرده‌اند و به آنچه که خدا نیست قسم خوردند. آن‌ها را سیر نمودم، مگر مرتکب زنا شدند و به فاحشه‌خانه هجوم بردند. ۸ آن‌ها مانند اسپهای سیر شیهه می‌کشند تا توجه زن همسایه را جلب کنند. ۹ و خداوند می‌گوید آیا بخاطر کارهای شرم‌آور شان آن‌ها را جزا ندهم؟ آیا از این قوم انتقام نگیرم؟ ۱۰ ای دشمنان، به تاکستانهای شان هجوم ببرید و تاکها را قطع کنید، اما تاکستانها را بکلی نابود نسازید. شاخه‌های شان را بپزید، زیرا آن‌ها به خداوند تعلق ندارند.»

۱۱ خداوند می‌فرماید: «مردم اسرائیل و مردم یهودا به من خیانت بزرگی کرده‌اند.»

و کارهای زشت آن‌ها حد و اندازه ندارند. از حق یتیمان دفاع نمی‌کنند و با وجودیکه کامران و سعادت‌مند هستند، به داد فقیران نمی‌رسند.^{۲۹} آیا آن‌ها را بخاطر این کارهای شان جزا ندهم؟ آیا از چنین قومی انتقام نگیریم؟ خداوند چنین فرموده است.

^{۳۰} حادثهٔ عجیب و هولناکی در این سرزمین روی داده است.^{۳۱} انبیاء پیامهای دروغ می‌دهند، کاهنان طبق هدایت انبیاء رفتار می‌کنند و قوم برگزیدهٔ من این وضع را می‌پسندند. اما عاقبت چه می‌کنند و چه کاری از دست شان بر می‌آید؟»

محاصرهٔ اورشلیم

۶ ای مردم بنیامین، برای حفاظت جان تان از اورشلیم فرار کنید. در شهر تقوُّع زنگ خطر را بنوازید و در بیت هَکَاریم علامه‌های خطر را قرار دهید، زیرا بلا و ویرانی عظیمی از جانب شمال به این طرف می‌آید.^۲ من دختر سهیون را که مثل دختری زیبا و قشنگ است، نابود می‌سازم.^۳ پادشاهان با لشکر خود می‌آیند و به هر جایی که بخواهند خیمه می‌زنند.^۴ برای حمله به اورشلیم آماده می‌شوند و می‌خواهند هنگام ظهر جنگ را شروع کنند. اما می‌گویند: «حالا ناوقت شده است، زیرا روز به زودی پایان می‌رسد و تاریکی دنیا را فرا می‌گیرد.^۵ بیائید در تاریکی شب حمله کنیم و همه قصرهایش را ویران نمائیم.»

شما بیگانگان را در سرزمینی که از شما نیست خدمت می‌کنید.»

خداوند به مردم هُشدار می‌دهد

^{۲۰} خداوند می‌فرماید: «به خاندان اسرائیل و مردم یهودا اعلام کنید و بگوئید:^{۲۱} ای قوم نادان و بی‌شعور که چشم دارید، اما نمی‌بینید، گوش دارید، ولی نمی‌شنوید، به من گوش دهید.^{۲۲} من خداوند هستم، آیا به من احترام ندارید و در حضور من از ترس نمی‌لرزید؟ من ریگ را بعنوان یک قانون ابدی و سرحدی برای بحر قرار می‌دهم که اگر ابحار بخروشند و امواج آن متلاطم گردند، از آن سرحد نتوانند بگذرند.^{۲۳} اما قوم برگزیدهٔ من دل سرکش و طغیانگر دارند. آن‌ها متمرد شده و مرا ترک کرده‌اند.^{۲۴} هرچند من باران را در بهار و خزان به آن‌ها می‌دهم و موسم کشت و فصل درو را برای شان تعیین کرده‌ام، ولی آن‌ها هیچگاهی در این فکر نبوده‌اند که به من احترام کنند.^{۲۵} خطاهای آن‌ها مانع بخشش‌های من شد و گناهان شان آن‌ها را از نعمت‌های من محروم کرد.

^{۲۶} در میان قوم برگزیدهٔ من اشخاص شریر پیدا می‌شوند. آن‌ها مانند صیادان برای شکار در کمین هستند و برای مردم دام می‌نهند تا مال و دارائی آن‌ها را به چنگ آورند.^{۲۷} مثل قفس شکارچی که پُر از پرندگان است، خانهٔ آن‌ها هم از فریب و حيله پُر است. به همین دلیل است که آن‌ها صاحب مقام و ثروت شده‌اند.^{۲۸} خوب می‌خورند و خوب می‌پوشند

۶ خداوند قادر مطلق می فرماید: «درختانش را قطع کنید و با آن ها در مقابل اورشلیم سنگر بسازید. این شهر باید به جزا برسد، زیرا در آنجا بغیر از ظلم و فساد چیز دیگری دیده نمی شود. ۷ همانطوریکه آب از چشمه فوران می کند، از این شهر هم شرارت بر می خیزد. فریاد ظلم و ستم از هر گوشه و کنار آن شنیده می شود و مرض و جراحت همیشه در مقابل چشمانم می باشد. ۸ ای مردم اورشلیم، از این حوادث درس عبرت بگیرید، ورنه من از شما بیزار شده شهرتان را ویران و غیر مسکون می سازم.»

سرکشی قوم اسرائیل

۱۶ خداوند چنین می فرماید: «بر سر چهارراهی بایستید و بپرسید که راه راست، یعنی راه خوبی که گذشتگان در آن قدم می زدند، کدام است، تا شما هم در آن راه بروید و جان سالم بدر برید. اما شما می گوئید: «نه، ما آن راه را دنبال نمی کنیم.» ۱۷ من بر شما نهبانانی را مقرر کردم و شما را متوجه زنگ خطر ساختم، ولی شما اعتنا نکردید. ۱۸ پس ای قوم ها بشنوید و ای جماعتها ببینید که بر سر آن ها چه بلائی می آید. ۱۹ ای زمین گوش بده؛ من بلائی را بر سر این مردم می آورم که ثمره خیالات خودشان است. آن ها به کلام من توجه نکردند و تعلیمات مرا رد نمودند. ۲۰ پس چه فایده دارد که از سرزمین سبا برای من بخور بیاورید و یا از کشورهای دور عطرها و قیمتی. هدیه های سوختنی شما را نمی پذیرم و قربانی های تان را قبول نمی کنم.» ۲۱ بنابراین، خداوند می فرماید: «من بر سر راه این مردم سنگهای لغزنده قرار می دهم تا والدین با فرزندان و همسایگان و دوستان شان یکجا بلغزند و هلاک شوند.»

۹ خداوند قادر مطلق به من چنین فرمود: «مثل تاک که خوشه هایش چیده می شوند، مردم اسرائیل را هم می چینند. پس تا که هنوز فرصت داری آنها را که باقی مانده اند نجات بده.»

۱۰ من جواب دادم: «چه کسی به سخنان و اخطارهای من گوش می دهد؟ گوشهای شان بسته اند و نمی توانند بشنوند. از کلام تو عار دارند و به آن علاقه ای نشان نمی دهند.» ۱۱ از خشم تو دلم جوش می زند و دیگر طاقت و آرام ندارم.»

خداوند به من فرمود: «خشم خود را در کوچه ها بر سر کودکان، بر مجلس جوانان، بر زن و شوهر و بر موسفیدان می ریزم. ۱۲ خانه ها، مزارع و زنه های شان به دیگران تعلق می گیرند، زیرا من مردم این سرزمین را جزا می دهم. ۱۳ همگی

تصفیه شدنی نیست و مردم شریر از آن ها جدائی ندارند. ^{۳۰} آن ها نقره ناخالص هستند، زیرا من آن ها را ترک کرده ام.»

موعظه ارمیا در عبادتگاه

✶ خداوند به ارمیا فرمود: ^۲ «به دم دروازه عبادتگاه بایست این پیام را به مردم اعلام کن: ای مردم یهودا و ای کسانی که در خانه خداوند برای عبادت وارد می شوید، ^۳ به کلام خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل گوش دهید که می فرماید: روش و کردار تان را اصلاح کنید، آنگاه من به شما موقع می دهم تا در اینجا ساکن باشید. ^۴ فریب سخنان دروغ را نخورید که می گویند: «عبادتگاه خداوند، عبادتگاه خداوند، عبادتگاه خداوند این است.» ^۵ اگر برآستی رفتار و کردار تان را تغییر دهید، از روی انصاف با یکدیگر معامله کنید، ^۶ به بیگانگان و یتیمان و بیوه زنان ظلم ننمائید، خون بیگناهان را نریزید و از پیروی خدایان دیگر که بجز ضرر و زیان، فایده دیگری برای تان ندارد، دست بردارید، ^۷ آنوقت من به شما اجازه می دهم در این سرزمینی که به اجداد شما برای همیشه بخشیده ام ساکن باشید.

^۸ اما شما به سخنان دروغ که منفعتی برای تان ندارد، اتکاء می کنید. ^۹ دست به دزدی می زنید، مرتکب قتل و زنا می شوید، قسم دروغ می خورید، به بت بعل هدیه تقدیم می کنید و خدایان بیگانه را که نمی شناسید، می پرستید. ^{۱۰} بعد به این خانه که به نام

حمله از جانب شمال

^{۲۲} خداوند چنین می فرماید: «ببینید، لشکری از سمت شمال می آید و قوم نیرومندی از دورترین نقطه دنیا برای جنگ شما برخاسته است. ^{۲۳} آن ها با کمان و نیزه مسلح بوده همگی افراد سنگدل و بیرحم اند. همه جنگجویان اسب سوار هستند و صدای شان مانند غرش بحر است و برای جنگ با اورشلیم آماده می باشند.»

^{۲۴} مردم اورشلیم می گویند: «ما آوازه آن ها را شنیده ایم و از ترس، دستهای ما لرزید. مانند زنی که در حال زایمان باشد، درد و وحشت ما را فرا گرفت. ^{۲۵} ما جرأت نکردیم که به صحرا برویم و یا در جاده ها قدم بزنیم، زیرا دشمن شمشیر به دست دارد و ترس و خوف در همه جا است.»

^{۲۶} خداوند می فرماید: «ای قوم برگزیده من، لباس ماتم بپوشید و بر خاکستر بنشینید؛ مثل کسی که در مرگ یگانه پسر خود غمزا می گیرد، گریه و نوحه را سر دهید، زیرا تاراجگران ناگهان بر سر تان هجوم می آورند. ^{۲۷} ای ارمیا، همانطوریکه فلز را می آزمایند، تو هم قوم برگزیده مرا امتحان کن تا رفتار و کردار آن ها برایت معلوم شود. ^{۲۸} آن ها همه سرسخت و سرکش شده بدگویی می کنند و دلهای شان مانند آهن و برنج سخت گردیده و اعمال شان گناه آلود است. ^{۲۹} آهن با دم آهنگر در کوره ذوب و تصفیه می شود، اما قوم برگزیده و سرسخت من

نوشیدنی تقدیم می کنند و مرا خشمگین می سازند. آیا این کارهای شان ضرری به من می رساند؟ نه، آن ها فقط به خود لطمه می زنند و خود را رسوا می سازند. ^{۲۰} بنابراین من، خداوند متعال، با آتش خشم و غضب خود این خانه را با انسان، حیوان، درختان، کشتزارها و محصولات زمین می سوزانم و هیچ کسی نمی تواند آن را خاموش سازد.

^{۲۱} خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چنین می فرماید: «هدیه های سوختنی را با قربانی های تان یکجا کرده همه را بخورید، ^{۲۲} زیرا روزی که اجداد شما را از مصر بیرون آوردم و با آن ها سخن گفتم و احکام خود را به آن ها دادم، از آن ها نخواستم که برای من هدیه و قربانی بیاورند، ^{۲۳} اما امر کردم که از احکام من پیروی کنند تا من خدای شان باشم و آن ها قوم برگزیده من. و فقط راهی را که من نشان می دهم دنبال نمایند تا خیر و خوبی ببینند. ^{۲۴} اما آن ها از امر من اطاعت نکردند و به کلام من گوش ندادند، بلکه با سرسختی به راه خود رفتند و وضع شان بدتر از پیشتر شد. ^{۲۵} از همان روزی که اجداد تان از مصر خارج شدند تا به امروز بندگان خود، یعنی انبیاء را هر روز پیش شما فرستادم، ^{۲۶} ولی کسی نه به سخنان شان گوش داد و نه توجهی کرد، بلکه زیادتر سخت دل شدند و به کارهای بدتر از آنکه پدران شان کردند، دست زدند.

^{۲۷} پس آنچه را به تو می گویم برای آن ها بیان کن، اما آن ها به تو گوش نمی دهند.

من یاد می شود، می آئید و در حضور من می ایستید و می گوئید: «ما محفوظ و در امان هستیم!» باز می روید دوباره به همان اعمال زشت دست می زنید. ^{۱۱} آیا این خانه ای که به اسم من نامیده می شود در نظر شما مخفی گاه دزدان است؟ بدانید که من ناظر همه اعمال شما هستم. ^{۱۲} به شهر شیلوه که در آنجا اولین عبادتگاه من واقع بود، بروید و ببینید که بخاطر شرارت مردم اسرائیل با آن چه کردم. ^{۱۳} حالا با وجودیکه مرتب با شما سخن گفتم و هشدار دادم، شما نشنیدید. شما را فراخواندم، اما جواب ندادید و همچنان به کارهای زشت تان ادامه دادید. ^{۱۴} بنابراین، من بر سر این عبادتگاه که به نام من یاد می شود، یعنی همین جایی که به پدران تان دادم و شما به آن دل بسته اید، همان بلائی را می آورم که بر سر شیلوه آوردم. ^{۱۵} و همانطوریکه برادران افرایمی شما را از حضور خود راندم، شما را هم می رانم.»

نافرمانی مردم

^{۱۶} پس تو ای ارمیا، دیگر برای این مردم دعا نکن، بخاطر آن ها گریه و زاری مکن و پیش من از آن ها شفاعت منما، زیرا من قبول نمی کنم. ^{۱۷} مگر نمی بینی که آن ها در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم به چه کارهائی دست می زنند؟ ^{۱۸} کودکان هیزم جمع می کنند، پدران شان آتش می افروزند، زنها خمیر می کنند و برای ملکه آسمان نان می پزند و برای خدایان دیگر هدایای

اورشليم خاتمه می دهم و این سرزمین را به ویرانه ای تبدیل می کنم.»

خداوند می فرماید: «در آن وقت دشمنان استخوانهای پادشاهان، یهودا را با استخوانهای بزرگان، کاهنان، انبیاء و اهالی اورشليم از قبرهای شان بیرون می آورند،^۲ و بروی زمین در مقابل آفتاب، مهتاب و ستارگان که معبود و معشوق شان بودند و از آن ها پیروی می نمودند، پهن می کنند. به عوض اینکه آن استخوانها جمع شده دفن شوند، مثل پارو بروی زمین باقی می ماندند.^۳ کسانی که از این قوم فاسد زنده بمانند به هر جایی که آن ها را پراکنده سازم، مرگ را بر زندگی ترجیح خواهند داد.» خداوند قادر مطلق چنین فرموده است.

گناه و مجازات

^۴ به آن ها بگو که خداوند چنین می فرماید: «کسی که می افتد، آیا دوباره بر نمی خیزد؟ کسی که به راه غلط می رود، آیا دوباره براه راست بر نمی گردد؟^۵ پس چرا این مردم گمراه شده اند، از فریبکاری دست نمی کشند و بسوی من بر نمی گردند؟^۶ من بدقت به سخنان آن ها گوش دادم، اما از آن ها یک حرف راست هم نشنیدم. هیچ کسی از گناه خود توبه نمی کند. می گوید: «من چه گناه کرده ام؟» مانند اسپهی که به میدان جنگ می رود، همگی براه غلط خود شان روان هستند.^۷ حتی لگ لگ زمان بازگشت خود را می داند. فاخته و عُجی و کلنگ هم می دانند که در کدام

تو آن ها را فراخوان، ولی توقع نداشته باش که آن ها جواب بدهند.^۸ بگو اینها قومی هستند که از امر خداوند، خدای خود اطاعت نمی کنند و نمی خواهند اصلاح شوند. راستی و صداقت از بین رفته است و کسی هم حرفی از راستی نمی زند.

اعمال گناه آلود مردم در وادی حنوم

^۹ ای مردم اورشليم، موهای تان را بتراشید و دور بیندازید. بر بلندیا بالا شوید و گریه و نوحه کنید، زیرا شما آتش خشم مرا برافروختید و من خداوند، شما را طرد کرده ام.»

^{۱۰} خداوند می فرماید: «مردم یهودا کارهای زشتی در برابر چشمان من کرده اند و در این عبادتگاهی که به اسم من نامیده می شود، بت پرستی کردند و آن را نجس ساختند.^{۱۱} در وادی بنی حنوم رفتند و در آنجا قربانگاهی بنام توفت ساختند تا پسران و دختران خود را که من نه امر کرده بودم و نه حتی از خاطرم گذشته بود، در آتش بسوزانند و قربانی کنند.^{۱۲} بنابراین، روزی می رسد که آنجا را توفت یا وادی بنی حنوم نمی گویند، بلکه بنام وادی قتل یاد خواهد شد، زیرا در آنجا اجساد زیادی را دفن می کنند که دیگر جایی باقی نمی ماند. خداوند چنین فرموده است.^{۱۳} اجساد این قوم خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین می شود و هیچ کسی زنده نمی ماند که آن ها را براند.^{۱۴} من به آواز خوشی و صدای شاد عروس در شهرهای یهودا و کوچه های

داده است که بنوشیم. زیرا ما در برابر خداوند گناه کرده ایم.^{۱۵} در انتظار صلح بودیم، اما خیری ندیدیم. توقع بهبودی را داشتیم، اما وحشت نصیب ما شد.^{۱۶} صدای اسپان دشمن از دان شنیده می شود و شیئه اسپان قوی آن ها تمام زمین را بلرزه آورده اند. آن ها می آیند تا این سرزمین را با هر چیزیکه در آن است از بین ببرند و شهرهای آنرا با تمام ساکنین شان نابود کنند.»^{۱۷} خداوند می فرماید: «من مارهای سمی را که نمی توانید افسون کنید، به جان تان می فرستم تا شما را بگزند.»

اندوه ارمیا برای مردم

^{۱۸}خوشی از من فرار کرده و جای آنرا غم و اندوه گرفته است.^{۱۹} بشنوید، صدای ناله قوم بیچاره من از دور و نزدیک به گوش این سرزمین می رسد. آن ها می پرسند: «آیا خداوند در سهیون نیست؟ مگر پادشاهش آنجا را ترک کرده است؟» خداوند جواب می دهد: «چرا با پرستش بتهای مردم بیگانه خشم مرا برانگیختید؟»^{۲۰} مردم می گویند: «موسم درو گذشت، تابستان به آخر رسید، ولی ما نجات نیافتیم.»

^{۲۱}بخاطریکه قوم بیچاره من غم و اندوه دارند، دل من هم از غم پُر است. ماتم گرفته ام و حیران مانده ام.^{۲۲} آیا مرهمی در جلعاد وجود ندارد؟ آیا طیبی در آنجا نیست؟ پس چرا قوم من تداوی نمی شوند و شفا نمی یابند؟

موسم سال کوچ کنند، اما قوم برگزیده من از قوانین من خبر ندارند.

^۱چطور می گوئید: «ما همه مردم فهمیده هستیم و احکام خداوند را می دانیم.» در حالیکه علمای مذهبی شما احکام مرا به غلط تعبیر کرده اند؟^۹ کسانی که دعوی حکمت می کنند خجل و رسوا و گرفتار می شوند. آن ها کلام مرا رد کرده اند، پس آن ها چه حکمت دارند؟^{۱۰} بنابراین، زنان شان را به دیگران می دهم و مزارع آن ها را به بیگانگان می بخشم، زیرا همه آن ها، از خورد تا بزرگ طمع کار اند. حتی کار انبیاء و کاهنان هم دروغ و فریب است.^{۱۱} زخمهای قوم برگزیده مرا سطحی دانسته و مداوا نکردند. به آن ها وعده سلامتی می دهند، در حالیکه سلامتی وجود ندارد.^{۱۲} آن ها به کارهای شرم آور دست زدند و بت ها را پرستیدند، اما خجالت نکشیدند و حیا نکردند، بنابراین، من آن ها را جزا می دهم تا بمیرند و در بین کشته شدگان بیفتند.»

^{۱۳}خداوند می فرماید: «من آن ها را با تمام محصول زمین شان بکلی نابود می کنم که دیگر نه انگور در تاک و نه انجیر در درخت دیده شود. حتی برگها هم خشک می گردند و هر چیزی را که به آن ها داده ام، پس می گیرم.»

^{۱۴}آن ها می گویند: «چرا اینجا آرام بنشینیم؟ بیائید به شهرهای مستحکم برویم و در آنجا هلاک شویم، چونکه خداوند، خدای ما، ما را محکوم به مرگ کرده است و جام زهر را به ما

۱۰ برای کوهها گریه و نوحه را سر می‌دهم و برای کشتزارها و دشتها ماتم می‌کنم، زیرا آن‌ها همه سوخته و خشک شده‌اند و هیچ زنده جانی از آنجا عبور نمی‌کند. صدای رمه و گله شنیده نمی‌شود و مرغان هوا و حیوانات همه فرار کرده‌اند. «من اورشلیم را به خرابه‌ای تبدیل می‌نمایم و آن را مأوای شغالان می‌سازم. شهرهای یهودا را ویران و خالی از سکنه می‌کنم.»
 ۱۱ من پرسیدم: «ای خداوند، چرا این سرزمین را به بیابان خشک و ویران تبدیل می‌کنی تا هیچ‌کسی نتواند از آن بگذرد؟ کدام شخص دانائی می‌تواند این نکته را درک کند؟ به چه کسی این موضوع را بیان کرده‌ای تا او بتواند به دیگران توضیح بدهد؟»
 ۱۲ خداوند جواب داد: «بخاطری که احکام مرا که به آن‌ها دادم رد کردند، به کلام من گوش ندادند و مطابق آن رفتار ننمودند،^{۱۳} بلکه با سرسختی دنبال هوسهای قلبی خود رفتند و طوریکه اجدادشان به آن‌ها آموخته بودند، پیرو بتِ بعل شدند.^{۱۵} بنابراین، من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، خوراک این قوم را بوته‌های تلخ می‌سازم و به آن‌ها آب زهرآلود می‌دهم که بنوشند.^{۱۶} آن‌ها را در میان اقوامی که نه خودشان و نه اجدادشان می‌شناختند، پراکنده می‌سازم. در آنجا هم دشمنان را با شمشیر می‌فرستم تا همه را هلاک کنند.»

فریاد مردم برای کمک

۱۷ خداوند قادر مطلق چنین می‌فرماید: «به آنچه که روی می‌دهد، بیندیشید!

۹ ای کاش، سر من چشمه آب و چشمانم فواره اشک می‌بود تا شب و روز برای کشتگان قوم بیچاره خود می‌گریستم.^{۱۲} ای کاش، در بیابان منزلی می‌داشتم تا قوم خود را ترک کرده به آنجا پناه می‌بردم، زیرا آن‌ها همه زناکار و خیانتکاراند.

۳ خداوند می‌فرماید: «زبان‌شان همیشه برای دروغ آماده است. در این سرزمین بجای صداقت، خیانت حکمفرما است و مردم هر روز به شرارت خود می‌افزایند و مرا نمی‌شناسند.»

۴ مواظب دوستان تان باشید و به برادر تان اعتماد نکنید، زیرا برادران تان همه فریبکارند و دوستان تان غیبت و بدگویی می‌کنند.^۵ آن‌ها دوستان خود را فریب می‌دهند و حرف راستی از زبان‌شان شنیده نمی‌شود. زبان خود را به دروغ عادت داده‌اند و با گناه کردن خود را خسته می‌سازند.

۶ خداوند می‌فرماید: «تو در بین مردمی زندگی می‌کنی که همه دروغگو و فریبکاراند و نمی‌خواهند مرا بشناسند.»

۷ بنابراین، خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «آن‌ها را در کوره آتش گذاشته تصفیه می‌کنم، بغیر از این، با این قوم گناهکار چه کرده می‌توانم؟^۸ زبان‌شان مانند تیر زهرآلود است و از دهان‌شان همیشه دروغ جاریست. در ظاهر با همسایه خود دوستانه صحبت می‌کنند، اما در باطن علیه آن‌ها دسیسه می‌سازند.^۹ پس آیا آن‌ها را بخاطر این کارهای‌شان جزا ندهم؟ آیا نباید از چنین قومی انتقام بگیریم؟»

دنبال زنان نوحه‌گر بفرستید و از ماهرترین آن‌ها دعوت کنید که بیایند.»
 ۱۸ مردم گفتند: «بروید آن‌ها را فوراً بیاورید و چنان نوحه‌کنند تا چشمان ما پُر از اشک گردند و از مژگان ما آب جاری شود. ۱۹ صدای ناله و گریه از سهیون بگوش می‌رسد که می‌گوید: چگونه غارت و چقدر رسوا شدیم، ما باید سرزمین خود را ترک کنیم، زیرا خانه‌های ما ویران شده‌اند.»

۲۰ ای زنان، به کلام خداوند گوش بدهید و به سخنان او توجه کنید. به دختران تان بیاموزید که چگونه نوحه‌کنند و به همسایگان تان تعلیم بدهید که چگونه ماتم بگیرند، ۲۱ زیرا مرگ از راه کلکین به قصرهای ما داخل شده است. کودکان را در کوچه‌ها و جوانان را در چهارراهی‌ها در کام خود فرو می‌بَرَد. ۲۲ خداوند می‌فرماید: «به مردم بگو: اجساد انسانها مثل پارو در صحرا و مانند خوشه‌های گندم پشت سر دروگر، می‌افتند و کسی پیدا نمی‌شود که آن‌ها را جمع و دفن کند.»

بت پرستی و عبادت واقعی

۱ ای قوم اسرائیل، به این پیام خداوند گوش بدهید ۲ که به شما می‌فرماید: «از رسم و رواج اقوام دیگر تقلید نکنید و مثل آن‌ها از حرکت ستارگان و علامهٔ افلاک نترسید، ۳ زیرا راه و رسم آن‌ها غلط است. درختی را از جنگل می‌بُرند و نجار با تیشهٔ خود از آن مجسمه‌ای می‌سازد. ۴ بعد آن را با نقره و طلا زینت داده با چکش و میخ در یک جایی محکم می‌کند تا نیفتد. ۵ بت آن‌ها مانند آدمک سر خرمن درگُرد بادرنگ است که حرف زده نمی‌تواند و کسی باید آنرا بردارد و از یکجا به جای دیگر ببرد، زیرا راه رفته نمی‌تواند. پس شما نباید از آن‌ها بترسید، چونکه به کسی خیر یا شر رسانده نمی‌توانند.»

۲۳ خداوند چنین می‌فرماید: «مردم حکیم نباید به حکمت خود ببالد و نه شخص نیرومند به نیروی خود. همچنین، مرد ثروتمند نباید به ثروت خود افتخار کند، ۲۴ بلکه به این ببالد که مرا می‌شناسد و یقین دارد که من خداوند هستم. دوستی و عدالت و راستی را بر روی زمین برقرار می‌سازم، زیرا این چیزها مرا راضی و خوشنود می‌کنند.» خداوند چنین فرموده است.

۶ ای خداوند، تو همتا نداری، چون تو با عظمت هستی و نام تو هم بزرگ و با قدرت است. ۷ ای پادشاه اقوام جهان، کیست که از تو نترسد. تنها تو لایق ستایش هستی و در بین تمام حکیمان دنیا مثل تو کسی نیست. ۸ این مردم،

تبعید آینده

^{۱۷} ای کسانی که در محاصره هستید، دارائی تان را جمع کنید،^{۱۸} زیرا خداوند چنین می فرماید: «این بار ساکنین این سرزمین را ریشه کن می سازم و بلائی را نازل می کنم که دامنگیر همه آن ها شود.»

^{۱۹} افسوس بحال من که زخمهای من عمیق اند و درمان پذیر نیستند. اما با خود گفتم که باید تحمل کنم، چون جزای من همین است.^{۲۰} خیمه من خراب شد و طنابها بریده شدند. فرزندانم از آغوشم رفتند دیگر آن ها را نمی بینم. کسی نیست که خیمه مرا دوباره برپا کند و پرده هایم را بیاویزد.

^{۲۱} رهبران ما احمق شده اند از خداوند هدایت نمی طلبند، بنابراین، کامروا نمی شوند مردم شان مثل رمه بی چوپان پراکنده می گردند.^{۲۲} بشنوید! خبری از دور می آید و غوغای سپاه بزرگی از سمت شمال بگوش می رسد تا شهرهای یهودا را ویران کرده آن ها را مأوای شغالان سازند.

^{۲۳} ای خداوند، می دانم که انسان اداره سرنوشت خود را در دست ندارد و قادر نیست که مسیر زندگی خود را تعیین کند.^{۲۴} پس ای خداوند، با ملایمت مرا اصلاح کن نه با خشم و غضب، ورنه از بین می روم.^{۲۵} خشم و غضبت را بر اقوامی فروآور که ترا نمی شناسند و نام ترا بر زبان نمی آورند. آن ها قوم اسرائیل را از بین برده سرزمین شان را ویران کرده اند.

نادان و احمق هستند. از بتهای چوبی چه می توانند بیاموزند؟^۹ از ترشیش نقره کوبیده و از اوفاز طلا می آورند و صنعتگران و زرگران با آن ها بتها را پوش می کنند. بعد خیاطان ماهر از پارچه های آبی و بنفش برای آن ها لباس تهیه می کنند.^{۱۰} الاکن خداوند، خدای حق است. او خدای زنده و پادشاه ابدی می باشد. از خشم او تمام زمین می لرزد و اقوام جهان در برابر قهر او نمی توانند مقاومت کنند.

^{۱۱} به آن مردم بگوئید: «خدایانی که آسمان ها و زمین را خلق نکرده اند، از روی زمین و از زیر آسمان محو می شوند.»

^{۱۲} خداوند با دست قدرت خود زمین را ساخت و با حکمت خود جهان را بنا نهاد و با علم و دانش خود آسمان ها را برافراشت.^{۱۳} به امر او آب های آسمان به غرش می آیند و ابرها را از دورترین نقاط آن آورده، رعد و برق و باران را می فرستد. باد را از محل و جایگاهش بیرون می آورد.^{۱۴} مردم بت پرست، نادان و بی شعوراند. زرگرانی که بت می سازند، رسوا می شوند، زیرا چیزی را که می سازند دروغین و بیجان است.^{۱۵} این بتها بی ارزش و زبون اند و در روز محاکمه تلف می شوند.^{۱۶} اما خداوند، خدای یعقوب مثل آن بتها نیست، بلکه او خالق همه موجودات است. اسرائیل قوم برگزیده او است و نام او خداوند، قادر مطلق می باشد.

پیمان شکنی اسرائیل و یهودا

۹ خداوند به من فرمود: «مردم یهودا و اهالی اورشلیم علیه من تمرد کرده اند. ۱۰ آن ها به راه گناه آلود قدیم که پدران شان می رفتند، رجوع کردند. پدران آن ها هم به کلام من گوش ندادند و به پرستش خدایان دیگر پرداختند. چون مردم اسرائیل و یهودا پیمانی را که با اجداد شان بسته بودم شکستند، ۱۱ بنابراین، من چنان بلائی را بر سر شان می آورم که نتوانند از آن فرار کنند و هر قدر پیش من زاری و دعا کنند، دعای شان را قبول نمی کنم. ۱۲ بعد مردم یهودا و اهالی اورشلیم پیش خدایان خود پناه می برند و قربانی تقدیم می کنند، اما آن خدایان هرگز نمی توانند آن ها را از آن بلائی که دامنگیر شان می شود، نجات بدهند. ۱۳ ای مردم یهودا، شما به تعداد شهرهای تان خدایان دارید و به تعداد جاده های اورشلیم قربانگاه های شرم آور ساخته اید تا برای بت بعل قربانی تقدیم کنید. ۱۴ اما تو ارمیا، نباید برای این مردم دعای خیر کنی و نه پیش من زاری و از آن ها شفاعت نمائی، زیرا که من دیگر به التماس آن ها در هنگام سختی گوش نمی دهم. ۱۵ چون قوم محبوب من به آنچنان کارهای زشت دست زده اند، دیگر حق ندارند که به عبادتگاه من داخل شوند. آیا نذر و قربانی می تواند شما را از نابودی نجات بدهد و به شما خوشی بخشد؟ ۱۶ یک وقتی من آن ها را درخت زیتون سرسبز، پُر از میوه خوب و اعلی مسمی نمودم، اما حالا با یک غرش طوفان برگهائش را می سوزانم و

خداوند این پیام را به ارمیا فرستاد: ۲ به موضوع پیمان من گوش بده و به مردم یهودا و اهالی اورشلیم بگو ۳ که خداوند، خدای اسرائیل می فرماید: «لعنت بر آن کسی که به مضمون این پیمان توجه نکند. ۴ این همان پیمانی است که وقتی اجداد تان را از مصر که حکم کوره آهن را برای شان داشت بیرون آوردم، با آن ها بستم و گفتم که طبق کلام من رفتار کنند و احکام مرا بجا آورند، تا آن ها قوم برگزیده من باشند و من خدای شان. ۵ آنگاه من به وعده ای که به اجداد تان داده ام وفا می کنم و سرزمینی را که شیر و عسل در آن جاریست و شما امروز در آن زندگی می کنید، به آن ها می بخشم.» من جواب دادم: «بلی، چنین باد!»

۶ خداوند به من فرمود: «این پیام را به شهرهای یهودا و جاده های اورشلیم اعلام کن و به مردم بگو که به مضمون پیام من گوش بدهند و طبق آن عمل کنند. ۷ زیرا وقتی که اجداد تان را از سرزمین مصر بیرون آوردم، به آن ها هوشدار دادم و تا به امروز مرتب تأکید کردم که از کلام من پیروی نمایند، ۸ اما آن ها اطاعت نکردند و به احکام و پیمان من گوش ندادند. آن ها همگی با سرسختی دنبال میل فاسد خود رفتند و از احکام پیمان من پیروی ننمودند، بنابراین، من هم تمام جزائش را که در آن پیمان ذکر شده بود در حق شان اجرا کردم.»

ارمیا بحضور خداوند شکایت می کند

۱۲ ای خداوند، تو عادلتر از آن هستی که من با تو بحث و مجادله کنم. اما می خواهم از تو بپرسم که چرا مردم خطاکار در زندگی سعادتمند هستند؟ چرا کسانی که شیراند، در آسایش زندگی می کنند؟^۲ تو آن ها را می کاری و آن ها ریشه می دوانند، نمو می کنند و ثمر می دهند. ترا با زبان خود مدح می کنند، اما دل های شان از تو دور اند.^۳ ولی ای خداوند، تو مرا می شناسی. تو مرا می بینی و از دل امتحان شده من آگاهی. ای خداوند، تو آن ها را مانند گوسفند به کشتارگاه ببر و در آنجا تا روز کشتن شان نگاهدار.^۴ تا چه وقت این سرزمین ماتم بگیرد و گیاهان آن خشک باشند؟ بخاطر گناهان ساکنین آن، حتی حیوانات و پرندگان تلف شده اند. می گویند: «خدا اعمال ما را نمی بیند.»

جواب خداوند به ارمیا

^۵ خداوند جواب داد: «تو که با مردم پیاده دوییدی و اینچنین خسته شدی، پس چگونه می توانی با اسپان مسابقه کنی؟ اگر در یک سرزمین محفوظ و با امنیت از پا بیفتی، در جنگلهای انبوه اردن چه خواهی کرد؟^۶ حتی برادران و خانواده ات به تو خیانت کرده و باهم علیه تو دسیسه چیده اند. پس اگر با تو دوستانه حرف بزنند، به آن ها اعتماد نکن.»

شاخه هایش را می شکنم.^{۱۷} من، خدای قادر مطلق، مردم یهودا و اسرائیل را مثل نهالی نشانده بودم، ولی اکنون می خواهم بلائی را بر سر شان نازل کنم، به سبب شرارتی که به ضد خویشان کردند و برای بتِ بعل قربانی تقدیم نموده و خشم مرا به هیجان آوردند.»

توطئه علیه ارمیا

^{۱۸} خداوند از دسیسه ای که دشمنان علیه من چیده بودند، به من خبر داد،^{۱۹} اما من مثل بره بیگناهی که برای کشتن برده می شود، نمی دانستم که آن ها قصد کشتن مرا دارند و بر ضد من توطئه کرده اند. آن ها می گفتند: «بیائید این درخت را با میوه هایش از بین ببریم و نامش را از صفحه زندگی محو کنیم که دیگر هرگز یاد نشود!»^{۲۰} اما تو ای خداوند قادر مطلق، که داور عادل هستی، از افکار و انگیزه دل آن ها خبر داری، پس عرض خود را بحضور تو ارائه می دارم تا انتقام مرا از آن ها بگیری.

^{۲۱-۲۲} خداوند در جواب فرمود: «مردم عناتوت که قصد کشتن ترا دارند و می گویند: «بنام خداوند نبوت نکن، ورنه ترا با دست خود می کشیم»، همه جزا می بینند، جوانان آن ها با شمشیر کشته می شوند، پسران و دختران شان از قحطی و گرسنگی می میرند^{۲۳} و حتی یک نفر آن ها هم زنده نمی ماند، زیرا وقت مجازات مردم عناتوت فرارسیده است و مصیبت بزرگی بر سر آن ها آمدنی است.»

۱۵ ولی بعد از آنکه آن‌ها را تبعید کردم، دوباره بر آن‌ها رحم کرده هر یک را به کشور شان برمی گردانم. ۱۶ سپس اگر آن‌ها جداً راه و رسم مرا بیاموزند (طوری‌که قبلاً به قوم برگزیده من رسم و روش بعل را یاد داده بودند) و تنها بنام من قسم بخورند، آنوقت من آن‌ها را جزو قوم برگزیده خود می سازم. ۱۷ اما اگر قومی به سخنان من گوش ندهد، پس آن قوم را بکلی ریشه کن ساخته از بین می برم.» این کلام خداوند است.

کمر بند کتانی

۱۳ خداوند به من فرمود: «برو یک کمر بند کتانی بخر و بدور کمرت ببند، اما آنرا در آب غوطه نکن.» ۲ پس من یک کمر بند خریدم و بدور کمرم بستم. ۳ بار دوم خداوند به من فرمود: ۴ «به کنار دریای فرات برو و آن کمر بند را در شگاف صخره ای پنهان کن.» ۵ من رفتم و مطابق هدایت خداوند آن را پنهان کردم. ۶ بعد از یک زمان طولانی خداوند به من فرمود: «حالا برو و کمر بند را از دریای فرات بیاور.» ۷ من به کنار دریای فرات رفتم و کمر بند را از جایی که پنهان کرده بودم، آوردم، اما دیدم که کمر بند بکلی شاریده بود و از آن کاری گرفته نمی شد.

۸-۹ آنگاه خداوند فرمود: «به همین قسم من غرور یهودا و اورشلیم را از بین می برم. ۱۰ وضع این مردم شریر که به کلام من گوش نمی دهند و با سرسختی دنبال هوسهای نفسانی خود می روند و خدایان

۷ خداوند فرمود: «من اسرائیل را ترک نموده و قوم برگزیده خود را طرد کرده ام. من عزیز خود را به دست دشمنان سپرده ام. ۸ قوم برگزیده من مانند شیر جنگل بر من غریبه اند، بنابراین، من از آن‌ها بیزار شده ام. ۹ قوم برگزیده من مثل پرنده رنگارنگی است که مرغان شکاری از هر طرف او را مورد حمله قرار می دهد. بروید حیوانات درنده را جمع کرده بیاورید تا بخورند. ۱۰ حاکمان بسیاری تاکستانهای مرا خراب کرده، مزارع مرغوب مرا پایمال نموده اند و سرزمین قشنگ مرا به بیابان خشک تبدیل کرده اند. ۱۱ همه را چنان ویران ساخته اند که صدای ناله و ماتمش به گوش من رسیده است. تمام آن سرزمین خراب شده و هیچ کسی به آن توجه نمی کند. ۱۲ مهاجمین همه جا را غارت می کنند، زیرا جنگ و شمشیر را فرستادم تا سرتاسر آن سرزمین را از بین برده و هیچ کسی در امان نباشد. ۱۳ قوم برگزیده من گندم کاشتند، اما خار را درو کردند. زحمت زیاد کشیده اند، ولی فایده ای ندیده اند. بخاطر خشم شدید من محصول شان تباه شد و از این جهت شرمنده هستند.»

وعدۀ خدا به همسایگان اسرائیل

۱۴ خداوند در مورد همسایگان شریر قوم برگزیده خود می فرماید: «آن‌ها سرزمینی را که من به قوم اسرائیل بعنوان میراث بخشیده بودم، غارت کرده اند، بنابراین، طوریکه مردم یهودا را از سرزمین شان راندم آن‌ها را هم از کشور شان می رانم،

در خفا گریه خواهم کرد و به تلخی اشک خواهم ریخت، زیرا قوم برگزیدهٔ خداوند به اسارت برده می‌شود.

^{۱۸} خداوند به من فرمود: «به پادشاه و مادرش بگو که از تخت سلطنت پائین شوند، زیرا تاج باشکوه شاهی از سرشان برداشته شده است.^{۱۹} دروازه‌های شهرهای جنوب یهودا بسته شده‌اند و کسی نیست که آن‌ها را باز کند. همهٔ مردم یهودا به اسارت رفته‌اند.

^{۲۰} بنگر، دشمن از سوی شمال می‌آید. کجاست آن گلهٔ زیبایی که به دست تو سپرده بودم؟^{۲۱} و قتیکه یارانت ترا شکست بدهند و بر تو حکومت کنند، چه می‌گوئی؟ مثل زنی که در حال زایمان باشد، درد می‌کشد.^{۲۲} اما اگر از خود بپرسی که چرا این مصیبت‌ها بر سرت می‌آیند؛ بدان که بخاطر کثرت گناهانت این چنین رسوا و بی‌عفت شدی.^{۲۳} آیا یک حبشی می‌تواند رنگ پوست خود را تغییر بدهد یا یک پلنگ می‌تواند خالهای خود را پاک کند؟ تو هم چون به کارهای بد عادت کرده‌ای، نمی‌توانی کار خوب بکنی.»

^{۲۴-۲۵} خداوند می‌فرماید: «بنابران، سرنوشتی که من برایت تعیین کرده‌ام اینست: من ترا مثل کاهی که در اثر باد صحرا پراکنده می‌شود، پراکنده می‌سازم، زیرا تو مرا فراموش کرده و به چیزهای دروغ اعتماد نموده‌ای.^{۲۶} من ترا برهنه ساخته و رسوا می‌کنم.^{۲۷} فسق و فساد و زناکاری و کارهای شرم‌آورت را دیدم که بر تپه‌ها و در مزارع می‌کردی.

دیگر را پیروی و پرستش می‌کنند، مثل همان کمر بند می‌شود و به درد هیچ کاری نمی‌خورند.^{۱۱} همانطوری که کمر بند به کمر بسته می‌شود، من هم تمام مردم اسرائیل و یهودا را محکم به خود بسته می‌کردم تا قوم برگزیدهٔ من باشند و باعث عزت و افتخار نام من شوند، اما آن‌ها از من اطاعت نکردند.»

خُم شراب

^{۱۲} خداوند، خدای اسرائیل چنین فرمود: «به آن‌ها بگو که همه خُمهای آن‌ها از شراب پُر می‌شوند.» اما آن‌ها به تو می‌گویند: «آیا خود ما نمی‌دانستیم که خُمهای ما از شراب پُر می‌شوند؟»^{۱۳} تو به آن‌ها بگو که خداوند چنین می‌فرماید: «تمام ساکنین این سرزمین را - از پادشاهانی که بر تخت داود می‌نشینند تا کاهنان و انبیاء و باشندگان اورشلیم - با شراب نشئه می‌سازم.^{۱۴} آنگاه آن‌ها را و حتی والدین و فرزندان را به جان یکدیگر می‌اندازم، بدون رحم و شفقت آن‌ها را هلاک می‌کنم و هیچ کسی را زنده نمی‌گذارم.»

غرور و رسوائی اورشلیم

^{۱۵} بشنوید و توجه کنید و مغرور نباشید! خداوند فرموده است.^{۱۶} خداوند، خدای تان را احترام کنید، پیش از آنکه ظلمت را پدید آورد و پای تان بر کوههای تاریک بلغزد و آن نوری را که در انتظارش بودید به تاریکی مطلق و ظلمت سهمگین تبدیل کند.^{۱۷} اگر گوش نکنید، بخاطر غرور شما

تو در میان ما هستی و ما بنام تو یاد می‌شویم، پس ما را ترک نکن.

۱۰ خداوند در بارهٔ این مردم چنین می‌فرماید: «آن‌ها دوست داشتند که از من دور و آواره شوند و بسوی من باز نگرند، بنابراین، من هم آن‌ها را نمی‌پذیرم، گناهان شان را فراموش نمی‌کنم و به سزای اعمال شان می‌رسانم.»

۱۱ خداوند به من فرمود: «برای این مردم دعای خیر نکن. ۱۲ حتی اگر روزه هم بگیرند، به فریاد شان گوش نمی‌دهم و اگر برای من صدقه و قربانی بیاورند، قبول نمی‌کنم، بلکه آن‌ها را با شمشیر و قحطی و وبا هلاک می‌سازم.»

اخطار به انبیای کاذب

۱۳ آنگاه من گفتم: «ای خداوند، خدای متعال، انبیاء به آن‌ها می‌گویند که نه جنگ را می‌بینند و نه قحطی را. آن‌ها می‌گویند که تو به آن‌ها در این سرزمین صلح و آرامش واقعی عطا می‌کنی.»

۱۴ خداوند در جواب فرمود: «انبیاء به نام من به دروغ نبوت می‌کنند. پیامهای آن‌ها از جانب من نیست و نه من به آن‌ها امر کرده‌ام که آن پیامها را به مردم بدهند. آن‌ها با رؤیاهای دروغ، سحر و جادو و از خیالات فریبندهٔ خود نبوت می‌کنند. ۱۵ بنابراین، من خداوند، این انبیاء را که بنام من پیام‌هایی را که من به آن‌ها نداده‌ام به مردم می‌دهند و می‌گویند که جنگ نمی‌شود و قحطی نمی‌آید، با شمشیر و قحطی هلاک می‌سازم. ۱۶ همچنین

افسوس بحال تو ای اورشلیم، تا چه وقت می‌خواهی ناپاک بمانی؟»

خشکسالی شدید

۱۴ خداوند در مورد خشکسالی یهودا به ارمیا فرمود: ۲ «سرزمین یهودا عزادار است. شهرهایش رنج می‌برند و مردم با غم و اندوه بر زمین نشسته‌اند و آواز گریه و نالهٔ شان از اورشلیم شنیده می‌شود. ۳ ثروتمندان، خادمان خود را برای آوردن آب می‌فرستند. آن‌ها به ذخایر می‌آیند، اما از آب اثری نمی‌باشد. پس شرمنده و سرافکنده با ظرفهای خالی بر می‌گردند. ۴ زمین از خشکی چاک چاک شده است، زیرا هیچ باران نباریده است، بنابراین، دهقانان مایوس و غمگین‌اند. ۵ حتی آهو نیز چوپه‌های خود را در صحرا ترک می‌کند، زیرا سبزه و گیاهی پیدا نمی‌شود. ۶ گوره‌خرها هم بر تپه‌های خشک می‌ایستند و مانند شغالان از بی‌آبی نَفَسک می‌زنند. بخاطر قلت خوراک چشمان شان ضعیف می‌شوند.»

۷ ای خداوند، گرچه گناهان ما علیه ما گواهی می‌دهند، بارها ترا ترک کرده‌ایم و در برابر تو گناه ورزیده‌ایم، اما بخاطر نامت به ما کمک فرما. ۸ ای امید اسرائیل و ای رهائی بخش ما در وقت سختی، چرا مثل بیگانه‌ای که از سرزمین ما می‌گذرد و مانند مسافری که شبی مهمان ما می‌باشد، از ما بیگانه شده‌ای؟ ۹ چرا مانند جنگجوی ناتوانی که قادر نیست بجنگد، بیچاره گردیده‌ای؟ ای خداوند،

اقوام دیگر می توانند باران ببارانند؟ آیا آسمان می تواند بخودی خود باران بفرستد؟ ای خداوند خدای ما، چشم امید ما بسوی تو است، زیرا فقط تو می توانی این کارها را انجام بدهی.

بربادی مردم یهودا

بعد خداوند به من فرمود: «اگر موسی و سموئیل هم در حضور من می ایستادند و برای این قوم شفاعت می نمودند، بر آن ها رحم نمی کردم. آن ها را از نظر من دور کن و بگذار که بروند! ^۱هرگاه پیرسند که کجا بروند. بگو که خداوند چنین می فرماید: کسیکه مستوجب مرگ است بسوی مرگ، آنکه باید با شمشیر کشته شود بسوی شمشیر، هر کسیکه باید از قحطی بمیرد، بسوی قحطی و هر که سزاوار اسارت است بسوی اسارت. ^۳من چهار نوع بلا را بر آن ها نازل می کنم: شمشیر را برای کشتن آن ها، سگها را برای دریدن آن ها، مرغان هوا را برای خوردن گوشت آن ها و حیوانات وحشی را برای خوردن و هلاکت آن ها. خداوند چنین فرموده است. ^۴من آن ها را بخاطر کارهای زشتی که منسی، پسر حزقیا، پادشاه یهودا در اورشلیم کرد چنان جزای سختی می دهم که تمام ممالک جهان از شنیدن آن به وحشت بیفتند.»

^۵خداوند می فرماید: «ای مردم اورشلیم، چه کسی بر شما رحم می کند؟ چه کسی برای شما می گیرد و چه کسی از احوال شما می پرسد؟ ^۶چون شما مرا ترک کردید

این قومی که به پیامهای آن ها گوش می دهند، قربانی شمشیر و قحطی شده، جنازه های شان در کوچه های اورشلیم می افتند و هیچ کسی پیدا نمی شود که آن ها را دفن کنند. خود شان و همچنان زن و پسر و دختر آن ها را بخاطر گناهان شان جزا می دهم.

^{۱۷}به آن ها بگو: بگزار شب و روز از چشمانم اشک اندوه جاری شود و آرام و قرار نداشته باشم، زیرا قوم برگزیده من زخم مهلکی خورده و صدمه بزرگی دیده است. ^{۱۸}اگر به صحرا بروم کشتگان شمشیر را می بینم و اگر در شهر وارد شوم با کسانی بر می خورم که در اثر بیماری و گرسنگی در حال جان کندن هستند. انبیاء و کاهنان، هر دو، به همه جاهای کشور سفر می کنند و به مردم اطمینان می دهند که خطری وجود ندارد و از چیزهایی حرف می زنند که خود شان بی خبرند.»

مردم بحضور خداوند زاری می کنند

^{۱۹}ای خداوند، آیا یهودا را بکلی ترک کرده ای؟ آیا از اهالی سهیون متنفر هستی؟ چرا ما را این چنین زده ای که درمانی ندارد؟ ما آرزوی صلح و آرامش داشتیم، اما خیری ندیدیم. منتظر بودیم که شفا بیابیم، ولی در عوض دچار وحشت شدیم. ^{۲۰}خداوندا، ما در برابر تو گناه کرده ایم. ما به گناهان خود و اجداد خود اعتراف می کنیم. ^{۲۱}وعده هایت را بیاد آور و ما را ترک نکن. جایگاه تخت جلال خود را خوار و ذلیل نساز و پیمانی را که با ما بستی، مشکن. ^{۲۲}آیا بتهای

می دهم.^{۱۴} شما را وادار می سازم که در کشورهای بیگانه خدمت دشمنان را بکنید، زیرا آتش خشم مرا برافروخته اید و شعله آن شما را می سوزاند.»

^{۱۵} من گفتم: «ای خداوند، تو همه چیز را می دانی، پس مرا بیاد آور. به من کمک کن و انتقام مرا از ستمگارانم بگیر. در مورد آن ها که می خواهند مرا بکشند صبور نباش و بدان که بخاطر تو متحمل اینهمه خواری و حقارت شده ام.^{۱۶} کلام ترا شنیدم، هر کلمه آنرا بخاطر سپردم و به قلب و روح من فرحت بخشید، زیرا ای خداوند قادر مطلق، من نام ترا بر خود دارم.^{۱۷} در مجالس مردم خوشگذران شرکت نکرده ام، بلکه به امر تو گوشه تهنائی را اختیار نمودم و گناهان آن ها مرا خشناک ساخت.^{۱۸} چرا دردهای من آرام نمی گیرند و چرا زخم های من علاج ناپذیراند و التیام نمی یابند؟ آیا می خواهی مرا مثل تشنه ای که به امید آب به جوی خشک می رود، ناامید سازی؟»

^{۱۹} خداوند در جواب من فرمود: «اگر بسوی من بازگردی، من هم ترا می پذیرم و می توانی مرا خدمت نمائی. اگر سخنان بیهوده را بر زبان نیاوری و سنجیده حرف بزنی، می توانی پیام مرا به مردم برسانی. آنگاه به تو رجوع می کنند و تو دنبال آن ها نخواهی رفت.^{۲۰} من ترا در برابر این مردم مانند یک دیوار محکم برنجی می سازم. آن ها با تو می جنگند، ولی تو بر آن ها غالب می شوی، زیرا من، خداوند که با تو هستم، ترا محافظت

و از من روگردان شدید، بنابراین، من هم دست خود را دراز می کنم تا شما را از بین ببرم و نمی توانم بر شما رحم کنم.^۷ من شما را دم دروازه های شهرهای تان غربال می کنم و همه تان را بی اولاد ساخته از بین می برم، زیرا از اعمال بد تان دست نکشیدید.^۸ تعداد بیوه زنان تان مثل ریگ دریا زیاد می شود. هنگام ظهر مرگ ناگهانی را بر جوانان تان می آورم، مادران شان را داغدار می سازم و ترس و وحشت را بر آن شهر می آورم.^۹ زنی که صاحب هفت طفل است از غم و غصه بحال مرگ می افتد. آفتاب حیات او پیش از وقت، غروب می کند و خجل و رسوا می شود. بقیه آن ها را با شمشیر دشمن هلاک می سازم.» خداوند فرموده است.

ارمیا به حضور خداوند شکایت می کند

^{۱۰} اوای بحال من که چه انسان بدبختی هستم. ای کاش مادرم هرگز مرا بدنیا نمی آورد. به هر جا که می روم باید با هر کس جنگ و مجادله کنم. نه به کسی قرض داده ام و نه از کسی قرض گرفته ام، با اینهم همه نفرینم می کنند.

^{۱۱} خداوند فرمود: «به یقین من زندگی ترا بهتر می سازم تا دشمنانت در هنگام سختی محتاج به کمک تو شوند.^{۱۲} هیچ کسی نمی تواند یک شئی آهنی، مخصوصاً آهن کشورهای شمال را که با برنج مخلوط شده است، بشکند.

^{۱۳} بخاطر گناهایی که در تمام این سرزمین مرتکب شده اید، ثروت و گنج های تان را رایگان و بعنوان غنیمت به دشمنان

دوران زندگی شما و پیش چشم تان تمام آوازهای خوشی، خنده ها و آواز داماد و عروس را خاتمه می دهم.

۱ «وقتی همهٔ اینها را به مردم بگوئی، آن ها می پرسند: «چرا خداوند ما را به چنین جزاهای سنگین محکوم می کند؟ چه خطائی از ما سر زده است و در برابر خداوند، خدای خود چه گناهی کرده ایم؟» ۲ «تو در جواب شان بگو که خداوند می فرماید: بخاطری که پدران شما مرا ترک کردند. پیرو خدایان دیگر شدند، آن ها را پرستش کردند، مرا فراموش نمودند و احکام مرا بجا نیاوردند. ۳ اما اعمال شما بدتر از کارهای اجداد تان بوده است، سرسختانه بدنبال هوس های نفسانی و گناه آلود خود می روید و به کلام من گوش نمی دهید، ۴ بنابراین شما را از این کشور بیرون می اندازم و به سرزمینی می رانم که هم برای شما و هم برای پدران تان بیگانه است. در آنجا خدایان دیگر را پرستش خواهید کرد و من دیگر بر شما رحم نخواهم نمود.»

بازگشت از تبعید

۱۴ خداوند می فرماید: «زمانی فرا می رسد که مردم نام من خدای زنده را بخاطر این یاد نمی کنند که من قوم اسرائیل را از کشور مصر بیرون آوردم، ۱۵ بلکه می گویند که چطور مردم اسرائیل را از سرزمین شمال و از همه کشورهای آن ها را به آنجا رانده بودم، بازگردانیدم. البته من آن ها را به سرزمینی که به اجداد شان داده بودم، دوباره می آورم.»

می کنم و نجات می دهم. ۲۱ از دست افراد شریر آزادت می کنم و از چنگ مردم ستمگر رهایت می سازم.»

ایام مصیبت

۱۶ خداوند به من چنین فرمود: ۲ «تو در این جا نباید ازدواج کنی و صاحب دختران و پسران شوی، ۳ زیرا من خداوند می گویم، دختران و پسرانی که در اینجا دنیا می آیند و همچنان والدین شان ۴ در اثر مرض مهلکی می میرند. کسی برای آن ها غزا نمی گیرد و جنازه های شان دفن نمی شوند، بلکه مثل پارو بروی زمین باقی می مانند. همهٔ آن ها در اثر جنگ و قحطی هلاک می گردند و اجساد شان خوراک مرغان هوا و جانوران زمین می شوند.»

۵ زیرا خداوند چنین می فرماید: «به خانهٔ کسی برای تعزیت نرو و برای کسی گریه و نوحه نکن. من دیگر به این قوم برکت نمی دهم و از احسان و رحمت خود آن ها را بی نصیب می سازم. این گفتهٔ خداوند است. ۶ خورد و بزرگ این سرزمین می میرند و جنازه های شان دفن نمی شوند. نه کسی برای شان ماتم می گیرد، نه خود را برای شان مجروح می کند و نه موهای سر خود را می تراشد. ۷ کسی برای تسلی آن ها همراهی شان غذا نمی خورد و نه کسی بخاطر مرگ پدر و مادر شان برای تعزیت می آید. ۸ تو نباید در مهمانی و ضیافت شان بروی و بخوری و بنوشی، ۹ زیرا من، خداوند قادر مطلق و خدای اسرائیل به شما می گویم که در

مجازات آینده

شان هم کارهای اجداد خود را از یاد نبرده اند و در زیر هر درخت سبز، بر هر تپه بلند،^۳ بر سر هر کوه و در دشت و صحرا تمثال بت آشیره را قرار داده آن را می پرستند. پس بخاطر گناهان تان تمام ثروت و خزاین شما را به تاراج می دهم^۴ و مجبور می شوید تا این سرزمین را که بعنوان میراث به شما داده ام از دست بدهید و دشمنان تان را در کشورهای بیگانه خدمت کنید، زیرا شما آتش خشم مرا برافروخته اید.»

^۵ خداوند می فرماید: «لعنت بر کسانی که بر انسان خاکی اتکاء و بر قدرت او اعتماد می کنند و دل شان از خداوند دور است.^۶ آن ها مانند بوته ای هستند که در بیابان و زمین شوره زار و غیر مسکون می روید و تازه و سبز نمی شود.

^۷ خوشا بحال کسی که بر خدا توکل می کند و چشم امید بسوی او دارد.^۸ او مثل درختی است که در کنار جوی آب کاشته شده است و ریشه هایش از هر طرف به آب می رسند. از گرما نمی ترسد و برگهایش سبز می مانند. در زمان خشکسالی اندیشه ای نداشته و از ثمر دادن باز نمی ایستد.

^۹ دل از همه چیز فریبده تر است و نا علاج. کیست که آنرا بداند؟^{۱۰} تنها من، خداوند، افکار پنهانی را می دانم و دل انسان را جستجو می کنم. هر کسی را مطابق اعمالش و ثمره کردارش جزا می دهم.

^{۱۱} انسانی که دارائی خود را از راه غیر مشروع می اندوزد، مثل کبکی است

^{۱۶} خداوند می فرماید: «اینک ماهیگیران بسیار خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد شکارچیان بسیار را می فرستم تا ایشان را از هر کوه و از هر تپه و سوراخ های صخره شکار نمایند،^{۱۷} زیرا من مراقب همه کردار و رفتارشان هستم. هیچ کار آن ها از نظر من پنهان نمی ماند و نمی توانند گناهان خود را از من مخفی کنند.^{۱۸} بخاطر خطا و گناه شان آن ها را دو چند جزا می دهم، زیرا آن ها زمین مرا با بتهای بی جان و منفور خود آلوده و همه جا را پُر کرده اند.»

دعای ارمیا

^{۱۹} ای خداوند، تو نیروی من و قلعه من هستی و در هنگام سختی پناهم می دهی. مردم از همه نقاط روی زمین بحضور تو می آیند و می گویند: «پدران ما از خدایان دروغین و چیزهای بیهوده پیروی می کردند. آیا یک انسان می تواند برای خود خدا بسازد؟ بت ساخته دست انسان، خدا نیست.»^{۲۰} خداوند می فرماید: «این بار قدرت و عظمت خود را به آن ها نشان می دهم تا بدانند که اسم من خداوند است.»

گناه و مجازات مردم یهودا

«گناهان یهودا با قلم آهنین که نوکش از الماس است بر دلهای شان نوشته و بر چهار گوشه قربانگاه آن ها حک شده است.^۲ فرزندان

آن عبور می کنند و در کنار دروازه های دیگر اورشلیم بایست^{۲۰} و به مردم بگو که خداوند می فرماید: ای پادشاهان و مردم یهودا و ای ساکنین اورشلیم که از این دروازه ها می گذرید،^{۲۱} بخاطر حفظ جانهای تان نباید در روز سبت به هیچ کاری دست بزنید و هیچ باری را از راه این دروازه ها حمل نکنید.^{۲۲} حتی در خانه های تان هم باید در این روز از هر کاری دست بکشید و تنها استراحت و عبادت کنید. طوری که به اجداد تان امر کردم به شما هم می گویم که روز سبت را مقدس بشمارید.^{۲۳} اما اجداد تان به حرف من گوش ندادند و توجه نکردند و از روی سرسختی هدایات مرا نشنیدند.

^{۲۴} اما اگر شما امر مرا بجا آورید، در روز سبت از دروازه های این شهر چیزی را حمل نکنید و این روز را مقدس شمرده از هر کاری دست بکشید،^{۲۵} آنگاه همه پادشاهان و بزرگان تان از دروازه های اورشلیم عبور می کنند و وارث تاج و تخت داود شده همواره سوار بر عراده های مجلل و اسپها می باشند. این شهر دایم پایدار بوده، مردم یهودا و اهالی اورشلیم برای همیشه در آن ساکن می شوند.^{۲۶} مردم از شهرهای یهودا، اطراف اورشلیم، از سرزمین بنیامین، دشتها و کوهستانها و منطقه جنوب می آیند و هرنوع قربانی و هدیه به عبادتگاه من تقدیم می کنند.^{۲۷} اما اگر به کلام من گوش ندهید و روز سبت را مقدس نشمارید و در این روز باری را از دروازه های اورشلیم حمل کنید، آنگاه

که تخم های پرندگان دیگر را جمع می کند و بر آن ها می نشیند. همانطور که چوپه ها بزرگ می شوند و کبک را ترک می کنند، او هم دارائی خود را در اوج زندگی از دست می دهد و سرانجام حماقت خود را ثابت می سازد.»

ارمیا از خداوند کمک می طلبد

^{۱۲} موضع عبادتگاه مقدس ما تخت رفیع و با شکوه ازلی است.^{۱۳} ای خداوند! ای امید اسرائیل! همه کسانی که ترا ترک کنند، خجل و سرافکنده می شوند و آنهایی که از تو روبرگرداندند، مانند نوشته روی خاک محو می گردند، زیرا آن ها ترا که خداوند و چشمه آب حیات هستی، ترک کرده اند.^{۱۴} خداوندا، تو مرا شفا بده تا بکلی شفا یابم، تو مرا نجات بده تا همیشه در امان باشم و من ترا ستایش می کنم.^{۱۵} مردم به من می گویند: «کجاست کلام تهدید کننده خدا؟ پس حالا آن باید واقع شود.»^{۱۶} من هرگز از بودن شبان برای پیروی تو فرار نکرده ام و از تو نخواسته ام که بلائی را بر سر آن ها بیاوری. تو می دانی که من چه گفته ام و از تو پنهان نبوده است.^{۱۷} پس مرا دچار ترس و وحشت نکن، زیرا تو پناهگاه من در روز مصیبت هستی.^{۱۸} آنهایی را که بر من ستم می کنند شرمنده و رسوا کن، اما مرا خوار و سرافکنده نساز.

روز سبت را تجلیل کنید

^{۱۹} خداوند به من فرمود: «برو در کنار «دروازه مردم» که پادشاهان یهودا از

بیاورم، پس آن‌ها باید اعمال زشت خود را ترک کنند و راه و روش خود را تغییر بدهند. ^{۱۲} اما آن‌ها می‌گویند: ما از خود نقشه‌هایی داریم و قرار میل دل متمرّد خود زندگی می‌کنیم.»

بت پرستی قوم اسرائیل

^{۱۳} خداوند می‌فرماید: «بروید و از اقوام دیگر بپرسید که آیا گاهی شنیده‌اند که قومی به چنین کار قبیحی دست زده باشد. قوم اسرائیل واقعاً مرتکب عمل زشتی شده است. ^{۱۴} کوه‌های لبنان هیچگاهی بدون برف نمی‌مانند و جویبارهای سرد کوهستانها هرگز خشک نمی‌شوند، ^{۱۵} مگر قوم برگزیده من مرا ترک کرده‌اند و برای بت‌های بی‌جان قربانی سوختنی تقدیم می‌کنند. از راه راست منحرف شده‌اند، به راه هموار قدیم قدم بر نمی‌دارند و در بیراهی روان هستند. ^{۱۶} سرزمین خود را مایه تمسخر دیگران قرار داده‌اند و هر کسیکه از آن می‌گذرد، سر خود را بحال افسوس می‌جنباند و حیرت می‌کند. ^{۱۷} بنابران، مانند باد شرقی که گرد و خاک را به هوا پراکنده می‌کند، من هم قوم برگزیده خود را در برابر دشمنان شان پراکنده می‌سازم. در روز مصیبت از آن‌ها رو بر می‌گردانم و به داد شان نمی‌رسم.»

توطئه علیه ارمیا

^{۱۸} بعد مردم گفتند: «بیائید که کاری در حق ارمیا بکنیم! ما از خود کاهنانی داریم که احکام دینی را به ما تعلیم می‌دهند،

من آتشی می‌افروزم و این دروازه‌ها را با قصرهای اورشلیم می‌سوزانم و این آتشی است که هیچ‌کسی نمی‌تواند آن را خاموش سازد.»

کوزه و کوزه‌گر

۱۸ خداوند کلام خود را برای ارمیا فرستاد: ^۲ «برخیز و به کارخانه کوزه‌گری برو. من در آنجا با تو حرف می‌زنم.» ^۳ پس برخاستم و به کارخانه کوزه‌گری رفتم و کوزه‌گر را دیدم که بر سر چرخ دستگاه خود مصروف کار است، ^۴ اما ظرفی که از گِل می‌ساخت در دست او ضایع گردید، پس دوباره ظرفی دیگری از همان گِل قرار دلخواه خود ساخت.

^۵ بعد خداوند فرمود: ^۶ «ای قوم اسرائیل، آیا من نمی‌توانم با شما همان رفتاری را کنم که کوزه‌گر با گِل خود کرد؟ همانطوری که گِل در دست کوزه‌گر است، شما هم در دست من می‌باشید. ^۷ هرگاه اعلام کنم که قومی یا سلطنتی را ریشه‌کن و معدوم سازم، ^۸ اگر آن مردم دست از شرارت بکشند، از عزم خود بازگشته و آن‌ها را از بین نمی‌برم. ^۹ از طرف دیگر، هرگاه بگویم که اراده دارم قومی یا کشوری را مستقر و نیرومند سازم، ^{۱۰} اگر آن مردم در مقابل من شرارت ورزند و به کلام من گوش ندهند، آنوقت من از خوبی و نیت نیکی که برای شان در نظر داشتم خودداری می‌کنم. ^{۱۱} پس حالا از جانب من به مردم یهودا و اهالی اورشلیم بگو که من تصمیم گرفته‌ام تا بلائی را بر سر شان

حکیمان ما، ما را هدایت می کنند و انبیای ما هم پیام خداوند را برای ما می آورند. پس دیگر نباید به سخنان او گوش بدهیم. او را متهم می کنیم و محکومش سازیم.»

۱۹ آنگاه ارمیا دعا کرد و گفت: «ای خداوند، به سخنانم توجه فرما و حرفهای دشمنانم را بشنو که چه می گویند. ۲۰ آیا لازم است به عوض خوبی هائی که در حق این مردم کرده ام، بدی ببینم؟ آن ها برای کشتن من دسیسه چیده اند. بخاطر داری که من در حضور تو از آن ها توصیف کردم و برای آن ها شفاعت نمودم تا از خشمت بگذری. ۲۱ اما حالا می خواهم که فرزندان شان از گرسنگی بمیرند و با دم شمشیر کشته شوند و جوانان آن ها در جنگ بقتل برسند. زنان شان بی اولاد و بیوه شوند و مردان شان از بیماری هلاک گردند. ۲۲ غارتگران را ناگهان بر سر شان بفرست تا فریاد و فغان شان از خانه ها برخیزد. زیرا آن ها برای من چاه کنده و بر سر راه من دام نهاده اند. ۲۳ ای خداوند، خودت از دسیسه های آن ها برای قتل من خبر داری. از خطای آن ها چشم نپوش و گناهان شان را نادیده بگیر. آن ها را از حضور خود بران و در هنگام غضب با آن ها رفتار کن.»

کوزه شکسته

۱۹

خداوند به من فرمود که یک کوزه گلی بخرم و با عده ای بزرگان قوم و کاهنان موسفید^۲ به وادی «بن هنوم»، در کنار دروازه کوزه گران

رفته، پیام خداوند را به آن ها برسانم^۳ و بگویم که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می فرماید: «ای پادشاهان یهودا و اهالی اورشلیم، به پیام من گوش دهید! من می خواهم چنان بلائی را بر سر این شهر بیاورم که هر کسی که بشنود، تعجب کند، زیرا این مردم مرا ترک کرده اند و برای خدایان دیگر که نه خودشان، نه اجدادشان و نه پادشاهان یهودا آن ها را می شناسند، قربانی تقدیم می کنند و با این کار خود این جا را آلوده ساخته و خون بیگناهان را ریخته اند. ۴ برای بت بعل قربانگاهها ساخته اند تا اطفال خود را بعنوان قربانی سوختنی بر آن ها بسوزانند. به کاری که من هرگز امر نکرده بودم و حتی از خاطر من نگذشته بود، دست زدند. ۵ بنابراین، روزی می رسد که این جا را «توفت» یا «وادی بن هنوم» نمی نامند، بلکه «وادی کشتار» نامیده می شود. خداوند فرموده است. ۶ نقشه ها و تدبیرات یهودا و اورشلیم را خنثی می سازم و آن ها را با ضرب شمشیر دشمن و به دست کسانی که تشنه خون شان اند، هلاک می کنم. اجساد مردگان آن ها خوراک مرغان هوا و حیوانات روی زمین می شوند. ۷ این شهر را طوری ویران می کنم که هر کسی که از آنجا بگذرد و آنهمه خرابی را ببیند، وحشت و تعجب کند. ۸ به دشمنان موقع می دهم که این شهر را محاصره کنند و اهالی آن را بکشند. و چنان مصیبتی را بر سر شان می آورم که مردم در داخل شهر گوشت یکدیگر و حتی گوشت فرزندان و دوستان خود را بخورند.»

خداوند به من فرمود که یک کوزه گلی بخرم و با عده ای بزرگان قوم و کاهنان موسفید^۲ به وادی «بن هنوم»، در کنار دروازه کوزه گران

هر طرف» تبدیل کرد^۴ و فرمود: «من ترا با تمام دوستانت دچار ترس و وحشت می سازم و دوستانت در برابر چشمانت با ضرب شمشیر دشمن کشته می شوند. من تمام مردم یهودا را تسلیم پادشاه بابل خواهم کرد؛ او گروهی را به اسارت می برد و عده‌ای را خواهد کشت. ^۵دشمنان تمام ثروت این شهر را همراه با دسترنج مردم آن، اشیای گرانبها و خزاین پادشاه یهودا را تاراج می کنند و به بابل می برند. ^۶تو هم ای فشحور با همه اعضای خانواده و دوستانت که برای شان به دروغ پیشگوئی می کردی، اسیر و به بابل برده شده در آنجا می میری و دفن می شوی.»

شکایت ارمیا از خداوند

^۷خداوندا، تو مرا فریفتی و من فریفته شدم. تو نیرومند بودی و مرا مغلوب کردی و مایهٔ تمسخر مردم ساختی و مردم همیشه به من می خندند. ^۸وقتی بخواهم حرف بزنم، باید داد و فریاد کنم و از ظلم و بیدادگری بنالم. در نتیجه، مردم مرا بخاطر بیان کلام تو مسخره و تحقیر می کنند. ^۹از طرف دیگر، اگر کلام ترا به مردم اعلام نکنم و نام ترا یاد نکنم، آنگاه کلام تو در دلم مانند آتش، شعله ور می شود و تا مغز استخوانهایم نفوذ می کند و نمی توانم آرام گیرم. ^{۱۰}از همگی می شنوم که می گویند: «از همه سو وحشت می بارد. باید او را بفرییم و بعد دستگیرش کرده از او انتقام بگیریم.» حتی دوستان نزدیکم انتظار سقوط مرا دارند.

^{۱۱}اسپس خداوند به من فرمود که آن کوزه را در حضور مردانی که همراه من رفته بودند، بشکنم ^{۱۱} و بگویم که خداوند قادر مطلق می فرماید: «مثل این کوزه ای که شکست و امکان ترمیم اش نیست، بدینگونه اورشلیم و اهالی آن هم از بین خواهند رفت. اجساد مقتولین در توفت آنقدر زیاد می باشند که نمی توان همه را در آنجا دفن کرد. ^{۱۲}با این شهر و اهالی آن نیز همین کار را می کنم. ^{۱۳}خانه های اورشلیم، قصرهای پادشاهان و بتخانه ها را بر بامهای آن ها که برای آفتاب و مهتاب و ستارگان و خدایان دیگر قربانی و هدیه تقدیم کرده اند، نجس می سازم.»

^{۱۴}پس از آنکه ارمیا قرار امر خداوند در توفت نبوت کرد و به اورشلیم برگشت، در حویلی عبادتگاه ایستاد و به تمام مردم گفت ^{۱۵} که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می فرماید: «من بر سر اورشلیم و شهرهای اطراف آن همه بلاهایی را که ذکر کردم، می آورم، زیرا آن ها با سرسختی از شنیدن کلام من خودداری کردند.»

مشاجرهٔ ارمیا با فشحور کاهن

۲۰ فشحور کاهن، پسر امیر، که سردستهٔ ناظران عبادتگاه بود، وقتی سخنان ارمیا را شنید، ^۲امر کرد که او را بزنند و به پاهایش زولانه انداخته در کنار دروازهٔ فوقانی بنیامین که در عبادتگاه بود، نگاهش دارند. ^۳فردای آن، وقتی فشحور، ارمیا را از بند رها کرد، ارمیا به او گفت که خداوند نام فشحور را به «وحشت از

پیام فرستاد: ^۲ «نبوکدنصر، پادشاه بابل بر ما حمله آورده است، پس تو از خداوند درخواست کن تا از روی مرحمت معجزه ای کرده نبوکدنصر را مجبور به عقب نشینی کند.»

^{۳-۴} ارمیا به قاصدان صدقیا گفت که به پادشاه بگویند: «خداوند، خدای اسرائیل می فرماید: من اسلحه شما را که در جنگ با پادشاه بابل و کلدانیان استعمال می کنید، از کار می اندازم و آن ها را که شهر در محاصره شان است به مرکز شهر می آورم. ^۵ من خودم با شما با تمام قدرت و با قهر و غضب شدید می جنگم. ^۶ باشندگان این شهر را، از انسان و حیوان، با مرض مهلک وُبا از بین می برم. ^۷ سپس صدقیا، پادشاه یهودا، اهل دربار و مردم این شهر را که از مرض و دم شمشیر نجات یافته اند به دست نبوکدنصر و دشمنان و آنهائی که قصد کشتن شان را دارند، تسلیم می کنم تا همه را بدون رحم کشته هیچ کسی را زنده نگذارد.»

^۸ خداوند می فرماید به این مردم بگو: «من دو راه را پیش روی شما قرار می دهم: یکی راه زندگی و دیگری راه مرگ. ^۹ اگر بخواهید در شهر بمانید، با شمشیر و یا در اثر قحطی و مرض کشته می شوید، و اگر از شهر بیرون بروید و خود را به کلدانی های که شما را محاصره کرده اند، تسلیم کنید، نجات می یابید و زنده می مانید.» ^{۱۰} خداوند می فرماید: «من عزم کردم که این شهر را نجات ندهم، بلکه نابودش کنم و به دست پادشاه بابل بسپارم تا آن را آتش بزند و بسوزاند.»

^{۱۱} اما چون خداوند قادر و توانا همراه من است، ستمگران من می لغزند و مغلوب می شوند. آن ها همه خجل سرافکنده شده تا ابد ناکام و رسوا می گردند. ^{۱۲} ای خدای قادر مطلق، تو مردم را از روی انصاف و عدالت می آزمائی و از افکار و اسرار دل همه کس آگاه هستی. من دعوی خود را بحضورت ارائه کرده ام و می خواهم ببینم که چطور از آن ها انتقامت را می گیری. ^{۱۳} برای خداوند سرود شکرگزاری را بسرائید و او را ستایش کنید، زیرا مسکینان را از دست ظالمان و بدکاران نجات می بخشد. ^{۱۴} لعنت بر آن روزی که بدنیا آمدم و آن روزی که مادرم مرا زائید، برکت نبیند! ^{۱۵} لعنت بر آن کسی که به پدرم از تولد من مژده داد و گفت: «مبارک باد که صاحب پسری شده ای.» و با این مژده او را خوشحال ساخت. ^{۱۶} آن مرد به سرنوشت شهرهائی که خداوند بدون ترحم ویران کرد، گرفتار شود تا از صدای گریه و ناله در صبح و از شنیدن زنگ خطر جنگ هنگام ظهر رنج ببرد، ^{۱۷} زیرا در رحم مادر مرا نکشت تا شکم مادرم گور من می بود و مادرم همیشه حامله باقی می ماند. ^{۱۸} چرا از رحم مادر بدنیا آمدم؟ آیا بخاطر این بود که زحمت و غم بکشم و دوران زندگی خود را در خواری و رسوائی بگذرانم؟

دعای صدقیا و جواب خداوند

۲۱
کلامی که به ارمیا از جانب خداوند فرستاده شد وقتیکه صدقیا پادشاه، فشحور، پسر ملکیا، و سفینای کاهن، پسر معسیا، را پیش ارمیا با این

جزای خاندان شاهی یهودا

همیشه پادشاهانی که از سلسلهٔ داود اند بر تخت شاهی می‌نشینند و همراه با درباریان و قوم خود بر عراده‌های مجلل و اسپه‌ها سوار می‌شوند. اما هرگاه به سخنان من توجه نکنید، به ذات خود قسم می‌خورم که این قصر را به خرابه‌ای تبدیل می‌کنم.» خداوند چنین فرموده است.

۶ خداوند می‌فرماید: «اگرچه قصر سلطنتی یهودا در نظر من مانند سرزمین شاداب جلعاد و کوه‌های سرسبز لبنان زیبا است، ولی قراریکه قسم خوردم آن را متروک و غیر مسکون می‌سازم. ۷ تخریب‌گران را با افزارشان می‌فرستم تا ستونهای آن را که از بهترین درختان سرو تهیه شده قطع کنند و در آتش بسوزانند.

۸ وقتی که اقوام دیگر از آنجا عبورکنند، از یکدیگر می‌پرسند: «چرا خداوند این شهر بزرگ را به این وضع گرفتار کرد؟» ۹ در جواب می‌شنوند: بخاطری که مردم اینجا خداوند، خدای خود را ترک کردند و پیرو خدایان غیر شدند و آن‌ها را پرستش کردند.»

پیام خدا در بارهٔ شلوم

۱۰ «برای مرده‌گریه نکنید و برای او ماتم نگیرید، بلکه برای کسی که به اسارت می‌رود زار زار گریه کنید، زیرا که دیگر بر نمی‌گردد و روی وطن خود را نمی‌بیند. ۱۱-۱۲ زیرا خداوند دربارهٔ پسر یوشیا که بجای پدر خود پادشاه شده چنین می‌گوید که دیگر او روی

۱۱ به خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید: ۱۲ ای خاندان داود، خداوند چنین می‌فرماید: «همیشه با عدل و انصاف داوری کنید و مظلومان را از دست مردم ظالم نجات بدهید، ورنه آتش غضب من بخاطر اعمال زشت شما شعله‌ور شده همهٔ تان را از بین می‌برد و هیچ کسی نمی‌تواند آن را خاموش سازد.»

۱۳ خداوند می‌فرماید: «تو ای اورشلیم که بالاتر از وادی قرار داری و مانند صخره‌ای سر برافروخته‌ای و می‌گویی: «کیست که بر ضد ما فرود آید و کیست که به مسکن‌های ما داخل شود، اینک من بر ضد تو هستم.» ۱۴ خداوند فرماید که من شما را مطابق کردار تان جزا می‌دهم و در جنگلهای تان چنان آتشی را می‌افروزم که هر چیزی را که در اطرافش باشد بسوزاند.»

پیام خداوند به خاندان سلطنتی یهودا

۲۲ خداوند به من فرمود که به قصر پادشاه یهودا بروم و بگویم: ۲ «ای پادشاه یهودا که بر تخت سلطنت داود نشسته‌ای و ای اهل دربار و اهالی اورشلیم، ۳ به کلام خداوند گوش بدهید که می‌فرماید: با عدل و انصاف رفتار کنید و مظلومان را از دست ظالمان برهانید. بر بیگانگان، یتیمان و بیوه زنان ستم نکنید و خون مردم بیگناه را نریزید. ۴ زیرا اگر به آنچه که گفتم عمل کنید،

پیام ارمیا راجع به سرنوشت اورشلیم

^{۲۰} به فراز کوه لبنان بروید و فریاد برآورید و در باشان گریه کنید و از عباریم ناله را سردهید، زیرا همه دوستان تان تلف شده اند. ^{۲۱} وقتی که در رفاه و آسودگی زندگی می‌کردید، با شما سخن گفتم، ولی گوش ندادید. از زمان طفولیت وضع و کردار شما به همین ترتیب بوده است و هیچگاهی از من اطاعت نکرده اید. ^{۲۲} طوفان خشم من رهبران تان را نابود می‌کند و دوستان شما همه اسیر برده می‌شوند. شما بخاطر اعمال زشت تان شرمنده و رسوا می‌گردید. ^{۲۳} ای ساکنان لبنان که قصرهای تان را از چوب سرو می‌سازید، بزودی مثل زنی که از درد زایمان ناله می‌کند، از درد طاقت فرسائی رنج می‌کشید!

داوری یهوایکین

^{۲۴} خداوند به یهوایکین، پسر یهوایقیم، پادشاه یهودا می‌فرماید: «به حیات خود قسم می‌خورم که ترا حتی اگر مهر انگشت دست راستم هم می‌بودی از انگشت خود دور می‌انداختم ^{۲۵} و ترا به دست کسانی می‌سپردم که از آن‌ها وحشت داری، یعنی به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل و کلدانیان. ^{۲۶} تو و مادرت را که ترا بدنیا آورد، به یک کشور بیگانه می‌رانم تا در آنجا بمیرید ^{۲۷} و دیگر به این سرزمینی که آرزوی دیدنش را داشته باشید، پا نمی‌گذارید.» ^{۲۸} گفتم: «ای خداوند، آیا این یهوایکین مثل ظرف شکسته ای است که بدرد کسی

وطن خود را نمی‌بیند، بلکه در دیار بیگانه که او را به اسیری برده‌اند، خواهد مُرد.»

پیام خدا در باره یهوایقیم

^{۱۳} وای بحال کسی که خانه خود را به بی‌انصافی و بالاخانه خویش را با بی‌عدالتی بنا می‌کند. از وطندار خود مفت خدمت می‌گیرد و مزدش را نمی‌دهد. ^{۱۴} وای بحال کسی که می‌گوید: «برای خود خانه شکوهمندی با اطافهای وسیع و کلکینهای بلند و فراخ می‌سازم. سقف آنرا با چوب سرو مسطح می‌کنم و با رنگ سرخ زینتش می‌دهم.» ^{۱۵} آیا داشتن قصر مجلل ترا پادشاه بهتری می‌سازد؟ چرا پدرت از یک زندگی پُر نعمت برخوردار بود؟ بخاطری که با انصاف و عدالت حکومت می‌کرد. ^{۱۶} او به داد مسکینان و بینوایان می‌رسید، بنابراین همیشه موفق بود. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند می‌فرماید. ^{۱۷} اما تو فقط در فکر خواهشات نفسانی خود هستی؛ خون بیگناهان را می‌ریزی و بر آن‌ها ظلم و ستم می‌کنی. خداوند چنین فرموده است. ^{۱۸} بنابراین، ای یهوایقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، من، خداوند به تو می‌گویم که بر مرگ تو هیچ کسی، حتی خانواده و رعیت تو گریه و ماتم نمی‌کند و افسوس و غصه نمی‌خورد. ^{۱۹} جنازه ات را کشان‌کشان از اورشلیم بیرون می‌برند و مثل نعش یک خر در زیر خاک پنهان می‌کنند.

پادشاه عادل از نسل داود

^۵ خداوند می فرماید: «روزی می آید که از نسل داود شاخهٔ عادل را بر می گزینیم. او با حکمت و عدالت سلطنت می کند، انصاف و عدالت را در زمین برقرار می سازد. ^۶ در دوران حکومت او یهودا آزاد می شود و اسرائیل در رفاه و آسایش بسر می برد و او «خداوند عدالت ما است» نامیده می شود.»

^۷ خداوند می فرماید: «در آن زمان وقتی مردم سوگند بخورند، دیگر نمی گویند: «قسم به خدای زنده که اسرائیل را از مصر بیرون آورد»، ^۸ بلکه می گویند: «قسم به خدای زنده که قوم تبعید شده و پراکندهٔ اسرائیل را از سرزمین شمال و سایر کشورها به وطن شان باز آورد.»»

انبیای کاذب

^۹ بخاطر انبیاء دلم شکسته و تمام بدنم می لرزد. مثل کسی که مست شراب باشد از حضور خداوند و کلام پاک او گیج هستم. ^{۱۰} این سرزمین پُر از مردم زناکار است و بخاطر نفرین خداوند زمین را مصیبت فراگرفته است. مزارع و بیابانها خشک شده اند. مردم شرارت را پیشهٔ خود ساخته اند و از قدرت خود سوء استفاده می کنند. ^{۱۱} خداوند می فرماید: «انبیاء و کاهنان هر دو منافق هستند. حتی در عبادتگاه من هم به کارهای زشت دست می زنند. ^{۱۲} بنابراین، راهی که می روند، لغزنده و تاریک می شود. در آن می لغزند و می افتند.

نمی خورد؟ آیا به همین خاطر است که او و فرزندانش به کشور بیگانه ای اسیر برده می شوند؟»

^{۱۹} ای زمین، ای زمین، ای زمین، به کلام خداوند گوش بده! ^{۲۰} خداوند می فرماید: «نام این مرد را در جملهٔ اشخاص بی اولاد و کسانی که هرگز موفق نمی شوند، بنویس. هیچیک از فرزندان او بر تخت سلطنت داود نمی نشینند و بر یهودا حکمرانی نمی کند.»

امید به آینده

۲۳ خداوند می گوید: «وای به حال آن چوپانانی که قوم برگزیدهٔ مرا پراکنده می کنند و از بین می برند.» ^۲ خداوند، خدای اسرائیل در بارهٔ چوپانانی که می بایست از قوم برگزیدهٔ او نگهداری کنند، می فرماید: «شما بعوض اینکه از قوم برگزیدهٔ من مراقبت نمائید، آن ها را راندید و پراکنده ساختید، بنابراین، بخاطر این کاری که در حق آن ها کردید شما را مجازات می کنم. خداوند می فرماید. ^۳ پس من خودم باقیماندهٔ قوم برگزیده ام را از کشورهایی که آن ها را به آنجا رانده بودم جمع می کنم و به وطن خود شان باز می آورم. آن ها دارای فرزندان بسیار شده تعداد شان زیاد می گردد. ^۴ آنوقت چوپانی را برای شان انتخاب می کنم تا از آن ها بخوبی مراقبت کرده و آن ها دیگر از کسی نترسند، تشویشی نداشته باشند و هیچ کدام شان گم نشود.» خداوند فرموده است.

تا اراده اش را اجراء نکند خاموش نمی شود. در روز آخرت این را بخوبی خواهید دانست.»

^{۲۱} خداوند می فرماید: «این انبیاء را من نفرستادم، آن ها بدل خود رفتند. من با آن ها حرفی نزد، ولی به مردم می گویند که از جانب من پیام می رسانند.^{۲۲} اما اگر پیام شان از جانب من می بود، آنوقت آن را به مردم اعلام می کردند و آنها را از راه گناه آلود و اعمال زشت شان باز می گردانند.»

^{۲۳} خداوند می فرماید: «آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دور نی؟»
^{۲۴} خداوند می فرماید: «آیا کسی می تواند خود را از نظر من پنهان کند که من او را نبینم؟ مگر حضور من آسمان و زمین را پُر نکرده است؟» این گفته خداوند است.

^{۲۵} «من آنچه را که انبیاء گفتند، شنیدم. آن ها بنام من پیام دروغ را به مردم می دهند و می گویند که در خواب به آن ها الهام شد.^{۲۶} تا چه وقت این انبیاء مردم را با سخنان دروغی که ساخته و پرداخته خودشان است، فریب می دهند؟^{۲۷} همانطوری که پدران شان مرا از یاد بردند و بتِ بعل را پرستش کردند، این انبیاء هم با تعبیر خوابهای دروغ خود قوم برگزیده مرا وادار می سازند که مرا فراموش کنند.^{۲۸} بگذارید این انبیاء خوابهای ساختگی خود را بیان کنند و آن کسی که پیام رسان حقیقی من است کلام مرا با اخلاص کامل به مردم اعلام کنند. گاه نمی تواند با گندم

بلائی را بر سر شان می آورم و آن ها را به جزای اعمال شان می رسانم.» خداوند فرموده است.

^{۱۳} «گناهان انبیای سامره را دیدم. از طرف بتِ بعل به مردم پیام می آورند و قوم برگزیده من، اسرائیل را گمراه ساختند.^{۱۴} اما در انبیای اورشلیم اعمال زشت تر و قبیح تر دیدم. آن ها زنا می کنند، دروغ می گویند، مردم شریر را در کارهای زشت شان تشویق می نمایند و هیچ کسی دست از اعمال بد نمی کشد. همگی مانند مردم سدوم و عموره فاسد شده اند.^{۱۵} از اینرو، من، خداوند قادر مطلق انبیای اورشلیم را خوراک تلخ می دهم که بخورند و آب زهرآلود را در حلق شان می ریزم، زیرا شرارت آن ها در سراسر این سرزمین پخش شده است.»

^{۱۶} خداوند قادر مطلق می فرماید: «به سخنان این انبیاء که پیام دروغ را می آورند، گوش ندهید، زیرا شما را با سخنان خود می فریبند. این سخنان از من نیست بلکه خیالات خودشان است.^{۱۷} به کسانی که مرا حقیر می شمارند، می گویند خداوند می فرماید: سلامتی برای شما خواهد بود و به آلهایی که سخت دل اند اطمینان می دهند که بلائی بر سر شان نمی آید.

^{۱۸} ولی هیچیک از این انبیاء هرگز به افکار نهانی خداوند پی نبرده اند. کلام او را درک نکرده، به آن گوش نداده و توجهی نکرده اند.^{۱۹} خشم خداوند مانند طوفان سهمناک و گردباد شدید بر مردمان شریر فرود می آید^{۲۰} و آتش غضب او

را برسید: «خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه فرموده است؟»^{۳۸} اما اگر شما از امر من اطاعت نکنید و باز از «پیام خداوند» حرف بزنید،^{۳۹} آنگاه من شما را دور انداخته با این شهری که به پدران تان بخشیده بودم، از حضور خود می رانم،^{۴۰} و شما را به ننگ و رسوائی ابدی دچار می سازم.»

انجیر خوب و بد

بعد از آنکه نبوکدنصر، پادشاه بابل، یهوایکین (پسر یهوایقیم) پادشاه یهودا را با اهل دربار، بزرگان، صنعتگران و آهنگران به بابل اسیر برد، خداوند دو تُکری انجیر را که در پیشروی عبادتگاه قرار داشت به من نشان داد.^۲ یکی از آن دو تُکری انجیرهای تازه و پُخته داشت، اما در تُکری دیگر انجیرهای بد و گنده بود که قابل خوردن نبودند.^۳ خداوند به من فرمود: «ارمیا، چه می بینی؟» من جواب دادم: «انجیرهای خوب که بسیار خوب اند و انجیرهای بد آنقدر بد هستند که خورده نمی شوند.»

^۴۵-آنگاه خداوند، خدای اسرائیل فرمود: «کسانی را که به بابل به اسارت فرستاده ام، مثل این انجیرهای خوب هستند و من آن ها را مورد رحمت و شفقت خود قرار می دهم.^۶ از روی مهربانی مواظب و مراقب آن ها می باشم و آن ها را دوباره به این سرزمین می آورم. دیگر نمی گذارم که آن ها نابود و ریشه کن شوند، بلکه آن ها را در اینجا

همسری نماید.» این گفته خداوند است.^{۲۹} خداوند می فرماید: «کلام من مانند آتش می سوزاند و همچون چکش سنگ خارا را خرد می کند.»^{۳۰} پس خداوند می فرماید: «بدانید که من بر ضد این انبیاء هستم که سخنان یکدیگر را می دزدند و ادعا می کنند که کلام من است.»^{۳۱} خداوند می فرماید: «من علیه انبیایی هستم که از خود حرف می زنند و بعد می گویند که کلام آن ها از جانب من است.»^{۳۲} من بر ضد این افراد هستم که با خوابهای ساختگی و سخنان گمراه کننده خود قوم برگزیده مرا فریب می دهند. من هرگز این اشخاص را نفرستاده ام، پس سخنان شان به مردم فایده ای ندارد. خداوند چنین فرموده است.

پیام خداوند

^{۳۳}اگر این مردم یا انبیاء و یا کاهنان از تو پرسند که پیام خداوند چیست. جواب بده: «کدام پیام؟ پیام این است که خداوند شما را ترک می کند.»^{۳۴} هیچ کسی از قوم برگزیده من یا از انبیاء و یا از کاهنان حق ندارد درباره این «پیام خداوند» حرفی بزند و اگر این کار را بکند، او را با تمام خانواده اش جزا می دهم.^{۳۵} در عوض، از یکدیگر پرسید: «خداوند چه جواب داده است؟» یا «خداوند چه فرموده است؟»^{۳۶} اما دیگر از «پیام خداوند» حرفی نزنید، زیرا هر کسی کلام خود را بعنوان پیام خداوند بیان می کند و به این ترتیب، کلام خداوند قادر مطلق، خدای زنده را تغییر می دهد.^{۳۷} از نبی تنها این

پیش شما فرستاده است، اما شما هرگز پیام آن‌ها را نشنیده‌اید و توجهی به سخنان‌شان نکرده‌اید.^۵ به شما گفتند که از اعمال زشت تان دست بکشید تا در این سرزمینی که خداوند به پدران تان به عنوان ملکیت همیشگی بخشیده است، زندگی کنید.^۶ به دنبال خدایان بیگانه نروید، آن‌ها را بندگی و پرستش نکنید و به دست خود آتش خشم خداوند را نیفرزید تا او به شما آسیبی نرساند.^۷ اما خداوند می‌فرماید که شما به حرف من گوش ندادید. شما بخاطر بت‌های ساخته دست خود آتش خشم مرا برافروختید، بنابراین سزاوار مجازات هستید.

^۸خداوند قادر مطلق می‌فرماید که چون شما از امر او اطاعت نکردید،^۹ پس او تمام اقوام شمال را همراه با خدمتگاران خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل علیه این سرزمین و باشندگان و اقوام اطراف شما می‌فرستد تا همه تان را بکلی نابود کنند. شما را مایه تمسخر دیگران می‌سازم و برای همیشه رسوا می‌شوید. خداوند فرموده است.^{۱۰} صدای خوشی و شادمانی برای همیشه خاموش می‌شود و جشن‌های عروسی را دیگر نمی‌بینید. بخاطر نبودن گندم، آسیاب‌ها از کار می‌افتند و تیل برای افروختن چراغ باقی نمی‌ماند.^{۱۱} تمام این سرزمین به ویرانه‌ای تبدیل شده، متروک می‌گردد. شما و اقوام اطراف تان مدت هفتاد سال پادشاه بابل را خدمت می‌کنید.^{۱۲} پس از ختم هفتاد سال، پادشاه بابل و مردم او را که کلدانیان هستند، بخاطر گناهان‌شان جزا می‌دهم

مستقر و پایدار می‌سازم.^۷ به آن‌ها دلی می‌بخشم که مایل به شناختن من باشد. آن‌ها قوم برگزیده من باشند و من خدای‌شان، زیرا آن‌ها با تمامی دل بسوی من باز می‌گردند.»

^۸خداوند چنین می‌فرماید: «مثل انجیرهای بد که قابل خوردن نبوده و دور ریخته می‌شوند، به همین ترتیب با صدقیا، پادشاه یهودا، درباریان او و بقیه مردم اورشلیم که در اینجا باقی مانده‌اند و یا در مصر زندگی می‌کنند، رفتار می‌کنم.^۹ من آن‌ها را مایه تمسخر و نفرت تمام کشورهای روی زمین قرار می‌دهم و به هر جایی که آن‌ها را برانم، مسخره و رسوا و نفرین می‌شوند.^{۱۰} شمشیر و قحطی و مرض را می‌فرستم تا همه را از این سرزمینی که به آن‌ها و اجدادشان دادم، بکلی محو و نابود سازد.»

دشمنی از سرزمین شمال

۲۵ در سال چهارم سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا که همزمان با اولین سال سلطنت نبوکدنصر، پادشاه بابل بود، پیامی برای عموم مردم یهودا از جانب خداوند به ارمیا رسید.^۱ ارمیا خطاب به مردم یهودا و اهالی اورشلیم کرده گفت: «از سال سیزدهم سلطنت یوشیا (پسر آمون) که بیست و سه سال می‌گذرد، خداوند پیوسته به من سخن گفت و من نیز همیشه آن را برای شما اعلام کرده‌ام، اما شما هیچگاهی گوش نداده‌اید.^۲ با وجودیکه خداوند دایم خدمتگاران خود، انبیاء را

پادشاهان صور و سیدون، پادشاهان کشورهای سواحل بحر مدیترانه،^{۲۳} شهرهای کدان، تیما، بوز و تمام مردمی که موی شقیقه های خود را می تراشند؛^{۲۴} همه پادشاهان عرب، و قبایل مختلف که در بیابان زندگی می کنند،^{۲۵} پادشاهان زمی، عیلام و ماد؛^{۲۶} تمام پادشاهان سمت شمال و دور و نزدیک و همه کشورهای جهان یکی پس از دیگری از آن شراب نوشیدند. بعد از همه پادشاه بابل (شیشک) از آن جام نوشید.

^{۲۷} بعد خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به من فرمود: «به آن ها بگو که از این جام غضب من بنوشند تا مست شوند و قی کنند، به زمین بیفتند و دیگر برنخیزند، زیرا من شمشیر دشمن را برای مجازات شان می فرستم.^{۲۸} اگر آن ها نخواهند که جام را از دست تو بگیرند و بنوشند، آنگاه به آن ها بگو که خداوند قادر مطلق چنین می فرماید: شما مجبور هستید که بنوشید! ^{۲۹} من می خواهم که مصیبت بزرگی را بالای این شهر که بنام من یاد می شود، بیاورم. آیا خیال می کنید که از مجازات در امان می مانید؟ خیر، مجازات شما حتمی است. من، خداوند قادر مطلق، علیه تمام مردم روی زمین بلای جنگ را نازل می کنم.

^{۳۰} پس تو علیه آن ها پیشگوئی کن و بگو که خداوند از جایگاه مقدس و ملکوتی خود بر قوم برگزیده خود و تمام ساکنین روی زمین فریاد بر می آورد و صدای مهیب و سهمناک او مانند غرش آنهایی است که انگور را در زیر

و سرزمین شان را به ویرانه ابدی تبدیل می کنم. خداوند فرموده است.^{۳۱} تمام آن بلاها را که توسط ارمیا علیه آن ها پیشگوئی کرده بودم و در این کتاب ذکر شده است، بر سر شان می آورم.^{۳۲} اقوام و پادشاهان بزرگ، آن ها را اسیر می برند و من همه شان را مطابق کردار و اعمال شان مجازات می کنم.»

جام غضب خداوند

^{۱۵} خداوند، خدای اسرائیل به من چنین فرمود: «این جام را که از شراب غضب من پُر است، بگیر و به تمام اقوامی که من ترا پیش آن ها می فرستم بده که از آن بنوشند ^{۱۶} تا همه گیج شوند. سپس همگی شان در اثر جنگی که من علیه آن ها برپا می کنم دیوانه می گردند.»

^{۱۷} پس من جام را از دست خداوند گرفتم و به همه اقوامی که خداوند مرا پیش آن ها فرستاد، دادم که از آن بنوشند.^{۱۸} مردم اورشلیم و شهرهای یهودا را همراه با پادشاهان و بزرگان شان وادار ساختم که از آن جام بنوشند تا آن ها را مورد تمسخر و نفرین قرار داده و ویران و متروک باقی بمانند، چنانکه امروز واقع شده است.

^{۱۹-۲۰} به فرعون، پادشاه مصر، اهل دربار، تمام مردم او و همچنین بیگانگانی که در مصر زندگی می کردند، از شراب آن جام دادم که بنوشند. پادشاهان کشور عوص و مردم شهرهای فلسطین، آشقلون، غزه، عقرون و بقیه مردم شهر اشدود را هم از آن شراب دادم.^{۲۱} مردمان ادوم، مواب و عمون نیز از آن شراب نوشیدند.^{۲۲} تمام

بایست و به تمام مردم شهرهای یهودا بگو که برای عبادت بیایند. آنگاه تمام سخنان مرا بطور مکمل برای آن ها بیان کن.^۳ شاید آن ها کلام مرا بشنوند و از راه بد خویش برگردند و من هم از تصمیمی که برای مجازات آن ها بخاطر اعمال زشت شان گرفته ام، منصرف شوم.^۴ به آن ها بگو که خداوند چنین می فرماید: اگر به کلام من گوش ندهید، از احکامی که به شما داده ام اطاعت نکنید^۵ و به سخنان انبیائی که از جانب من فرستاده شده اند توجه ننمائید - هرچند قبلاً از کلام آن ها اطاعت نکرده اید -^۶ آنگاه این عبادتگاه را مانند شیلوله ویران می کنم و این شهر را مورد نفرین تمام اقوام جهان قرار می دهم.»

^{۷-۸} به مجردیکه ارمیا سخنان خود را در عبادتگاه تمام کرد و پیام خداوند را به گوش مردم رساند، کاهنان، انبیاء و مردم بر سر او ریختند و فریاد برآوردند: «سزای تو مرگ است!»^۹ چه حق داری شیلوله ویران می کند و این شهر را خراب و غیر مسکون می سازد؟» و مردم همگی در عبادتگاه بدور ارمیا جمع شده بودند.^{۱۰} وقتی رهبران یهودا از آنچه واقع گردید آگاه شدند، فوراً از قصر شاه به عبادتگاه آمدند و به جای مخصوص خود نزدیک دروازه جدید عبادتگاه نشستند.^{۱۱} آنگاه کاهنان و انبیاء به رهبران و مردم خطاب کرده گفتند: «این شخص سزاوار کشتن است، زیرا شما بگوش خود شنیدید که درباره این شهر چه پیشگوئی هائی کرد.»

پا می فشارند.^{۳۱} فریاد او تا آخرین نقطه زمین بگوش می رسد، زیرا خداوند بر تمام اقوام جهان داوری می کند و شیران با دم شمشیر مجازات می شوند.» این گفته خداوند است.

^{۳۲} خداوند قادر مطلق چنین می فرماید: «بلا و مصیبت مانند گردباد مهیبی اقوام جهان را یکی پس از دیگری گرفتار خود می سازد و تا دورترین نقطه زمین پخش می شود!»^{۳۳} در آن روز اجساد کسانی را که خداوند کشته است سراسر روی زمین را پُر می کنند. کسی برای آن ها ماتم نمی گیرد. آن ها را کسی جمع و دفن نمی کند و مثل پارو بر روی زمین باقی می ماند.

^{۳۴} ای چوپانان و ای رهبران قوم، گریه کنید و فریاد برآورید و در خاک بغلطید، زیرا روز کشتار و پراکندگی شما فرا رسیده است و مثل ظرف مرغوب می افتید و خُرد می شوید.^{۳۵} راه فرار و پناهگاهی برای تان وجود نمی داشته باشد.^{۳۶} از غصه و اندوه فریاد می زنید، زیرا خداوند با قهر سهمگین خود چراگاه های شما را ویران کرده^{۳۷} و صلح و آرامش قوم را برهم زده است.^{۳۸} خداوند مانند شیری که بیشه خود را ترک می کند، شما را ترک کرده و در اثر خشم شدید و شمشیر غضب او سرزمین تان ویران شده است.»

پیشگوئی ارمیا در عبادتگاه

۲۶ در آغاز سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، خداوند به ارمیا سخن گفت:^۲ «خداوند چنین می فرماید: در صحن عبادتگاه

۲۰ شخص دیگری هم بنام اوریا (پسر شمعیه)، که از قریهٔ یعاریم بود، مثل ارمیا علیه شهر اورشلیم و سرزمین یهودا پیشگوئی می کرد. ۲۱ وقتی سخنان او به گوش یهوایقیم پادشاه و عساکر و بزرگان او رسید، شاه تصمیم گرفت که او را بکشد. ولی اوریا از تصمیم شاه باخبر شد و از ترس به مصر فرار کرد. ۲۲ یهوایقیم پادشاه هم الئاناتان (پسر عکبور) را با چند نفر دیگر به مصر فرستاد. ۲۳ آن ها او را در آنجا دستگیر کرده با خود پیش یهوایقیم پادشاه آوردند. آنگاه به امر یهوایقیم با شمشیر بقتل رسید و جنازه اش را در قبرستان عمومی انداختند.

۲۴ اما اخیقام (پسر شافان) از ارمیا پشتیبانی کرد و نگذاشت که به دست مردم سپرده شده بقتل برسد.

پیشگوئی ظفر نبوکدنزر

۲۷ در ابتدای سلطنت یهوایقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، این کلام از جانب خداوند به ارمیا آمد: ۲ خداوند به من چنین فرمود: برای خود یوغی بساز و با تسمه های چرمی به گردن خود ببند. ۳ بعد پیام او را ذریعهٔ نمایندگان ادوم، مواب، عمون، صور و صیدون که به اورشلیم بحضور صدقیا، پادشاه یهودا آمده بودند به پادشاهان شان برسان. ۴ بگو که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چنین می فرماید: ۵ «به سروران خود بگوئید که من با قدرت عظیم و بازوی توانای خود زمین را با تمام انسان و حیوان که بر روی آن زندگی می کنند،

۱۲ ارمیا در جواب رهبران و مردم چنین گفت: «خداوند مرا فرستاد تا آن چیزی را که شنیدید علیه این عبادتگاه و این شهر پیشگوئی کنم. ۱۳ راه و کردار تان را اصلاح کنید و از احکام خداوند پیروی نمائید تا خداوند از تصمیمی که برای مجازات شما گرفته است منصرف شود. ۱۴ اما من در اختیار شما هستم و هر طوریکه صلاح می دانید در حق من بکنید. ۱۵ ولی این را هم بدانید که اگر مرا بکشید شما و این شهر و ساکنین آن، خون بیگناهی را بگردن می گیرید، زیرا خداوند واقعاً مرا فرستاد تا سخنان او را بگوش شما برسانم.»

۱۶ آنگاه رهبران و مردم به کاهنان و انبیاء گفتند: «این شخص سزاوار کشتن نیست، چونکه به نام خداوند، خدای ما با ما سخن گفته است.» ۱۷ بعد چند نفر بزرگان قوم برخاسته به حاضرین گفتند: ۱۸ «در دوران سلطنت حزقیا، پادشاه یهودا، میکای مورثتی به مردم یهودا گفت که خداوند چنین می فرماید: «سهیون مانند مزرعه ای قلبه شده و اورشلیم به تودهٔ خاک تبدیل می گردد. همچنین در جائی که این عبادتگاه قرار دارد جنگلی بوجود می آید.» ۱۹ اما حزقیا پادشاه و مردم یهودا او را بخاطر پیشگوئی هایش محکوم به مرگ نکردند، بلکه حزقیا از خداوند بترسید و به نزد او دعا کرده خواستار رحمت گردید. خداوند هم مجازاتی را که برای آن ها تعیین کرده بود، اجراء نکرد. حالا اگر ما به سخنان ارمیا گوش ندهیم، به دست خویش بلائی را بر سر خود می آوریم!»

است: هر قومی که تسلیم پادشاه بابل نشود به چنین سرنوشتی دچار می شود. ^{۱۴} به سخنان انبیای دروغین که به شما می گویند خدمت پادشاه بابل را نکنید، گوش ندهید، زیرا آن ها دروغ می گویند. ^{۱۵} خداوند می فرماید: «من آن ها را نفرستاده ام آن ها به دروغ بنام من پیشگوئی می کنند. پس اگر حرف آن ها را قبول کنید، آنوقت شما را با آن انبیای کاذب از این سرزمین می رانم.»

^{۱۶} بعد به کاهنان و مردم گفتم که خداوند چنین می فرماید: «به سخنان و پیشگوئی های انبیای دروغین توجه نکنید. آن ها می گویند که ظروف عبادتگاه که به بابل برده شده بودند، بزودی باز آورده می شوند. آن ها دروغ می گویند. ^{۱۷} به حرف آن ها گوش ندهید، بلکه خدمت پادشاه بابل را کنید تا زنده بمانید. چرا می خواهید این شهر ویران شود؟ ^{۱۸} اگر آن ها انبیای واقعی هستند و اگر از جانب من پیشگوئی می کنند، باید از من که خداوند قادر مطلق هستم درخواست کنند تا ظروف دیگری که در عبادتگاه و در قصر پادشاه یهودا و در اورشلیم باقی مانده اند به بابل برده نشوند.» ^{۱۹-۲۰} (وقتی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، یهوایکین (پسر یهوایقیم) را همراه با بزرگان یهودا و اورشلیم به بابل اسیر برد، بعضی از چیزها را از قبیل ستونها، حوض، پایه ها و دیگر آلات قیمتی را بجا گذاشت.) ^{۲۱} «به آنچه که من، خداوند مطلق، خدای اسرائیل می گویم گوش کنید: آن ظروف و اسبابی که در عبادتگاه

آفریده ام و آن را به هر کسی که بخواهم می دهم. ^۶ حالا من تمام این سرزمین را به بنده خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل، می بخشم. حتی حیوانات وحشی را رام می سازم و در اختیار او قرار می دهم. ^۷ تا زمانی که نوبت سقوط حکومت او برسد، همه اقوام خدمتگزار او و همچنین از پسر و نواسه اش می باشند. بعد اقوام دیگر و پادشاهان بزرگ او را غلام خود می سازند.

^۸ اما هر قوم یا سلطنتی که به نبوکدنصر، پادشاه بابل تسلیم نشود و یوغ بندگی او را بگردن نگیرد، من آن قوم را با شمشیر و قحطی و وُبا جزا می دهم تا بکلی نابود شوند. خداوند چنین فرموده است. ^۹ پس شما نباید به سخنان انبیاء و فالبینان و کسانی که خواب و رؤیا می بینند و جادوگری می کنند، گوش بدهید. آن ها می گویند که شما نباید مُطیع پادشاه بابل شوید. ^{۱۰} زیرا آن ها با سخنان دروغ خود شما را فریب می دهند و در نتیجه، شما از سرزمین تان رانده شده هلاک می گردید. ^{۱۱} اما هر قومی که زیر یوغ بندگی پادشاه بابل برود، به آن اجازه می دهم که در سرزمین خود باقی بماند و کشت و زراعت کند.» خداوند فرموده است.

^{۱۲} من همین چیزها را به صدقیا، پادشاه یهودا نیز بیان کردم و گفتم که بزیر یوغ بندگی پادشاه بابل برود و خدمت او و مردمش را بکند تا زنده بماند. ^{۱۳} چرا تو و قومت در اثر شمشیر و قحطی و وُبا بمیرید؟ چنانکه خداوند فرموده

که سالها پیش از من و تو بوده اند، دربارهٔ جنگ، قحطی، وُبا و علیه کشورها و سلطنت های بزرگ پیشگوئی می کردند.^۹ اما آن نبی که در بارهٔ صلح پیشگوئی می کند، اگر پیشگوئی او عملی شود، آن وقت ثابت می گردد که خداوند او را فرستاده است.»

۱۰ «آنگاه حننای نبی یوغ را از گردن ارمیا برداشت و آن را شکست. ۱۱ بعد در حضور مردم گفت که خداوند چنین می فرماید: «در ظرف دو سال یوغ بندگی نبوکدنصر، پادشاه بابل را به همین ترتیب از گردن همه اقوام برمی دارم و آن را می شکم.» بعد ارمیا از آنجا بیرون رفت.

۱۲ بعد از آنکه حننای نبی یوغی را که برگردن ارمیا بود، شکست، خداوند به ارمیا فرمود: ۱۳ «برو به حننیا بگو که خداوند چنین می فرماید: تو یوغ خوبی را شکستی، اما یوغ آهنی جای آن را می گیرد! ۱۴ زیرا من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، یوغ آهنی را برگردن این اقوام می اندازم تا خدمت نبوکدنصر، پادشاه بابل را بکنند. من حتی حیوانات وحشی را رام او ساخته ام.» ۱۵ «آنگاه ارمیا به حننای نبی گفت: «ای حننیا، بشنو! خداوند ترا نفرستاده است. تو مردم را وادار ساختی که دروغهای ترا باور کنند، ۱۶ بنابراین، خداوند می فرماید که او ترا از روی زمین محو می سازد و در ظرف یک سال می میری، زیرا تو در مقابل او تمرد کرده ای.» ۱۷ حننیا در ماه هفتم همان سال مُرد.

و در قصر پادشاه یهودا و در اورشلیم باقی مانده اند،^{۲۲} به بابل برده می شوند و در آنجا باقی می مانند تا زمانی که آن ها دوباره مورد توجه من قرار گیرند و آنگاه همه را به این مکان باز می آورم.» خداوند چنین فرموده است.

ارمیا و حننای نبی

۲۸ در همان سال، در آغاز سلطنت صدقیای، پادشاه یهودا، در ماه پنجم سال چهارم، حننای نبی (پسر عزور) که از اهالی جبعون بود، در عبادتگاه ایستاد و در حضور کاهنان و مردم خطاب به من کرده گفت که ۲ خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چنین می فرماید: «من یوغ بندگی پادشاه بابل را از دوش شما برداشته ام. ۳ در ظرف دو سال تمام ظروف عبادتگاه را که نبوکدنصر به بابل برده بود، دوباره به اینجا می آورم. ۴ همچنین یهو یاکین (پسر یهو یاقیم) پادشاه یهودا را با تمام کسانی که اسیر شده بودند، به اینجا باز می گردانم و یوغ بندگی را که پادشاه بابل بر دوش شما نهاده است می شکم.» خداوند فرموده است.

۵ «آنگاه من در حضور کاهنان و مردمی که در عبادتگاه حاضر بودند، به حننای نبی گفتم: ۶ «آمین! خداوند تمام پیشگوئی هایت را عملی سازد و همه ظروف و اسباب عبادتگاه را با کسانی که در بابل اسیراند، دوباره به اینجا بیاورد. ۷ اما تو هم در حضور این مردم به سخنان من گوش بده. ۸ انبیای گذشته

نامهٔ ارمیا به یهودیان مقیم بابل

۲۹

۲-۱ بعد از آنکه نبوکدنصر یهو یاکین پادشاه و مادرش را همراه با اهل دربار، بزرگان یهود، صنعتگران و آهنگران به بابل اسیر برد، ارمیای نبی نامه‌ای از اورشلیم برای سرکردگان یهود، کاهنان، انبیا و مردمی که به بابل تبعید شده بودند، نوشت. ۳ او نامه را ذریعۀ آلعاسه (پسر شافان) و جمریا (پسر حلقیا) که نمایندگان صدقیا، پادشاه یهودا، بودند و قرار بود پیش نبوکدنصر بروند، به بابل فرستاد. مضمون نامه این بود:

۴ «خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به همه کسانی که به ارادهٔ او از اورشلیم به بابل تبعید شده‌اند، چنین می‌فرماید: ۵ «برای تان خانه بسازید و در آن سکونت کنید؛ باغها ساخته، درختان غرس نموده و از میوهٔ آن‌ها بخورید. ۶ ازدواج کنید و صاحب فرزندان شوید. بگذارید فرزندان تان هم به نوبهٔ خود ازدواج کنند و دارای پسر و دختر گردند تا تعداد تان افزایش یابد و کم نشود. ۷ و سلامتی شهری را که شما را در آن تبعید کرده‌ام، بخواهید و برای رفاه آن بحضور من دعا کنید، زیرا رفاه آنجا باعث آسودگی شما می‌گردد. ۸ من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به شما می‌گویم که نگذارید انبیای کاذب و فالبینانی که در میان شما زندگی می‌کنند، شما را بفریبند. به خوابها و رؤیاهای شان گوش ندهید. ۹ زیرا خداوند می‌گوید که آن‌ها برای شما به

دروغ پیشگوئی می‌کنند و من آن‌ها را نفرستاده‌ام.»

۱۰ خداوند می‌فرماید: «اما وقتی که هفتاد سال دوران اسارت شما در بابل پایان یابد، آنگاه به شما شفقت نشان داده به وعدهٔ خود وفا می‌کنم و شما را دوباره به اینجا می‌آورم.» ۱۱ خداوند می‌فرماید: «من ارادهٔ خود را دربارهٔ شما میدانم. نقشهٔ من فقط برای سلامتی شما است نه برای بدبختی تان. من می‌خواهم شما آیندهٔ امید بخشی داشته باشید. ۱۲ بعد وقتی مرا بخوانید و پیش من دعا کنید، من دعای تان را اجابت می‌کنم. ۱۳ هرگاه از دل و جان در طلب من باشید، مرا می‌یابید. ۱۴ بلی، بطور یقین مرا می‌یابید و من همهٔ چیزهای از دست رفتهٔ تان را اعاده می‌کنم و شما را از همهٔ کشورهایی که به ارادهٔ من به آنجا تبعید شده‌اید جمع می‌کنم و دوباره به وطن خود تان می‌آورم.»

۱۵ شما می‌گوئید که خداوند انبیا را در بابل برای ما فرستاده است. ۱۶ پس خداوند به پادشاهی که بر تخت سلطنت داود نشسته است و به همه کسانی که در اورشلیم باقی مانده‌اند، یعنی بر خویشاوندان شما که به بابل تبعید نشده‌اند، چنین می‌گوید: ۱۷ بلی خداوند قادر مطلق چنین می‌فرماید: «بلای جنگ و قحطی و وُبا را می‌آورم و آن‌ها را مانند انجیر گنده‌ای می‌سازم که قابل خوردن نیست. ۱۸ آن‌ها را با شمشیر و قحطی و وُبا تعقیب می‌کنم تا همهٔ اقوام از دیدن شان به وحشت بیفتند و آن‌ها را

به هر جائی که پراکنده کنم مورد نفرین و تمسخر قرار گرفته شرمنده و رسوا شوند،^{۱۹} زیرا خداوند می‌گوید: به کلام من گوش ندادند. با اینکه من همیشه پیام هائی بوسیلهٔ بندگان خود، انبیاء برای شان فرستادم. اما خداوند می‌گوید که شما نیز نشنیدید.»^{۲۰}

حالا شما که در بابل در حال تبعید بسر می‌برید، به سخنان خداوند گوش بدهید! خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل در مورد اخاب (پسر قولایا) و صدقیا (پسر معسیا) که بنام او به دروغ پیشگوئی می‌کردند، چنین می‌فرماید: «من آن‌ها را به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل تسلیم می‌کنم و او آن دو نفر را در برابر چشمان خود شما بقتل می‌رساند.»^{۲۱}

سرنوشت آن‌ها برای آن عده کسانی که در بابل تبعید شده‌اند، نمونه خواهد بود، بطوری که هر که بخواهد کسی را نفرین کند، خواهد گفت: «خداوند ترا به سرنوشت صدقیا و اخاب که پادشاه بابل آن‌ها را در آتش زنده سوزانید، گرفتار سازد.»^{۲۲} بخاطری که آن‌ها در بین قوم اسرائیل مرتکب گناه شرم‌آوری شدند و با زنان همسایهٔ خود زنا کردند و همچنین به اسم من و مخالف ارادهٔ من سخنان دروغ به مردم گفتند. من، خداوند شاهد و از همه چیز آگاه هستم.» خداوند چنین گفته است.»

نامهٔ شَمَعِیَه

۲۵-۲۴ خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، دربارهٔ شَمَعِیَه نَحْلَامِی پیامی فرموده است.

۲۹ سَفَنیای کاهن نامه را در حضور ارمیای نبی خواند. ۳۰ آنگاه خداوند به ارمیا فرمود: ۳۱ «نامه را برای تمام تبعیدشدگان بفرست و به آن‌ها بگو که خداوند در مورد شَمَعِیَه نَحْلَامِی چنین می‌فرماید: او از طرف خود برای شما پیشگوئی کرده است؛ من او را نفرستاده‌ام. او خواست که دروغ‌هایش را باور کنید. ۳۲ بنابراین، خداوند چنین می‌فرماید: من شَمَعِیَه نَحْلَامِی را با اولاده اش مجازات می‌کنم و از خانوادهٔ او هیچ کسی زنده نمی‌ماند که خوبی و احسانی را که در حق قوم برگزیدهٔ خود می‌کنم، ببیند، زیرا او ضد من سخنان فتنه‌انگیز گفته است.» خداوند چنین فرموده است.

۲۰ حالا شما که در بابل در حال تبعید بسر می‌برید، به سخنان خداوند گوش بدهید! خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل در مورد اخاب (پسر قولایا) و صدقیا (پسر معسیا) که بنام او به دروغ پیشگوئی می‌کردند، چنین می‌فرماید: «من آن‌ها را به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل تسلیم می‌کنم و او آن دو نفر را در برابر چشمان خود شما بقتل می‌رساند.»

۲۱ سرنوشت آن‌ها برای آن عده کسانی که در بابل تبعید شده‌اند، نمونه خواهد بود، بطوری که هر که بخواهد کسی را نفرین کند، خواهد گفت: «خداوند ترا به سرنوشت صدقیا و اخاب که پادشاه بابل آن‌ها را در آتش زنده سوزانید، گرفتار سازد.» بخاطری که آن‌ها در بین قوم اسرائیل مرتکب گناه شرم‌آوری شدند و با زنان همسایهٔ خود زنا کردند و همچنین به اسم من و مخالف ارادهٔ من سخنان دروغ به مردم گفتند. من، خداوند شاهد و از همه چیز آگاه هستم.» خداوند چنین گفته است.»

۲۵-۲۴ خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، دربارهٔ شَمَعِیَه نَحْلَامِی پیامی

وعدۀ خداوند به قوم اسرائیل

۳۰ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا رسید و گفت: «خداوند، خدای اسرائیل چنین می فرماید: هر چیزی را که به تو گفته ام در یک کتاب بنویس،^۳ زیرا روزی فرامی رسد که من قوم تبعید شدۀ خود، اسرائیل و یهودا را دوباره به این سرزمینی که به پدران شان وعدۀ ملکیت آنرا داده بودم، می آورم تا آن را تصرف کنند.» خداوند چنین فرموده است.

۴ این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل و یهودا گفته است.

۵ زیرا خداوند چنین می فرماید: «فریاد وحشت به گوش من می رسد. ترس بر همه جا سایه افکنده است و آرامی و آسایش وجود ندارد.^۶ تأمل کنید و از خود بپرسید! آیا یک مرد می تواند طفلی بزاید؟ پس چرا تمام مردان مثل زنانی که در حال زایمان باشند دست به کمر نهاده و رنگ شان پریده است؟^۷ آه چه روز بدی در پیشرو است که مثل آن هرگز دیده نشده است. آن روز زمان سختی برای اسرائیل است، اما از آن نجات می یابد.»

۸ خداوند قادر مطلق می فرماید: «در آن روز یوغی را که برگردن آن ها است می شکم. آن ها را از زنجیر اسارت آزاد می سازم و دیگر بندگی بیگانگان را نمی کنند،^۹ بلکه آن ها مرا که خداوند، خدای شان هستم و پادشاهی را که از نسل داود بر آن ها خواهم گماشت، خدمت می نمایند.

۱۰ پس خداوند می گوید که ای بندۀ من یعقوب نترس و ای اسرائیل هراسان نباش، زیرا من تو و فرزندان ترا از نقاط دور روی زمین و از کشورهایی که در آن ها اسیر هستی نجات می دهم. من شما را به وطن تان باز می گردانم تا در رفاه و آسایش زندگی کنید و کسی شما را نخواهد ترسانید.^{۱۱} من همراه تان بوده شما را نجات می دهم. آن اقوامی را که شما در بین شان پراکنده هستید، نابود می سازم، ولی شما را از بین نمی برم. با اینهم شما را بدون سرزنش نمی گذارم، البته سرزنتی که می کنم از روی عدل و انصاف می باشد. من، خداوند گفته ام.»

۱۲ خداوند می فرماید: «ای قوم برگزیدۀ من، درد تو علاج ناپذیر و زخم تو مهلک است.^{۱۳} کسی نیست که به دعوی تو رسیدگی کند. مرهمی برای زخم تو وجود ندارد و علاجی نداری.^{۱۴} کسانی که دلبسته تو بودند همه ترا فراموش کرده اند و توجهی به تو ندارند. من ترا بخاطر خطاها و گناهان بی شماری مثلیکه دشمن تو باشم با بی رحمی جزا داده ام.^{۱۵} چرا از درد و جراحات خود شکایت می کنی؟ درد تو درمان ندارد، زیرا شرارت تو بسیار و گناهانت بیشمار است. من ترا به این مصیبت گرفتار کرده ام.^{۱۶} پس کسانی که ترا ببلعند، بلعیده می شوند؛ هرکسی که دست به تاراج تو بزند، تاراج می گردد و غارتگرانت را به غارتگران دیگر تسلیم می کنم و همه دشمنان تو یک به یک به اسارت برده می شوند.^{۱۷} زیرا خداوند می گوید:

بازگشت تبعید شدگان به وطن

۳۱ خداوند می فرماید: «روزی فرا می رسد که من خدای تمام قبایل اسرائیل خواهم بود و آن ها قوم برگزیده من.»^۲ خداوند چنین می فرماید: «قومی که از شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند. من آسایش برای اسرائیل مهیا کردم و از آن ها مراقبت نمودم.»^۳ خداوند از جای دور به من ظاهر شد و گفت: «با محبت ازلی تو را دوست داشتم، بنابراین ترا با رحمت به سوی خود می کشانم.»^۴ ای باکره اسرائیل، من دوباره ترا استوار و پایدار می سازم. بار دیگر دایره به دست گرفته با نوای فرحت بخش موسیقی رقص و پایکوبی می نمائی.^۵ دوباره تاکستانهای خود را بر کوهستان سامره غرس می کنی و از خوردن میوه آن ها لذت میبری.^۶ بلی، روزی فرا می رسد که نگهبانان بر کوهستان افرایم صدا می کنند: «بیایید که با هم به سهیون پیش خداوند، خدای خود برویم.»

۷ خداوند چنین می فرماید: «با آواز بلند به جهت یعقوب، سرآمد تمام اقوام، نغمه خوشی را سر کنید. به خداوند سپاس گوئید و اعلام کنید و بگوئید: «ای خداوند، قوم برگزیده ات را در پناه خود حفظ کن و بازماندگان اسرائیل را نجات بده.»^۸ من آن ها را از سرزمین شمال و از دورترین نقاط روی زمین جمع کرده باز می گردانم. حتی اشخاص کور و لنگ و زنان حامله و در حال زایمان را با آن ها به اینجا

صحت و سلامتی ات را اعاده می کنم و زخمهایت را شفا می بخشم، از این جهت که ترا «متروک» می نامند و می گویند که این سهیون است که هیچکسی به یاد آن نیست.»

۱۸ خداوند چنین می فرماید: «من قوم اسرائیل را به وطن شان باز می گردانم و بر خانواده های شان رحمت و شفقت نشان می دهم. شهر اورشلیم بر ویرانه هایش دوباره آباد می شود و قصرهایش به حالتی که در سابق بود، مجدداً اعمار می گردند.»^{۱۹} اهالی آن شهر سرودهای شکرگزاری را می سرایند و آواز خوشی از همه جا بلند می شود. به تعداد آن ها می افزایم و به آن ها برکت می دهم و افتخار می بخشم.^{۲۰} به آن ها قدرت و شوکت دوران گذشته را عطا می کنم. آن ها را پایدار و استوار می سازم و کسانی که بخواهند بر آن ها ستم کنند، مجازات می شوند.^{۲۱} حاکم آن ها از قوم خود شان و از بین خود شان انتخاب می شود. او را بحضور خود مقرب می سازم تا نزدیک من باشد، زیرا تا من کسی را بحضور خود نخوانم، نمی تواند که به من نزدیک شود.^{۲۲} شما قوم برگزیده من می باشید و من خدای تان.» خداوند چنین فرموده است.

۲۳ خشم خداوند مانند طوفان وحشتناک و گردباد مهیبی بر می خیزد و بر سر مردمان شیر فرود می آید.^{۲۴} غضب شدید خداوند تا منظور او برآورده نشود، از شدت خود نمی کاهد. در آینده این را خواهید فهمید.

زار. راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند، زیرا آن‌ها را از دست داده است.»^{۱۶} خداوند چنین می‌فرماید: «دیگر گریه نکن و اشک نریز، زیرا بخاطر اعمال پاداش خوبی می‌گیری و فرزندان از سرزمین دشمنان باز می‌گردند.»^{۱۷} آینده امیدبخشی در پیشرو داری، زیرا فرزندان دوباره به وطن خود بر می‌گردند.» خداوند فرموده است.

^{۱۸} «من ناله و زاری افرایم را شنیدم که گفت: «تو مرا سرزنش کردی تا اصلاح شوم. من مانند گوساله رام نشده‌ای بودم، اما حالا مرا بحضور خود بازگردان و بگذار که پیش تو بیایم، زیرا که تو خداوند و خدای من هستی.»^{۱۹} من از تو رو برگرداندم، ولی بعد پشیمان شدم. وقتی پی بردم که چه کاری کرده‌ام، خجالت کشیدم و ترسیدم و از اعمال شرم‌آوری که در جوانی مرتکب شده‌ام، شرم‌منده هستم.»

^{۲۰} خداوند می‌فرماید: افرایم پسر عزیز و مایه خوشی من است. گرچه بر ضدش سخن می‌گویم، لکن او را بیاد خواهم داشت و هر وقتی که بیادم می‌آید دلم از شفقت نسبت به او به هیجان می‌آید و بر او رحم می‌کنم.^{۲۱} بر سر راه تان علاماتی نصب کنید، تا در بازگشت به وطن راه خود را بیابید. ای باکره اسرائیل، به شهرهای خود برگرد.^{۲۲} ای دختر بی وفا، تا چه وقت سرگردان و معطل می‌مانی؟ من بر روی زمین چیز تازه و مخالفی بوجود آورده‌ام، مثل اینکه زن از مرد محافظت کند.»

می‌آورم و گروه بزرگی به اینجا مراجعت می‌کند.^۹ گریان و دعاکنان می‌آیند و من ایشان را رهبری می‌کنم. آن‌ها را کنار جویهای آب به راه راست و هموار هدایت می‌کنم تا نلغزند، زیرا من پدر اسرائیل هستم و افرایم پسر اول من است.»

^{۱۰} ای اقوام جهان، به کلام خداوند گوش بدهید و آن را به نقاط دور جهان اعلام کنید و بگوئید: «همان خدائی که قوم اسرائیل را پراکنده ساخت، بار دیگر آن‌ها را جمع می‌کند و همانطوری که چوپان از گله خود نگاهداری می‌نماید او هم از قوم برگزیده خود مراقبت می‌کند.»^{۱۱} خداوند اسرائیل را آزاد می‌کند و از دست کسانی که از آن‌ها قویتر اند، نجات می‌دهد.^{۱۲} آن‌ها می‌آیند و بر کوه سهیون آواز خوشی را سر می‌دهند. احسان و لطف خداوند آن‌ها را از غله، شراب، روغن، گله و رمه بی‌نیاز می‌سازد. زندگی آن‌ها مانند باغی سیراب و شاداب می‌گردد و دیگر هیچگاهی افسرده و غمگین نمی‌شوند.^{۱۳} دختران باکره از خوشی می‌رقصند و مردان پیر و جوان شاد و خندان می‌شوند. غم و ماتم آن‌ها را به سُرور و شادمانی تبدیل می‌کند. به آن‌ها تسلی می‌دهد و بجای غم، خوشی می‌بخشد.»^{۱۴} خداوند می‌فرماید: «به کاهنان بهترین گوشت قربانی را می‌دهم و قوم برگزیده خود را از نعمتهای فراوان برخوردار می‌سازم.»

رحمت خدا بر اسرائیل

^{۱۵} خداوند می‌فرماید: «صدائی از رامه بگوش می‌رسد، صدای ماتم و ناله‌های

سعادت آینده قوم برگزیده خداوند

آن‌ها بستم. با اینکه خداوند می‌گوید من مثل شوهر از آن‌ها حمایت می‌کردم، ولی آن‌ها پیمان مرا شکستند.»^{۳۳} اما خداوند می‌فرماید: «پیمان نوی که با قوم اسرائیل می‌بندم اینست: من احکام خود را بر دل‌های شان می‌نویسم؛ من خدای شان خواهم بود و آن‌ها قوم برگزیده من.^{۳۴} دیگر حاجت نیست که به یکدیگر تعلیم بدهند و بگویند که مرا بشناسند، زیرا از خورد تا بزرگ مرا می‌شناسند. آنگاه من گناه شان را می‌بخشم و دیگر آن را بیاد نمی‌آورم. من، خداوند گفته‌ام.»

^{۳۵} خداوندی که در روز به آفتاب روشنی می‌بخشد، مهتاب و ستارگان را بوجود آورد تا شب‌های تاریک را روشن سازند، امواج بحر را خروشان می‌کند، خداوند قادر مطلق نام دارد.^{۳۶} پس خداوند می‌فرماید: «تا زمانی که نظام کائنات دوام می‌کند نسل اسرائیل هم برای همیشه بعنوان یک قوم باقی می‌ماند.»^{۳۷} خداوند چنین می‌فرماید: «اگر آسمان را بتوان اندازه کرد و تهداب زمین را پیدا نمود، آنگاه من هم نسل اسرائیل را بخاطر اعمال شان ترک می‌کنم.» این فرموده خداوند است.

توسعه شهر اورشلیم

^{۳۸-۳۹} خداوند می‌فرماید: «وقتی می‌رسد که شهر اورشلیم دوباره آباد می‌شود. از برج حنن ثیل تا دروازه زاویه و از آنجا تا تپه جارِب و تا به جوعت.^{۴۰} تمام وادی، جائی که مُرده‌ها را دفن می‌کنند و زباله را می‌اندازند، تمام

^{۳۳} خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می‌فرماید: «بعد از آنکه قوم اسرائیل را به وطن شان بازگردانم، در یهودا و شهرهایش می‌گویید: «ای مسکن عدالت، ای کوه مقدس، خداوند به تو برکت عطا فرماید!»^{۲۴} در آن وقت مردم شهرهای یهودا با دهاتیان، دهقانها و چوپانها یکجا زندگی می‌کنند.^{۲۵} جان خستگان را تازه می‌سازم و ناتوانان را سیر می‌کنم.^{۲۶} مردم همه به راحت می‌خوابند و خوابهای شیرین می‌بینند.»^{۲۷} خداوند می‌فرماید: «روزی آمدنی است که سرزمین اسرائیل و یهودا را از انسان و حیوان پُر می‌سازم.^{۲۸} همانطوری که یک وقتی آن‌ها را ریشه‌کن ساختم، ویران کردم، هلاک نمودم، از بین بردم و بر سر شان بلا آوردم، حالا آن‌ها را احیاء می‌کنم و استوار و پایدار می‌سازم. خداوند فرموده است.^{۲۹} آنگاه دیگر نمی‌گویید: «پدران غوره انگور خوردند و دندان فرزندان کُند شد.»^{۳۰} اما هر کس جزای گناه خود را می‌بیند و هر کس که انگور ترش بخورد دندانش کُند می‌شود.»

پیمان تازه

^{۳۱} خداوند می‌فرماید: «روزی فرا می‌رسد که با مردم اسرائیل و یهودا پیمان تازه‌ای می‌بندم.^{۳۲} این پیمان مثل پیمان سابق نیست که وقتی دست پدران شان را گرفته از مصر بیرون آوردم، با

است بخر، زیرا تو بیعت نزدیکترین فرد خانواده ام حق خرید آن را داری.»
آنوقت دانستم که آن پیام واقعاً از جانب خداوند بوده است.^۹ پس من آن مزرعه را که در عناتوت بود به قیمت هفده مثقال نقره از حنم ئیل خریدم. «قباله آن را در حضور شاهدان مهر و امضاء کردم و نقره را هم وزن نموده به او پرداختم.»^{۱۱} بعد قباله مهر و لاک شده را که تمام شرایط خرید و فروش در آن ثبت بود، با یک نسخه باز آن گرفتم^{۱۲} و در حضور پسر کاکایم، حنم ئیل و شاهدانی که آن را امضاء کرده بودند، همچنین یهودیانی که در آنجا حاضر بودند به باروک، پسر نیریا، نواسه محسیا دادم.^{۱۳} و در حضور همه به باروک گفتم که^{۱۴} خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می فرماید: «این قباله مهر شده را با نسخه باز آن بگیر و در یک کوزه بگذار تا مدت درازی محفوظ باشد.^{۱۵} زیرا خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می فرماید که بار دیگر خانه، مزرعه و تاکستان در این سرزمین خرید و فروش می شود.»

دعای ارمیا

^{۱۶} بعد از آنکه قباله را به باروک (پسر نیریا) دادم، بحضور خداوند دعا کردم و گفتم: «ای خداوند، خدای متعال، تو بودی که با قدرت عظیم و بازوی توانایت آسمان ها و زمین را بوجود آوردی. برای تو هیچ کاری مشکل نیست.^{۱۸} از رحمت بی پایان خود هزاران نسل را برخوردار می سازی، اما در عین حال،

مزرعه بالای نهر قدرون و تا دروازه اسپ، در سمت شرق برای من مقدس می باشد. این شهر دیگر هرگز ویران و خراب نمی شود.»

ارمیا مزرعه ای می خرد

۳۲ در سال دهم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا که همزمان با هجدهمین سال پادشاهی نبوکدنصر بود، خداوند به ارمیا سخن گفت.^۲ در آن وقتی که سپاه پادشاه بابل شهر اورشلیم را در محاصره خود داشت، ارمیا در صحن محبس واقع در قصر شاهی، زندانی بود.^۳ صدقیا، پادشاه یهودا، ارمیا را بخاطری در زندان انداخته بود که همیشه می گفت که خداوند می فرماید: «من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را متصرف می شود.^۴ کلدانیان صدقیا پادشاه را دستگیر کرده او را بحضور پادشاه بابل می برند تا شخصاً با او روبرو شده محاکمه اش کند.^۵ صدقیا مدت درازی در زندان می ماند، تا اینکه من بر سر او رحم کنم. تو در برابر آن ها مقاومت می کنی، اما موفق نمی شوی.»

^{۶-۷} ارمیا گفت که در این هنگام خداوند به من فرمود: «حنم ئیل، پسر کاکایت، شلوم، پیش تو می آید و می گوید که مزرعه او را در عناتوت بخری، زیرا چون تو از بستگان نزدیک او هستی حق داری که آن را بخری.»^۸ پس همانطوری که خداوند فرموده بود، حنم ئیل در صحن زندان پیش من آمد و گفت: «مزرعه مرا که در عناتوت، در سرزمین بنیامین

فرزندان را بخاطر گناهان والدین شان به کیفر می‌رسانی. ای خدای بزرگ و توانا که نامت خداوند قادر مطلق است،^{۱۹} نقشه‌های تو حکیمانه و کارهای تو بزرگ است. چشمان تو بر اعمال همهٔ انسانها بازاند و هرکسی را از روی رفتار و کردارش پاداش می‌دهی.^{۲۰} نشانه‌ها و معجزات در مصر نشان دادی و روز به روز نامت را در بین قوم اسرائیل و بین تمام بشر معروف و مشهور می‌سازی.^{۲۱} با دست قدرت خود قوم برگزیده‌ات را از سرزمین مصر بیرون آوردی و نشانه‌ها و معجزات در آنجا اجراء کردی و دشمنان را به وحشت انداختی.^{۲۲} سرزمینی را که در آن شیر و عسل جاریست و وعدهٔ ملکیتش را به اجدادشان داده بودی، به آن‌ها بخشیدی.^{۲۳} اما وقتی پدرانشان آمدند و آن را تصرف کردند، از کلام و احکام تو اطاعت نمودند، بنابراین، تو بر آن‌ها این بلاها را نازل کردی.^{۲۴} می‌بینی که کلدانیان برای تصرف شهر به اطراف آن سنگر گرفته‌اند و مردم را جنگ و قحطی و مرض تهدید می‌کنند و جنگ‌آوران ما به دست دشمنان گرفتار شده‌اند. درست همان طوری که تو فرموده بودی، اتفاق افتاد و خودت هم می‌بینی.^{۲۵} ولی ای خداوند، خدای من، تو به من فرمودی که آن مزرعه را در حضور شاهدان بخرم. و با این وضعی که شهر دارد و به دست کلدانیان افتاده است، باز هم از امر تو اطاعت کردم.»

^{۲۶} خداوند به ارمیا فرمود: «^{۲۷} من خداوند، خدای تمام بشر هستم. آیا چنین گناهی شوند.»

کاری است که اجرای آن برایم مشکل باشد؟»^{۲۸} پس خداوند چنین می‌فرماید: «من این شهر را به دست کلدانیان و نبوکدنصر، پادشاه بابل، تسلیم می‌کنم و آن‌ها شهر را متصرف می‌شوند.^{۲۹} عساکر کلدانیان به شهر داخل شده آن را آتش می‌زنند و خانه‌هایی را می‌سوزانند که بر بامهای آن‌ها برای بعل و خدایان دیگر قربانی و هدیه تقدیم می‌کردند و با آن اعمال خود آتش خشم مرا می‌افروختند.^{۳۰} مردم اسرائیل و یهودا از جوانی دست به کارهای شرارت‌آمیز زده‌اند و همیشه با اعمال زشت خود مرا به خشم آورده‌اند.^{۳۱} این شهر از روزی که آباد شد تا به امروز موجب خشم من گردیده است، بنابراین، آن را از نظر خود دور می‌کنم.^{۳۲} کارهای زشت مردم اسرائیل و یهودا، گناهان پادشاهان، رهبران، کاهنان و انبیای آن‌ها و اهالی اورشلیم مرا خشمگین ساخته است.^{۳۳} آن‌ها مرا ترک کرده‌اند و با وجودیکه آن‌ها را همیشه تعلیم داده‌ام، به حرف من گوش نداده و اصلاح نشده‌اند.^{۳۴} حتی در عبادتگاهی که به نام من یاد می‌شود، بت پرستی می‌کنند و آن را آلوده می‌سازند.^{۳۵} برای بتِ بعل در وادی هِنوم قربانگاهها ساخته‌اند و بالای آن‌ها فرزندان خود را برای بتِ مولک قربانی می‌کنند. در حالی که من به آن‌ها امر نکرده‌ام و حتی از خاطر من نمی‌گذشت که مردم یهودا مرتکب چنین گناهی شوند.»

قباله ها در حضور شاهدان مهر و امضاء می‌گردند، زیرا من این قوم را دوباره به مُلک و وطن شان باز می‌گردانم.» این گفتهٔ خداوند است.

احیای اورشلیم

بار دیگر خداوند با ارمیا که هنوز در زندان بود، سخن گفت.^۲ خداوندی که زمین را آفرید و آن را شکل داد و در هوا معلق نگاه داشت و نام او خداوند است می‌فرماید: «از من درخواست کن و من آن را می‌پذیرم و اسرار پنهانی را برایت فاش می‌کنم.^۴ من، خداوند، خدای اسرائیل، در مورد خانه‌های شهر و قصر پادشاه یهودا می‌گویم که آن‌ها همه ویران شده بودند و مصالح آن‌ها را بحیث سنگر به کار می‌برند.^۵ کلدانیان می‌آیند و شهر را از اجساد اهالی آن پُر می‌کنند، زیرا مردم این شهر بخاطر شرارت خود آتش خشم مرا شعله‌ور ساختند و من روی خود را از آن‌ها پوشاندم.^۶ اما با آنهم، خرابی‌های این شهر را ترمیم می‌کنم و مسکونین آن را شفا و آسایش بخشیده از سعادت کامل برخوردار می‌سازم.^۷ اسیران اسرائیل و یهودا را دوباره به وطن شان می‌آورم و مثل سابق آن‌ها را کامران می‌گردانم.^۸ من آن‌ها را از گناهانی که در برابر من کرده‌اند، پاک می‌کنم و تمرد و نافرمانی‌های شان را می‌بخشم.^۹ آنگاه شهر اورشلیم مایهٔ خوشی من می‌گردد و باعث می‌شود که تمام اقوام جهان نام مرا تجلیل و تمجید کنند و همگی از

وعدهٔ امید بخش

^{۳۶} بنابران، خداوند، خدای اسرائیل در مورد شهر اورشلیم می‌فرماید: «مردم می‌گویند که این شهر بخاطر جنگ و قحطی و بیماری به دست پادشاه بابل می‌افتد. اما بشنوید که من چه می‌گویم: ^{۳۷} من اهالی آن را از همه کشورهای که آن‌ها را در اثر خشم خود به آنجا پراکنده ساختم، جمع می‌کنم و دوباره به اینجا می‌آورم تا در کمال آسودگی زندگی کنند. ^{۳۸} آن‌ها قوم برگزیدهٔ من خواهند بود و من خدای شان. ^{۳۹} به آن‌ها یک دل و یک فکر می‌دهم تا بخاطر سعادت خود و نسلهای آیندهٔ خود همیشه به من احترام داشته باشند. ^{۴۰} من با آن‌ها یک پیمان ابدی می‌بندم و احسان و کرم خود را هیچگاهی از آن‌ها دریغ نمی‌کنم. ترس خود را در دل‌های شان جا می‌دهم تا دیگر مرا ترک نکنند. ^{۴۱} از احسان کردن به آن‌ها لذت می‌برم و آن‌ها را از روی وفا و از دل و جان در این سرزمین استوار و پایدار می‌سازم.»

^{۴۲} خداوند چنین می‌فرماید: «به همان طوری که مصیبت بزرگی را بر سر این قوم آوردم، قرار وعده‌ای که داده‌ام سعادت و کامرانی را هم نصیب شان می‌کنم. ^{۴۳} در این سرزمینی که می‌گویند متروک و خالی از انسان و حیوان است و به دست کلدانیان افتاده است، ^{۴۴} و همچنین در سرزمین بنیامین، اورشلیم، شهرهای یهودا، کوهستانها، دامنه‌های کوهها و صحرای جنوب، مزارع خرید و فروش می‌شوند،

یهودا نجات می یابد و اورشلیم در رفاه و آسایش بسر می برد. و او بنام «خداوند عدالت ما است» یاد می شود.^{۱۷} خداوند چنین می فرماید که از نسل داود همیشه یک نفر بر تخت سلطنت خاندان اسرائیل خواهد نشست^{۱۸} و از کاهنان لاوی هم پیوسته اشخاصی حاضر خواهند بود تا در حضور من مراسم قربانیهای سوختنی و هدایای آردی را اجراء کنند.»

^{۱۹} بعد این کلام از جانب خداوند برای ارمیا رسید: ^{۲۰-۲۱} «من عهد کرده ام که شب و روز همیشه در وقت معینی ظهور کنند و این عهد تغییر ناپذیر است. اگر کسی بتواند که این نظام را برهم بزند و یا تغییر بدهد، آنوقت من هم پیمان خود را که با بنده ام داود بسته ام، می شکم تا از اولاده او کسی وجود نداشته باشد که وارث تاج و تخت او شود. همچنین عهد خود را که با خدمتگارانم، کاهنان لاوی بسته ام نیز نقض می کنم.^{۲۲} همانطوری که ستارگان آسمان و ریگهای بحر را نمی توان شمار و پیمانه کرد، نسل بنده ام، داود و لایوان را که در خدمت من هستند، به اندازه ای زیاد می کنم که خارج از حساب باشند.»

^{۲۳} خداوند باز به ارمیا فرمود: ^{۲۴} «آیا متوجه نشدی که مردم چه می گویند؟ آن ها اظهار می دارند که اسرائیل و یهودا را که خداوند یک وقتی برگزیده بود، حالا ترک کرده است. آن ها خوار و حقیر شده اند دیگر به حیث یک قوم شمرده نمی شوند.^{۲۵} اما من می گویم: تا وقتی که شب و روز وجود دارد و نظام آسمان

خوبی هائی که در حق قوم برگزیده خود می کنم و نعمت هائی را که به آن ها می بخشم، از ترس بلرزند.»

^۱ خداوند می فرماید: «مردم می گویند که شهرهای یهودا و جاده های اورشلیم ویران و خالی از انسان و حیوان شده اند. ^{۱۱} اما در همان جا بار دیگر آواز خوشی، صدای شاد داماد و عروس و نوای ساز و سرود شنیده می شود. مردم برای خداوند قربانی های شکرگزاری تقدیم کرده می گویند: «از خداوند قادر مطلق شکرگزار باشید، زیرا او خداوند مهربان است و رحمت و شفقت او استوار و جاویدان است!» من سعادت و کامرانی این سرزمین را که در اول داشت، بار دیگر برایش اعاده می کنم.» این گفته خداوند است.

^{۱۲} خداوند قادر مطلق می فرماید: «این سرزمینی که ویران و خالی از وجود انسان و حیوان است، بار دیگر دارای چراگاهها شده و چوپانها گله های خود را در آن ها می چرانند.^{۱۳} در شهرهای کوهستانی، در دامنه های کوهها، در ساحه جنوبی یهودا، در سرزمین بنیامین و اطراف اورشلیم و در شهرهای یهودا، قرار وعده ای که داده ام، چوپانها یک بار دیگر گوسفندان خود را می شمارند.» خداوند فرموده است.

^{۱۴} خداوند می فرماید: «زمانی می رسد که من وعده خود را که به مردم اسرائیل و یهودا داده ام عملی می سازم.^{۱۵} در آن زمان از نسل داود شاخه عادل و راستکاری را برمی گزینم تا با عدل و انصاف حکومت کند.^{۱۶} در آن روزها

گفت.^۷ در همین وقت سپاه پادشاه بابل علیه اورشلیم و شهرهای مستحکم لاکیش و عزیزه، یعنی شهرهای باقیمانده یهودا، می جنگید.

آزادی غلامان

^۸ بعد از آنکه صدقیا پادشاه به مردم اورشلیم وعده داد که تمام غلامان را آزاد می سازد، کلامی از جانب خداوند برای ارمیا آمد.^۹ صدقیا امر کرده بود که هر کسی که غلام یا کنیز یهودی دارد، باید او را آزاد کند و هیچ کس نباید غلام یهودی داشته باشد.^{۱۰} بزرگان قوم و مردم امر او را بجا آوردند. همگی غلام و کنیز خود را آزاد کردند و وعده دادند که دیگر آن ها را دوباره غلام یا کنیز خود ن سازند.^{۱۱} اما چندی بعد قول خود را فراموش کردند و آن ها را دوباره غلام خود ساختند.^{۱۲} به همین خاطر بود که کلام خداوند،^{۱۳} «وقتی که اجداد تان را از مصر بیرون آوردم، با آن ها پیمانی بستم و گفتم که هر غلام عبرانی که مدت شش سال خدمت کند، در سال هفتم باید از خدمت آزاد شود. اما پدران شما به امر من توجه نکردند و به کلام من گوش ندادند.^{۱۴} چندی قبل شما توبه کردید و مطابق رضای من اعلام نمودید که غلامهای تان را آزاد می کنید و در این مورد در عبادتگاهی که بنام من یاد می شود، با من عهد بستید.^{۱۵} اما بعداً تصمیم تان را عوض کردید و آزادی را که آرزوی شان بود، دوباره از آن ها گرفتید. آن ها را بزور غلام و

و زمین برقرار است،^{۱۶} قوم اسرائیل و اولاده^{۱۷} داود را ترک نمی کنم و همیشه یک نفر از نسل داود را بعنوان پادشاه بر تخت سلطنت می نشانم تا بر اولاده^{۱۸} ابراهیم و اسحاق و یعقوب حکومت کند. من آن ها را از اسارت آزاد کرده به این سرزمین باز می گردانم و بر آن ها رحم می کنم.»

پیشگوئی مرگ صدقیا

۳۴

هنگامی که نبوکدنصر، پادشاه بابل با سپاه خود مردم و کشورهای تحت قیادت او علیه اورشلیم و شهرهای اطراف آن در حال جنگ بودند،^۱ خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به من سخن فرمود و گفت: «برو به صدقیا، پادشاه یهودا بگو که خداوند چنین می فرماید: «من اراده دارم که این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم کنم تا آن را آتش بزند.^۲ تو از دست او نجات نمی یابی، بلکه ترا دستگیر کرده به دست او می سپارند. تو با او شخصاً روبرو می شوی و او ترا به بابل اسیر می برد.^۳ پس ای صدقیا، پادشاه یهودا، به حرف خداوند گوش بده که می فرماید: تو در جنگ کشته نمی شوی،^۴ بلکه در آرامی و آسودگی می میری. همانطوری که برای اجدادت که پیش از تو پادشاه بودند، مراسم تدفین را اجراء می کردند، برای تو هم اجراء می کنند و برایت ماتم می گیرند و می گویند: «افسوس، که پادشاه ما فوت کرد!» و همین اراده^۵ من است.»^۶

^۶ بعد ارمیای نبی آنچه را که خداوند فرموده بود در اورشلیم به صدقیا پادشاه

برو و از آن‌ها دعوت کن که به عبادتگاه
بیایند و آن‌ها را به یکی از اطاقهای
آن ببر و به آن‌ها شراب تعارف کن.»
۳ پس من یازنیا، پسر ارمیا، نواسهٔ حَبِصِنیا
را با برادران، پسران و تمام خانواده اش
۴ به عبادتگاه آوردم و به اطاق پسران
حانان نبی (پسر یَجِدلیا) بردم. این
اطاق پهلوی اطاق بزرگان دربار و بالای
اطاق مَعَسای دروازه بان (پسر شلوم)
واقع بود. ۵ آنگاه پیاله و صراحی‌های
پُر از شراب را پیشروی آن‌ها گذاشتم و
گفتم که بنوشند. ۶ اما آن‌ها گفتند: «ما
شراب نمی‌نوشیم، زیرا جد ما، یوناداب
(پسر زکاب) وصیت کرده است که نه ما
و نه فرزندان ما، هیچگاهی شراب را
به لب نزنیم. ۷ همچنان گفته است که ما
نه خانه بسازیم، نه چیزی بکاریم و نه
تاکستانی داشته باشیم، بلکه همیشه در
خیمه بسر بریم تا در آن جایی که بسر
می‌بریم، سالهای زیادی زندگی کنیم.
۸ ما تمام وصایای جد خود، یوناداب را
قبول کردیم. بنابراین، نه ما، نه زنان ما و
نه فرزندان ما، هرگز شراب نمی‌نوشیم،
۹ برای خود خانه نمی‌سازیم، تاکستانی
نداریم، کشت و زراعت نمی‌کنیم. ۱۰ ما
همیشه در خیمه زندگی کرده‌ایم و از
تمام هدایات جد خود پیروی نموده‌ایم.
۱۱ اما وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل به
این سرزمین حمله کرد، تصمیم گرفتیم
که به اورشلیم بیاییم تا از خطر سپاه
پادشاه بابل و سوریه در امان باشیم. به
همین دلیل است که ما در اینجا زندگی
می‌کنیم.»

کنیز خود ساختید و با این کار خود نام
مرا بی حرمت کردید. ۱۷ بنابراین، چون
شما از من، خداوند، اطاعت نکردید
و به برادر و خواهر عبرانی تان آزادی
نمی‌دهید، من هم شما را بوسیلهٔ جنگ و
قحطی و مرض از قید زندگی آزاد می‌کنم
تا تمام اقوام جهان از شنیدن بلائی که من
بر سر شما می‌آورم، به وحشت بیفتند.
۱۸ شما هنگام عقد این پیمان گوساله ای
را دو نیم کردید و از میان آن گذشتید، اما
پیمان تان را شکستید. ۱۹ بنابراین، من هم
شما را با بزرگان یهودا و اورشلیم، اهل
دربار، خواجه‌ها، کاهنان و همه مردم،
مثل همان گوساله پاره پاره می‌کنم. ۲۰ شما
را به دست دشمنان تان و آنهایی که تشنهٔ
خون تان هستند، تسلیم می‌کنم تا کشته
شوید و اجساد تان خوراک مرغان هوا و
حیوانات وحشی گردند. ۲۱ صدقیا، پادشاه
یهودا را هم با بزرگان او به دست دشمنان
و کسانی که قصد کشتن شان را دارند
و به دست سپاه پادشاه بابل (هرچند که
آن‌ها اینجا را ترک کرده‌اند) می‌سپارم.
۲۲ من به عساکر بابل امر می‌کنم که دوباره
به این شهر برگردند، علیه آن بجنگند و
تصرفش کنند. بعد آن را آتش بزنند و
تمام شهرهای یهودا را ویران و خالی از
سکنه می‌سازند.»

ارمیا و زکابیان

۳۵ در زمان سلطنت یهوایقیم
(پسر یوشیا) پادشاه یهودا
کلامی از جانب خداوند برای ارمیا
رسید و فرمود: ۲ «پیش خانوادهٔ زکابیان

باروک طومار را می خواند

۳۶ در سال چهارم سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا، خداوند این کلام را به ارمیا داد: ^۲ «طوماری را بگیر و سخنان مرا که علیه اسرائیل، یهودا و سایر اقوام دیگر گفته ام، از اولین کلامی که در زمان یوشیا دادم تا به امروز، همه را در آن بنویس. ^۳ تا شاید مردم یهودا وقتی بدانند که من قصد دارم بلائی را بر سر شان بیاورم، از رفتار زشت خود دست بکشند و من هم گناه و خطای شان را ببخشم.»

^۴ بعد ارمیا باروک (پسر نیریا) را فراخواند و تمام آنچه را که خداوند به او فرموده بود برای باروک بیان کرد و او همه را در آن نوشت. ^۵ ارمیا به باروک گفت: «من اجازه ندارم که به عبادتگاه بروم، ^۶ پس تو در روزی که مردم روزی می گیرند به عبادتگاه برو و با صدای بلند این طومار را بخوان، زیرا در آن روز مردم از همه شهرهای یهودا در آنجا جمع می شوند. ^۷ شاید مردم پیش خداوند دعا کنند و از راههای بد خود بازگردند، زیرا قهر و غضب خداوند علیه این مردم بسیار شدید است.» ^۸ باروک به آنچه که ارمیا گفت عمل کرد و کلام خداوند را که در طومار نوشته شده بود، در خانه خداوند خواند.

^۹ در ماه نهم سال پنجم سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا، تمام اهالی اورشلیم و مردم سایر شهرهای یهودا در آنجا جمع شده بودند تا مراسم روزه را بحضور

۱۲-۱۳ آنگاه خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به ارمیا فرمود: «برو به مردم یهودا و اهالی اورشلیم بگو که خداوند می گوید: آیا نمی خواهید از روش و رفتار زکابیان تعلیم بگیرید و از کلام من اطاعت کنید؟ ^{۱۴} اولاده یوناداب به وصیای جد خود گوش دادند و تا به امروز شراب را به لب زده اند. من پیوسته با شما سخن گفتم، اما شما اطاعت نمودید. ^{۱۵} خدمتگاران خود، انبیاء را بارها فرستاده ام تا به شما بگویند که از کارهای بد توبه کنید، رفتار خود را اصلاح نمائید و از پیروی خدایان دیگر دست بکشید تا در این سرزمینی که به شما و اجدادتان داده ام، همیشه زندگی کنید، اما شما به حرف من گوش ندادید و از من اطاعت نکردید. ^{۱۶} اولاده یوناداب تمام اوامر جد خود را بجا آورده اند، ولی این قوم از احکام من اطاعت نکرده اند. ^{۱۷} پس من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، بلائی را که گفته ام بر سر مردم یهودا و باشندگان اورشلیم نازل می کنم، زیرا هر گاهی که با آن ها حرف زدم، گوش نکردند و هر باری که آن ها را فراخواندم، جواب ندادند.»

^{۱۸} بعد ارمیا به زکابیان گفت که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می فرماید: «چون شما از هدایات جدتان، یوناداب اطاعت کردید، اوامر او را بجا آوردید و همه را عملی نمودید، ^{۱۹} بنابراین، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می فرماید که از اولاده یوناداب همیشه اشخاصی باقی می مانند تا مرا خدمت و عبادت کنند.»

جائی پنهان کنید و به هیچ کسی نگوئید که در کجا هستيد.»

یهویا قیم طومار را می سوزاند

آن‌ها طومار را در اطاق الیشمع منشی گذاشته، خود شان نزد پادشاه رفتند تا قضیه را به اطلاع او برسانند.^{۲۱} پادشاه، یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد. او رفت و آن را از اطاق الیشماع منشی آورد و برای پادشاه و همه کسانی که در آنجا حضور داشتند، خواند.^{۲۲} آن وقت ماه نهم سال بود و پادشاه در قصر زمستانی خود، مقابل آتش نشسته بود.^{۲۳} وقتی یهودی سه یا چهار ستون آن را می خواند، پادشاه آن قسمت را با چاقو می برید و در آتش می انداخت تا اینکه تمام طومار را به تدریج در آتش سوختاند.^{۲۴} پادشاه و حاضرین همگی کلام خدا را شنیدند، اما نترسیدند و آثار غم و اندوه در چهره شان دیده نمی شد.^{۲۵} با وجودیکه آلماتان و دلایا و جَمَریا از پادشاه خواهش کردند که طومار را نسوزاند، اما او به حرف آن‌ها گوش نداد.^{۲۶} آنگاه پادشاه به پسر خود، شاهزاده بَرَحْمِیل، سَرایا (پسر عَزْرَثیل) و شلمیا (پسر عبدئیل) امر کرد که باروک منشی و ارمیای نبی را توقیف کنند، اما خداوند آن‌ها را پنهان کرده بود.

ارمیا طومار دیگری می نویسد

^{۲۷} پس از آنکه پادشاه طوماری را که باروک به هدایت ارمیا نوشته بود، سوختاند، خداوند به ارمیا فرمود که ^{۲۸} طومار دیگری تهیه کند و همه مطالب

خداوند برگزار کنند. ^{۱۰} آنگاه باروک به دفتر جَمَریای منشی (پسر شافان) که در صحن فوقانی عبادتگاه و نزدیک «دروازه جدید» واقع بود، رفت و در آنجا طومار را برای مردم خواند.

قرائت طومار در قصر سلطنتی

^{۱۱} وقتی میکایا، پسر جَمَریا، نواسه شافان، کلام خداوند را از آن طومار شنید، ^{۱۲} فوراً به دفتر منشیان در قصر شاهی رفت. در آنجا همه بزرگان، منجمله الیشمع منشی، دلایا (پسر شَمَعِیَه)، آلماتان (پسر عَکبُور)، جَمَریا (پسر شافان) و صدقیا (پسر حَنّیا) جمع شده بودند.^{۱۳} میکایا همه آنچه را که باروک از طومار برای مردم خوانده بود، به آن‌ها گفت.^{۱۴} آنگاه بزرگان، یهودی (پسر نَنّیا، نواسه شلمیا، کواسه کوشی) را پیش باروک فرستادند تا بیاید و آن طومار را برای آن‌ها هم بخواند. پس باروک طومار را گرفته پیش آن‌ها آمد.^{۱۵} آن‌ها به او گفتند: «بنشین و آن را برای ما بخوان.» باروک اطاعت کرد و آن را برای شان خواند.^{۱۶} بعد از آنکه مضمون طومار را شنیدند، با ترس به یکدیگر نگریستند و به باروک گفتند: «ما باید در مورد این طومار به پادشاه اطلاع بدهیم.»^{۱۷} بعد از باروک پرسیدند: «به ما بگو، مضمون این طومار را چگونه نوشتی؟ آیا اینها را ارمیا گفته است؟»^{۱۸} باروک جواب داد: «ارمیا برای من بیان کرد و من همه را با رنگ در طومار نوشتم.»^{۱۹} سپس آن‌ها به باروک گفتند: «تو و ارمیا خود را در

۴ در این وقت ارمیا هنوز زندانی نشده بود و می توانست آزادانه به هر جا که می خواست برود. ۵ در عین حال، سپاه فرعون به سرحد یهودا رسید، و چون کلدانیان که شهر اورشلیم را محاصره کرده بودند، از آمدن سپاه مصر اطلاع یافتند، عقب نشینی کردند.

۶ آنگاه خداوند، خدای اسرائیل به ارمیای نبی فرمود: ۷ «به صدقیا، پادشاه یهودا بگو که عساکر مصر برای کمک شما آمده اند، اما آن ها به مصر بر می گردند^۸ و کلدانیان دوباره برای حمله بر این شهر می آیند. آن ها آن را تصرف می کنند و آتش می زنند.» ۹ خداوند چنین می گوید: «خود را فریب ندهید و به این فکر نباشید که کلدانیان از شما دست بردار می شوند و می روند. آن ها یقیناً بر می گردند. ۱۰ حتی اگر شما بتوانید تمام سپاه کلدانیان را شکست بدهید و عده ای از آن ها زخمی در خیمه های خود باقی بمانند، همان عده بر می خیزند و شهر تان را آتش می زنند.»

ارمیا دستگیر و محبوس می شود

۱۱ وقتی عساکر کلدانیان بخاطر نزدیک شدن سپاه مصری از محاصره اورشلیم دست کشیدند، ۱۲ ارمیا اورشلیم را بقصد سرزمین بنیامین ترک کرد تا سهم ملکیت خود را دریافت کند. ۱۳ به مجردی که به دروازه بنیامین رسید، دروازه بان آنجا بنام یرثیا (پسر شلمیا، نواسه حننیا) او را توقیف کرده گفت: «تو به کلدانیان می پیوندی.» ۱۴ ارمیا گفت: «این حقیقت ندارد؛ من به کلدانیان نمی پیوندم.» اما

طومار سابق را در آن بنویسد^{۲۹} و به یهو یاقیم بگوید: «به چه جرأت طومار را سوختاندی؟ زیرا در آن نوشته شده بود که پادشاه بابل می آید و این سرزمین را ویران کرده از وجود انسان و حیوان خالی می سازد. ۳۰ من خداوند می گویم که از تو ای یهو یاقیم، پادشاه یهودا، هیچ کسی باقی نمی ماند که وارث سلطنت داود گردد و جنازه ات بیرون انداخته می شود تا در زیر حرارت سوزنده روز و سرمای شب باقی بماند. ۳۱ ترا با فرزندان و اهل دربارت بخاطر گناهان تان مجازات می کنم. همه بلاهائی را که گفته ام بر سر اهالی اورشلیم و مردم یهودا می آورم، زیرا به اخطارهای من توجه نکردند.»

۳۲ پس ارمیا طومار دیگری تهیه کرد و به باروک منشی داد. او همه مطالب طومار سابق را که ارمیا برایش بیان کرده بود، در آن نوشت و مطالب دیگری هم به آن افزود.

آرزوی بیهوده صدقیا

۳۷ نبوکدنصر، پادشاه بابل، صدقیا (پسر یوشیا) را بجای یهو یاکین (پسر یهو یاقیم) بعنوان پادشاه سرزمین یهودا تعیین کرد. ۲ اما نه او، نه اهل دربار و نه مردم آن سرزمین به پیام خداوند که توسط ارمیا برای آن ها فرستاد، گوش دادند.

۳ صدقیا پادشاه، یهوکل (پسر شلمیا) و سفنای کاهن (پسر معسیا) را پیش ارمیای نبی فرستاد تا از او درخواست کنند که بحضور خداوند، خدا برای قوم دعا کند.

کسانی که در این شهر بمانند با شمشیر و در اثر قحطی و مرض می میرند، اما هر کسی که خود را تسلیم کلدانیان کند، حیاتش غنیمت شمرده شده، زنده می ماند.»^۳ خداوند چنین می گوید: «این شهر را یقیناً سپاه پادشاه بابل تصرف می کند.»^۴ وقتی آن ها سخنان او را شنیدند، پیش پادشاه رفتند و گفتند: «این شخص باید کشته شود، زیرا با سخنان بیهوده خود باعث می شود که عساکر باقیمانده و مردم جرأت خود را از دست بدهند. او طرفدار بهبودی مردم نیست، بلکه خواهان ضرر آن ها است.»^۵ صدقیا پادشاه گفت: «بسیار خوب، اختیار او به دست شما است. من برخلاف میل شما کاری کرده نمی توانم.»^۶ پس آن ها ارمیا را بردند و با ریسمان در چاه خانه شهزاده ملکیا پائین کردند. آن چاه آب نداشت، ولی زمین آن پُر از گِل و لای بود و ارمیا در گل فرورفت.

عبد ملک ارمیا را از چاه بیرون می کشد

^{۷-۸} عبد ملک حبشی که یکی از خواجه سرایان قصر شاهی بود، وقتی خبر شد که ارمیا را در چاه انداخته اند، بلافاصله نزد پادشاه که پیش دروازه بنیامین نشسته بود، رفت و عرض کرد: «ای پادشاه، این مردم کار بدی کردند که ارمیا را در چاه انداختند. او در آنجا از گرسنگی هلاک می شود، زیرا یک تکه نان هم در شهر پیدا نمی شود.»

یرئیا گوش نداد او را توقیف کرد و پیش بزرگان شهر برد.^{۱۵} آن ها بر ارمیا خشمگین شدند، او را زدند و در خانه یوناتان منشی که آنجا را به زندان تبدیل کرده بودند، زندانی ساختند.^{۱۶} او مدت زیادی در یکی از سیاه چال های آنجا زندانی باقی ماند.^{۱۷} چندی بعد صدقیا پادشاه، کسی را بدنبال او فرستاد و او را به قصر شاهی آورد. پادشاه از او مخفیانه سوال کرد: «آیا پیامی از جانب خداوند داری؟» او جواب داد: «بلی، دارم. خداوند فرموده است که به دست پادشاه بابل تسلیم می شوی.»^{۱۸} بعد ارمیا از صدقیا پادشاه پرسید: «چه جنایتی در مقابل بزرگان دربار تو و یا این مردم کرده ام که مرا به زندان انداخته اید؟^{۱۹} کجا هستند آن انبیائی که می گفتند: پادشاه بابل بر شما و بر این سرزمین حمله نمی کند؟^{۲۰} پس ای پادشاه، لطفاً به سخنان من گوش بده و از روی مهربانی عرض مرا بشنو و مرا دوباره به آن سیاه چال نفرست، زیرا بطور یقین در آنجا می میرم.»^{۲۱} پس صدقیا پادشاه امر کرد که او را در زندان قصر شاهی نگاهدارند. تا وقتی که نان در آن شهر پیدا می شد، هر روز یک قرص نان از نانوائی به او می دادند و او در زندان قصر باقی ماند.

ارمیا در سیاه چال

۳۸
شَفَطِیَا (پسر متان)، جَدَلِیَا (پسر فَشْحور)، یُوکَل (پسر شلمیا) و فَشْحور (پسر ملکیا) شنیدند که ارمیا به مردم گفت: «خداوند می فرماید: همه

و تو و خاندانت کشته نمی شوی. ۱۸ اما اگر تسلیم نشوی، این شهر را کلدانیان تصرف می کنند و آتش می زنند. تو هم نمی توانی از دست آن ها فرار کنی. ۱۹ صدقیا پادشاه به ارمیا گفت: «من از یهودیانی که طرفدار کلدانیان هستند، می ترسم، زیرا ممکن است کلدانیان مرا به دست آن ها بسپارند و آن ها بلائی را بر سرم بیاورند.» ۲۰ ارمیا گفت: «ترا تسلیم نخواهند کرد. فقط از آنچه که خداوند می فرماید، اطاعت کن که بخیر تو است و زنده می مانی.» ۲۱ اما اگر نخواهی که تسلیم شوی، اینست چیزی که خداوند در رؤیا به من نشان داد: ۲۲ تمام زنانی که در قصر سلطنتی مانده اند، به دست سرکردگان سپاه بابل می افتند. وقتی که آن ها را بیرون می برند، می گویند: «دوستان معتمد تو به تو خیانت کردند و بر تو غالب شدند. حالا که پاهایت در گِل و لای فرورفته است، ترا ترک کردند.» ۲۳ همه زنها و فرزندان به دست کلدانیان اسیر و غلام می شوند و خودت هم نمی توانی از دست شان فرار کنی، بلکه پادشاه بابل ترا دستگیر می کند و این شهر را آتش می زند.»

۲۴ صدقیا گفت: «از این سخنان ما نباید کسی خبر شود، مبادا جانت بخطر بیفتد.» ۲۵ اگر اهل دربار از ملاقات ما آگاه شوند و بیایند و به تو بگویند: «برای ما بگو که به پادشاه چه گفتی و او به تو چه گفت. چیزی را از ما پنهان نکن، ورنه کشته می شوی.» ۲۶ برای شان بگو که تو از من خواهش کردی که ترا

۱۰ پس پادشاه به عبد ملک حبشی گفت: «سی نفر را با خود ببر و ارمیای نبی را پیش از آنکه بمیرد از چاه بیرون آور.» ۱۱ عبد ملک فوراً سی نفر را با خود گرفته به قصر شاهی داخل شد و از تحویلخانهٔ البسهٔ آنجا چند پارچه و لباسهای کهنه را برداشته رفت و ذریعهٔ ریسمان برای ارمیا در چاه پائین فرستاد ۱۲ و به ارمیا گفت: «این پارچه ها را زیر بغل ات بگذار تا وقتی که ترا بالا می کشیم ریسمان افگارت نکند.» ارمیا چنان کرد. ۱۳ بعد آن ها او را توسط ریسمان از چاه بیرون کشیدند و ارمیا را به زندان قصر شاهی بردند و او در همانجا ماند.

صدقیا از ارمیا مشوره می خواهد

۱۴ چندی بعد، صدقیا ارمیای نبی را نزد خود فراخواند و او را پیش دروازهٔ سوم عبادتگاه آوردند. پادشاه به ارمیا گفت: «من می خواهم از تو سوالی بکنم و تو باید حقیقت را بگویی.» ۱۵ ارمیا گفت: «اگر حقیقت را بگویم، تو مرا می کشی و اگر ترا نصیحت کنم گوش نمی کنی.» ۱۶ پس پادشاه به او مخفیانه قول داد و قسم خورد و گفت: «به حیات خداوند که به ما زندگی می بخشد، سوگند یاد می کنم که قصد کشتنت را ندارم و ترا به دست کسانی که تشنهٔ خون تو اند نمی سپارم.» ۱۷ آنگاه ارمیا به صدقیا، پادشاه یهودا گفت که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چنین می فرماید: «اگر تو خود را تسلیم بزرگان پادشاه بابل کنی، زنده می مانی، این شهر آتش زده نمی شود

تعیین کرد. ^۶ پادشاه بابل پسران صدقیا را با اشراف یهودا در برابر چشمانش بقتل رساند. ^۷ بعد امر کرد که چشمان صدقیا را از کاسه سرش بیرون کنند و او را با زنجیر بسته به بابل ببرند. ^۸ در عین حال، کلدانیان، قصر سلطنتی و خانه های مردم را آتش زدند و دیوارهای شهر اورشلیم را خراب کردند. ^۹ سپس نیوزرادان قوماندان قوای کلدانیان، سایر مردم اورشلیم را با کسانی به آن ها تسلیم شده بودند، به بابل تبعید کرد. ^{۱۰} اما مردمانی که فقیر و نادار بودند، در سرزمین یهودا باقی ماندند و مزرعه و تاکستان به آن ها دادند.

رهائی ارمیا

^{۱۱} نبوکدنصر، پادشاه بابل، به نیوزرادان امر نموده گفت: ^{۱۲} «برو ارمیا را پیدا کن. از او بخوبی مراقبت نما و هر چه که بخواهد در اختیارش بگذار.» ^{۱۳-۱۴} پس نیوزرادان قوماندان قوای پادشاه بابل و نبوشزبان، رئیس دربار و نرجل شرازر مشاور شاه و سایر مقامات او را از زندان آوردند و به دست جدلیا (پسر اخیقام) سپردند تا او را به خانه خود ببرد. به این ترتیب ارمیا با قوم خود یکجا شد.

عبد ملک مورد لطف خداوند قرار می گیرد

^{۱۵} در وقتی که ارمیا هنوز در قصر شاهی زندانی بود، خداوند به او فرمود ^{۱۶} که برود و به عبد ملک حبشی بگوید که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می فرماید: «طوریکه اراده کرده بودم، می خواهم

وایس به خانه یوناتان نفرستم، زیرا در آنجا خواهی مُرد.» ^{۱۷} براستی، اهل دربار به نزد ارمیا آمدند و در مورد ملاقاتش با پادشاه از او سوال کردند. ارمیا آنچه را که پادشاه به او یاد داده بود به آن ها گفت. بنابراین، آن ها بیشتر سوالی نکردند، زیرا سخنان آن ها را کسی نشنیده بود. ^{۱۸} ارمیا تا روزی که اورشلیم تسخیر شد، در زندان قصر شاهی ماند.

سقوط اورشلیم

۳۹ در ماه دهم سال نهم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، نبوکدنصر، پادشاه بابل با تمام سپاه خود به اورشلیم حمله برد و آن را محاصره کرد. ^۲ در روز نهم ماه چهارم سال یازدهم سلطنت صدقیا، کلدانیان دیوارهای شهر را ویران نموده به داخل شهر رخنه کردند. ^۳ بعد از آنکه شهر سقوط کرد، همه سرکردگان نظامی سپاه پادشاه بابل در کنار دروازه وسطی نشستند. نرجل شرازر (فرمانده)، سمجرتیو، سرسکیم (رئیس خواجه سرایان) و نرجل شرازر (مشاور پادشاه بابل) در آنجا بودند. ^۴ وقتی صدقیا پادشاه و سپاه او آن ها را دیدند، پا به فرار گذاشتند و در تاریکی شب از راه دروازه بین دو دیوار پشت باغ شاه از شهر بیرون شده به طرف دره اُردن رفتند. ^۵ اما عساکر کلدانیان آن ها را تعقیب کرده صدقیا را در دشت اریحا دستگیر نمودند و نزد نبوکدنصر، پادشاه بابل بردند. او در آن وقت در ربله، واقع در سرزمین حمات، اقامت داشت و در آنجا جزای او را

برو و با قومت زندگی کن. بهر صورت، هر چه که دلت بخواهد، بکن.» بعد نیوزرادان به او تحفه و توشه راه داد و آزادش کرد. ۶ ارمیا از آنجا به شهر مصفه پیش جدلیا رفت و در آنجا با مردمی که باقی مانده بودند سکونت اختیار کرد.

جدلیا، والی یهودا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۵: ۲۲ - ۲۴)

۷ بعضی از سرکردگان نظامی که در صحرا بسر می بردند، وقتی شنیدند که پادشاه بابل جدلیا را بعنوان سرپرست مردان، زنان و اطفال بازماندگان و فقرای یهودا گماشته است، ۸ پیش جدلیا رفتند. اینها عبارت بودند از: اسماعیل (پسر نتنیا)، یوحانان و یوناتان (پسران قاریح)، سرایا (پسر تنحومت)، پسران عیفای نطوفاتی، یزینا (پسر معکاتی) و عساکر شان. ۹ جدلیا به آن ها قسم خورده گفت: «بدون ترس و هراس خدمت کلدانیان را بکنید، در همین جا بمانید و از پادشاه بابل اطاعت نمائید تا به خیریت و آرامی زندگی کنید.» اما من در مصفه می مانم و پیش کلدانی های که به اینجا می آیند از طرف شما نمایندگی می کنم. شما هم می توانید در هر شهری که باشید، شراب و میوه و روغن را جمع و ذخیره کنید.» ۱۰ در عین حال، همه یهودیانی که در موآب، عمون، ادوم و دیگر جاها بودند، شنیدند که پادشاه بابل عده ای را در یهودا بجا گذاشته است و جدلیا را بعنوان والی آنجا مقرر کرده است، ۱۱ بنابراین یهودیان از همه جاها به سرزمین یهودا برگشتند و پیش جدلیا در مصفه رفتند. در

بلائی را بر سر این شهر بیاورم و تو همه را به چشم سر می بینی. ۱۷ اما من خداوند، ترا از آن بلا نجات می دهم و به دست کسانی که قصد کشتن ترا دارند، نمی سپارم. ۱۸ من یقیناً از تو حفاظت می کنم تا از مهلکه نجات یابی و کشته نشوی، زیرا تو به من اعتماد کردی. من، خداوند چنین فرموده ام.»

ارمیا در خانه جدلیا

۴۰ بعد از آنکه نیوزرادان، قوماندان اردوی پادشاه بابل، زنجیرهای ارمیا را در رame گشود و آزادش کرد، او را همراه با سایر اسیران از اورشلیم و یهودا به بابل برد. ۲ بعد او را به گوشه ای برده به او گفت: «خداوند، خدای تو فرموده بود که بلائی را بر این سرزمین نازل می کند ۳ و حالا اراده خود را عملی کرد. چون همه شما در برابر او گناه ورزیدید و از کلام او اطاعت نکردید، بنابراین، به این مصیبت گرفتار شدید. ۴ پس حالا بشنو، من زنجیرها را از دستهایت می گشایم و آزادت می کنم. اگر می خواهی که با من به بابل بروی، برو. من از تو به بسیار خوبی مراقبت می کنم. هرگاه میل نداری که بروی، مجبورتم نمی سازم. تمام این سرزمین پیشروی تو است، به هر جایی که می خواهی بروی، اختیار به دست خودت است.» ۵ قبل از آنکه ارمیا برود، وی را گفت: «اگر قصد داری بمانی، پس پیش جدلیا (پسر اخیقام، نواسه شافان) که پادشاه بابل او را والی شهرهای یهودا مقرر کرده است،

آنجا اقامت گزیدند و شراب و میوه فراوان جمع کردند.

قتل جدلیا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۵: ۲۵ - ۲۶)

^{۱۳} یوحانان (پسر قاریح) و تمام فرماندهان نظامی که در صحرا بسر می بردند، پیش جدلیا به مصفه رفتند ^{۱۴} و به او گفتند: «آیا خبر داری که بعلیس، پادشاه عمونیان، اسماعیل (پسر نتنیا) را مأمور ساخته است تا ترا بکشد؟» اما جدلیا حرف آن ها را باور نکرد. ^{۱۵} یوحانان (پسر قاریح) مخفیانه به جدلیا گفت: «لطفاً اجازه بده که بروم و بدون اینکه کسی خبر شود، اسماعیل را بکشم. چرا بگذاریم که او ترا بکشد و یهودیانی که بدور تو جمع شده اند پراکنده شوند و کسانی هم که در یهودا باقی مانده اند هلاک گردند؟» ^{۱۶} اما جدلیا به یوحانان گفت: «این کار را نکن، زیرا چیزی که درباره اسماعیل می گوئی حقیقت ندارد.»

۴۱

در ماه هفتم، اسماعیل (پسر نتنیا، نواسه الیشاماع) که یکی از اعضای خاندان سلطنتی و از بزرگان عالیرتبه پادشاه بود، با ده نفر به مصفه پیش جدلیا (پسر اخیقام) آمدند. ^۲ جدلیا، که از طرف پادشاه بابل بحیث والی آن سرزمین انتخاب شده بود، با دیگران غذا می خورد که ناگهان اسماعیل و ده نفر همراهانش به خانه او حمله کرده او را با ضرب شمشیر بقتل رساند. ^۳ اسماعیل همچنان تمام عساکر یهودی و کلدانی های را که در مصفه بودند، کشت.

^۴ در روز بعد از قتل جدلیا، پیش از آنکه کسی از قضیه خبر شود، ^۵ هشتاد نفر با ریشه های تراشیده، جامه های دریده و بدنهای خراشیده از شکیم، شیلوه و سامره به آنجا رسیدند. آن ها با خود هدایا و عطریات آورده بودند تا در عبادتگاه خداوند تقدیم کنند. ^۶ اسماعیل با چشمان اشکبار به بیرون شهر به ملاقات آن ها رفت و گفت: «بیائید و ببینید که بر سر جدلیا چه آمده است.» ^۷ به مجردی که آن ها به شهر داخل شدند، اسماعیل و همراهانش آن ها را کشتند و اجساد شان را در گودال انداختند، ^۸ اما در بین آن ها ده نفر بودند و به اسماعیل گفتند: «اگر ما را نکشی، همه ذخیره گندم، جو، روغن و عسل را که پنهان کرده ایم به تو می دهیم.» بنابراین، اسماعیل از کشتن آن ده نفر منصرف شد.

^۹ گودالی که اسماعیل اجساد مقتولین را در آن انداخت همان گودالی است که آسا پادشاه برای دفاع در برابر حمله بعشا، پادشاه اسرائیل کنده بود و اسماعیل آن را با جنازه های مقتولین پُر کرد. ^{۱۰} سپس اسماعیل تمام مردمی را که در مصفه بودند و نبوزرادان، قوماندان قوای بابل، آن ها را به دست جدلیا سپرده بود، همراه با دختران پادشاه اسیر گرفت و رهسپار سرزمین عمونیان شد.

^{۱۱} اما وقتی یوحانان (پسر قاریح) و سایر فرماندهان نظامی از جنایت اسماعیل خبر شدند، ^{۱۲} با تمام افراد خود برای جنگ با اسماعیل رفتند و در کنار حوض بزرگ، واقع در جبعون به او رسیدند. ^{۱۳} اسیران

او می فرستیم، اطاعت می کنیم، چون می دانیم که اگر از او امر او پیروی نمائیم، خوبی و خوشی می بینیم.»

جواب خدا به دعای ارمیا

۷ ده روز بعد کلام خداوند برای ارمیا آمد. ۸ آنگاه او یوحانان و تمام سرکردگان نظامی و خورد و بزرگ مردم را فرا خوانده ۹ به آن ها گفت که خداوند، خدای اسرائیل که مرا پیش او فرستادید تا عرض شما را به پیشگاهش تقدیم کنم، چنین می فرماید: ۱۰ «اگر شما در این سرزمین بمانید، من شما را استوار و پایدار می سازم و دیگر شما را ریشه کن و پاشان نمی کنم، زیرا از مصیبتی که بر سر شما آوردم محزون هستم. ۱۱ از پادشاه بابل که قبلاً می ترسیدید، دیگر هراس نکنید. بلی خداوند می فرماید که از او ترسان نباشید، زیرا من همراه شما می باشم تا شما را نجات بخشم و از دست او رهایی دهم. ۱۲ من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شما را دوباره به وطن تان پس بفرستد.

۱۳ اما اگر بخواهید که در اینجا نمانید و امر خداوند، خدای تان را بجا نیاورید، ۱۴ برای رفتن به مصر اصرار کنید و به این فکر باشید که در آنجا جنگ نیست و ترس و گرسنگی وجود ندارد، ۱۵ پس ای بازماندگان یهودا، بشنوید که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چه می فرماید: اگر قصد رفتن به مصر را دارید و می خواهید که در آنجا بمانید، ۱۶ شمشیر دشمن که شما از آن می ترسید برای هلاکت تان می آید

که با اسماعیل بودند، از دیدن یوحانان و همراهانش خوشحال شدند ۱۴ و همگی بسوی او شتافتند. ۱۵ اما اسماعیل با هشت نفر از همدستان خود توانست که به سرزمین عمونیان فرار کند.

۱۶ بعد یوحانان و همراهانش، تمام افراد نظامی، زنان، کودکان، خواجه سرایانی را که از دست اسماعیل نجات یافته بودند، ۱۷-۱۸ با خود گرفته به جیروت کمه‌ها در نزدیکی بیت لحم رفتند تا از آنجا از ترس کلدانیان به مصر بروند، زیرا اسماعیل، جدلای والی منتخب پادشاه بابل را کشته بود.

درخواست دعا از ارمیا

۴۲ بعد یوحانان، سرکردگان نظامی و تمام مردم، از خورد و بزرگ، پیش ارمیای نبی رفتند ۲ به او گفتند: «التماس می کنیم به عرض ما گوش بده و پیش خداوند، خدایت برای ما دعا کن. همانگونه که می بینی، از قوم بزرگ عدۀ کمی از ما باقی مانده است. ۳ می خواهیم که خداوند به ما نشان بدهد که کجا برویم و چه کنیم.» ۴ ارمیای نبی به آن ها گفت: «بسیار خوب، طبق تقاضای شما پیش خداوند، خدای تان دعا می کنم و هر چه خداوند بفرماید، به شما خواهم گفت و چیزی را از شما پنهان نمی کنم.» ۵ بعد آن ها به او گفتند: «خداوند بین ما شاهد راست و امین باشد و هر چه را که او بخواهد، خواه خوب باشد خواه بد، ما مطابق کلام او عمل می کنیم ۶ و از خداوند، خدای خود که ما ترا بحضور

یوحانان (پسر قاریح) و دیگر اشخاص مغرور به ارمیا گفتند: «تو دروغ می گوئی. خداوند، خدایت ترا نفرستاده است که ما را از رفتن به مصر منع کنی،^۳ بلکه باروک (پسر نیریا) ترا علیه ما تحریک کرده است تا ما در اینجا بمانیم و کلدانیان ما را بکشند و یا به بابل اسیر ببرند.»^۴ پس یوحانان و سرکردگان لشکر و مردم از امر خداوند اطاعت نکردند و نحواستند که در سرزمین یهودا بمانند.^۵ بعد یوحانان و همراهانش بازماندگان مردم یهودا را با دیگر کسانی که در سرزمین های مجاور رانده شده و سپس به یهودا برگشته بودند، با خود گرفته رهسپار مصر شدند.^۶ در این جمله مردان، زنان، کودکان، دختران پادشاه و همه کسانی که نبوزرادان، قوماندان قوای بابل، به دست جدلیا سپرده بود، دیده می شدند. ارمیا و باروک را هم با خود بردند.^۷ به این ترتیب، آن ها از امر خداوند اطاعت نکردند و به مصر رفتند و در شهر تَحْفَنحِیس وارد شدند.

^۸ آنگاه در تَحْفَنحِیس کلام خداوند برای ارمیا آمد و فرمود: ^۹ «چند سنگ بزرگ را بگیر و در زیر سنگفرش پیشروی دروازه قصر فرعون در تَحْفَنحِیس پنهان کن^{۱۰} و به مردم بگو که من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، بنده خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل را می آورم. او تخت خود را بر سنگهایی که در اینجا پنهان کرده ام قرار می دهد و سایبان شاهانه خود را بالای آن ها برپا می کند.^{۱۱} او سرزمین مصر را ویران می سازد و کسانی را که محکوم به مرگ اند می کشد، آنهایی

و قحطی که از آن اینقدر وحشت دارید دامنگیر تان می شود و همه تان را در آنجا نابود می کند.^{۱۲} همه کسانی که قصد دارند به مصر بروند و در آنجا زندگی کنند، در اثر جنگ و قحطی و مرض می میرند و هیچیک از آن ها از بلائی که بر سرشان می آورم زنده نمی ماند.»

^{۱۸} خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می فرماید: «همانطوری که خشم و غضب خود را بر اهالی شهر اورشلیم ریختم، بر شما هم که اگر به مصر بروید، می ریزم. و شما مورد نفرین و نفرت مردم قرار می گیرید و شما را دشنام می دهند و ناسزا می گویند و دیگر روی این سرزمین را نمی بینید.»^{۱۹} ای بازماندگان یهودا، خداوند به شما گفته است که به مصر نروید و من هم به شما هشدار لازم را دادم^{۲۰} و گوشزد نمودم که اگر به مصر بروید، اشتباه بزرگی می کنید. شما خود تان مرا فرستادید که به پیشگاه خداوند، خدای تان برای شما دعا کنم و هر چیزی خداوند بخواهد شما از آن اطاعت می کنید.^{۲۱} من امروز همه چیز را به شما گفتم، اما شما امر خداوند، خدای تان را بجا نمی آورید.^{۲۲} اما بدانید که اگر بخواهید به مصر بروید، در آنجا در اثر جنگ و قحطی و مرض هلاک می شوید.

ارمیا را به مصر می برند

بعد از آنکه ارمیا پیام خداوند، خدای آن ها را موبمو برای مردم بیان کرد،^۲ عَزْرِیا (پسر هوشعیا) و

گرفته بودند برنگشتند و به پرستش خدایان دیگر ادامه دادند. ^۶ از همین جهت، آتش خشم من برافروخته شد و بر شهرهای یهودا و جاده های اورشلیم ریخت و طوری که امروز می بینید، همه جا را ویران کرد.»

^۷ خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می فرماید: «چرا به خود ضرر می رسانید؟ چرا مرد و زن و کودکان و اطفال شیرخوار بازماندگان یهودا را از بین می برید و نمی گذارید که کسی از شما باقی بماند؟ ^۸ شما در سرزمین مصر برای خدایان دیگر قربانی می کنید. با این کار زشت تان مرا خشمگین می سازید و ادار می کنید که شما را از بین ببرم. پیش مردم جهان مسخره و رسوا سازم. ^۹ آیا جنایات اجداد تان را فراموش کرده اید؟ آیا گناہانی را که پادشاهان، زنهای شان و خود تان در سرزمین یهودا و جاده های اورشلیم مرتکب شده اید بیاد ندارید؟ ^{۱۰} شما هیچگاهی از کارهای بد تان پشیمان نبوده و از من نترسیده اید و از شریعت و احکامی که به پدران تان دادم پیروی نکرده اید.

^{۱۱} بنابراین، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می فرماید: من در خشم خود ضد شما قرار گرفته ام تا تمامی قوم یهودا را نابود کنم. ^{۱۲} بازماندگان یهودا را که می خواهند به مصر بروند و در آنجا بمانند، هلاک می سازم هر یک از آن ها، از خورد تا بزرگ، با شمشیر و در اثر قحطی می میرد مورد لعنت و نفرت مردم قرار می گیرند و همگی از دیدن

را که مستوجب اسارت هستند، اسیر می برد و آن عده ای را که باید با شمشیر کشته شوند، به قتل می رساند. ^{۱۲} آتشی را در بتخانه مصر می افروزد و بتها را می سوزاند و یا به غنیمت می برد. همانطوری که چوپان شبشها را یکه یکه از لباس خود می چیند، پادشاه بابل هم سرزمین مصر را از همه چیز هایش پاک و خالی می کند و فاتحانه به وطن خود بر می گردد. ^{۱۳} استونهای مقدس بیت شمس را می شکند و بتخانه ها را آتش می زند.»

پیام خداوند به یهودیان مقیم مصر

۴۴ خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل در مورد یهودیانی که در مصر، یعنی در شهرهای مجدل، تحفنجیس، ممفیس و در قسمت جنوبی آن کشور زندگی می کردند، به ارمیا فرمود: ^۱ «شما خود تان بچشم سر دیدید که چه بلایی را بر سر اورشلیم و تمام شهرهای یهودا آوردم که هنوز هم ویران و غیر مسکون هستند، ^۲ زیرا آن ها مرتکب کارهای زشت شدند و خدایانی را می پرستیدند که نه خود شان می شناختند و نه اجداد شان، و برای آن ها قربانی تقدیم می کردند، بنابراین، آتش خشم مرا به هیجان آوردند. ^۳ با اینکه همیشه بندگان خود، انبیاء را فرستادم و از آن ها خواہش کردند که از کارهای شرم آور و نفرت انگیز خود دست بکشند، ^۴ اما آن ها به سخنان شان گوش ندادند و توجہی نکردند. از راه بدی که در پیش

وضع بد آن‌ها دچار وحشت می‌شوند. ^{۱۳} همانطوری که اهالی اورشلیم را با شمشیر و قحطی و مرض از بین بردم، یهودیانی را که در سرزمین مصر زندگی می‌کنند هم به جزا می‌رسانم. ^{۱۴} از آن‌ها هیچ کسی باقی نمی‌ماند که بگریزد و یا به سرزمین یهودا باز گردد. بغیر از چند نفر فراری، هیچیک نمی‌تواند به یهودا که اینقدر آرزومندش هستند، بازگردد.»

^{۱۵} آنگاه تمام مردانی که می‌دانستند زنهای شان برای خدایان دیگر هدیه تقدیم می‌کنند، زنهای دیگر که در آنجا حاضر بودند و گروه بزرگ مردمی که در فتروس، واقع در مصر، زندگی می‌کردند به ارمیا گفتند: ^{۱۶} «ما به سخنانی که تو می‌گویی از جانب خداوند است، گوش نمی‌دهیم، بلکه هر چه که دل ما بخواهد می‌کنیم. همانطوری که خود ما، اجداد ما، پادشاهان و بزرگان ما در سرزمین یهودا و جاده‌های اورشلیم مراسم قربانی را انجام می‌دادیم، ما برای ملکهٔ آسمان هدیه می‌بریم و نوشیدنی و خوشبوئی می‌ریزیم. زیرا در آن وقت ما همه خوراک فراوان داشتیم، از تمام چیزهای خوب برخوردار بودیم و غم و مصیبت را نمی‌دیدیم. ^{۱۸} اما از روزی که از ریختن خوشبوئی و نوشیدنی برای ملکهٔ آسمان دست کشیدیم، همه چیز را از دست دادیم و با شمشیر و قحطی هلاک می‌شویم.» ^{۱۹} زن‌ها هم گفتند: «آیا فکر می‌کنی که ما بدون اطلاع شوهران خود برای ملکهٔ آسمان هدیه‌های ریختنی و نوشیدنی تقدیم می‌کردیم و کلچه‌های شیرین به شکل خودش می‌پختیم؟»

^{۲۰} آنگاه ارمیا به مردان و زنانی که این جواب را به او دادند، گفت: ^{۲۱} «شما و پدران تان، پادشاهان و بزرگان تان و مردم سرزمین تان که در شهرهای یهودا و جاده‌های اورشلیم قربانی تقدیم می‌کردید، آیا خیال می‌کنید که خداوند نمی‌دانست و از کارهای شما خبر نداشت؟ ^{۲۲} او دیگر نمی‌توانست اعمال زشت و قبیح شما را تحمل کند، بنابراین، چنانچه می‌بینید، سرزمین تان را ویران کرد و تا به امروز غیر مسکون باقی مانده است. ^{۲۳} بخاطر اینکه شما برای خدایان دیگر هدیه تقدیم می‌کردید، در برابر خداوند گناه ورزیدید، از امر او اطاعت نمودید و مطابق قوانین او رفتار نکردید، این بلاها را که می‌بینید، بر سر شما آورده است.»

^{۲۴-۲۵} ارمیا به سخنان خود ادامه داده به تمام مردان و زنان گفت که به کلام خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل گوش بدهند که می‌فرماید: «ای یهودیانی که در سرزمین مصر بسر می‌برید، شما و زنهای تان تصمیم گرفته‌اید که همیشه ملکهٔ آسمان را بپرستید و برایش هدیه تقدیم کنید و شما به هر چیزی که گفتید جامهٔ عمل پوشانیدید. بسیار خوب، بروید و نذر تان را ادا کنید! ^{۲۶} اما ای یهودیانی که در سرزمین مصر زندگی می‌کنید، به سخنان من گوش بدهید. بنام باعظمت خود قسم می‌خورم که بعد از این اجازه نمی‌دهم کسی با به‌کار بردن اسم من دعا کند یا بگوید: «به حیات خداوند متعال قسم است.» ^{۲۷} من همیشه مراقب شما می‌باشم

بلائی را بر سر تمام بشر می آورم، ولی ترا در هر جائی که باشی از خطر حفظ می کنم در امان خود نگاه می دارم.»

شکست مصر

۴۶ خداوند در مورد اقوام مختلف به ارمیا گفت: ^۲ و اولین آن ها در مورد مصر بود. در سال چهارم سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، هنگامی که لشکر نکو، پادشاه مصر، در جنگ کرکمیش در کنار دریای فرات از قوای نبوکدنصر، پادشاه بابل، شکست خورد، خداوند راجع به فرعون و سپاه مصر چنین فرمود:

^۳ «سپرها را بردارید و به میدان جنگ بروید! ^۴ اسپها را زین کنید و سوار شوید! کلاخود را بر سر بگذارید و در صف جا بگیرید. نیزه ها را تیز کنید و زره ببوشید. ^۵ خداوند می گوید: اما چه می بینم؟ آن ها وحشت زده عقب نشینی می کنند. جنگجویان آن ها شکست خورده و در حال فرار هستند. به عقب نگاه نمی کنند و ترس از هر طرف آن ها را احاطه کرده است! ^۶ چابکترین آن ها قادر به فرار نیستند و قویترین آن ها نمی توانند بگریزند. در شمال، در کنار دریای فرات می لغزند و می افتند.

^۷ آن کیست که برخاسته است و مانند دریای نیل، که وقتی طغیان می کند، آبش بالا می آید و زمینهای اطراف را فرا می گیرد؟ ^۸ این مصر است که مثل دریای نیل طغیان کرده است و می گوید: می خواهم متلاطم شوم روی زمین را

نه به این خاطر که به شما خوبی کنم، بلکه می خواهم بلائی را بر سر تان نازل و همه شما را که در سرزمین مصر ساکن هستید با شمشیر و قحطی نابود سازم و احدی را زنده نگذارم. ^{۲۸} آنگاه برای آن عده کمی که از این بلاها جان سالم بدر می برند و از مصر به سرزمین یهودا عودت می کنند، معلوم می شود که حرف چه کسی راست است، از من یا از آن ها! ^{۲۹} برای اینکه شما بدانید که من خداوند، شما را در همین جا مجازات می کنم این علامت را می دهم: ^{۳۰} همان طوری که صدقیا، پادشاه یهودا را به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل سپردم، حُفرع، پادشاه مصر را هم به دست دشمنانش که تشنه خوش هستند، تسلیم می کنم.»

وعده خداوند به باروک

۴۵ در سال چهارم سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، باروک همه سخنانی را که ارمیا برای او بیان کرد در طومار نوشت. ^۲ بعد ارمیا به او گفت خداوند، خدای اسرائیل می فرماید: ^۳ «تو گفستی: وای بر من! خداوند به غم و درد من افزوده است. شب و روز آه و ناله می کنم، خسته شده ام و آرام و قرار ندارم.» ^۴ ولی خداوند می فرماید: «من همه چیزی را که بنا کرده ام ویران می کنم و هر چه را که کاشته ام با تمام این سرزمین ریشه کن می سازم. ^۵ با این حال، تو باز هم در آرزوی چیزهای بزرگ هستی؟ آن ها را طلب منما. زیرا خداوند می فرماید: من

می‌کند.»^{۱۷} به فرعون، پادشاه مصر یک نام نوبدهید. او را «هالک» بنامید چونکه فرصت را از دست داده است.»

^{۱۸} خداوند قادر مطلق که پادشاه کائنات است می‌فرماید: «به حیات خود قسم می‌خورم که شخص نیرومندی را برای حمله می‌فرستم. او مثل کوه تابور که بلندترین کوههای آن ناحیه است و مانند کوه کرم‌ل که در کنار بحر سربلک کشیده و با عظمت است، می‌باشد. ^{۱۹} ای مردم مصر، سامان و لوازم تان را جمع کنید و برای تبعید آماده شوید، زیرا شهر ممفیس خراب می‌شود و به ویرانه و جای غیر مسکون تبدیل می‌گردد. ^{۲۰} مصر مثل یک گوسالهٔ خوشنما است، اما مگسی از شمال، بر او هجوم می‌آورد. ^{۲۱} حتی عساکر اجیر آن‌ها مانند گوساله‌های ناتوان تاب مقاومت را نداشته فرار می‌کند، زیرا روزگار مصیبت و مجازات شان رسیده است. ^{۲۲} مصر مثل مار صدا بر می‌آورد و خزیده فرار می‌کند، چونکه دشمنان با قدرت تمام می‌آیند و مانند چوب شکنی که درختان را می‌برند، با تیشهٔ خود ریشهٔ حیات آن‌ها را قطع می‌کنند. ^{۲۳} جنگلهای انبوه و غیر قابل نفوذ آن‌ها را از بین می‌برند، زیرا تعداد آن‌ها مثل خیل ملخ بی‌شمار است. ^{۲۴} اهالی مصر سرافکنده و رسوا می‌شوند و مردمی از جانب شمال آن‌ها را مغلوب می‌کنند.»

^{۲۵} خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می‌فرماید: «بدانید که من آمون (خدای تیس) را همراه با فرعون، مصر، بتها، پادشاهان و همه کسانی را که به پادشاه

پوشانم و شهرها را با ساکنین آن‌ها نابود سازم. ^۹ پس ای اسپها براه بیفتید، ای عراده‌ها حرکت کنید و ای جنگ آوران آماده شوید؛ مردان حبشه و قوت را با سپرها و سربازان لودی را با کمانهای شان بفرستید.»

^{۱۰} امروز، روز خداوند، خدای قادر مطلق است و خداوند می‌خواهد که از دشمنان انتقام بگیرد. شمشیر او آنقدر می‌کشد تا سیر شود و از خون شان مست گردد. زیرا امروز خداوند قادر مطلق، در شمال، در کنار دریای فرات مراسم قربانی را برپا می‌کند. ^{۱۱} ای باکره دختر مصر به جستجوی دوا و دارو به جلعاد برو، اما دوا و درمان فایده‌ای ندارد و ترا درمان نمی‌کند. ^{۱۲} مردم جهان از رسوائی تو خبر شده‌اند و گریه و فریاد تو روی زمین را پُر کرده است، زیرا جنگجویان تو می‌لغزند و بر یکدیگر می‌افتند.

لشکرکشی پادشاه بابل به مصر

^{۱۳} بعد خداوند در مورد آمدن نبوکدنصر، پادشاه بابل، به ارمیا چنین فرمود:

^{۱۴} «در مصر اعلام کنید و به مجدل، ممفیس و تحفنجیس خبر بدهید و بگوئید: به پایاستید و آماده شوید، زیرا اطرافیان تان با شمشیر هلاک می‌شوند. ^{۱۵} چرا خدای تان، آپیس افتاده است و بر نمی‌خیزد؟ بخاطری که خداوند او را به زمین کوبیده است. ^{۱۶} سپاه شما لغزیدند و افتادند و به یکدیگر گفتند: «بیائید که پیش قوم و به زادگاه خود برگردیم، زیرا شمشیر کشندهٔ دشمن ما را نابود

خود بر نمی گردند، زیرا همه بیچاره و درمانده می باشند.^۴ روز آن رسیده است که تمام فلسطینی ها با مددگاران شان که در صور و صیدون هستند، نابود شوند و همچنین من، خداوند، فلسطینیانی را که از سواحل کریت آمده اند نیز از بین می برم.^۵ مصیبت بزرگی بر شهرهای غزه و آشقلون می آید. تا چه وقت بازماندگان فلسطینی ماتم می گیرند؟^۶ فریاد می زنید: «ای شمشیر خداوند، چه وقت آرام می گیری؟ به غلاف خود برگرد و آسوده و راحت باش.»^۷ اما چون خداوند آن را مأمور کرده است، چطور می تواند آرام گیرد؟ شمشیر او باید آشقلون و شهرهای ساحلی را نابود سازد.»

پیام خداوند به موآب

۴۸ خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، در مورد موآب چنین می فرماید:

«افسوس بحال مردم نیو، زیرا شهر شان ویران شده است. قریهٔ تایم تسخیر شد و قلعه هایش را خراب کردند.^۱ شان و شوکت موآب از بین رفت. مردم در جشبون نقشهٔ ویرانی آن را کشیدند و گفتند: «بیانید این قوم را ریشه کن سازیم!» تو هم ای شهر مدمین، در خاموشی مطلق فرو می روی، زیرا باشندگان را شمشیر، پراکنده می سازد.^۲ مردم حورونایم فریاد می زنند: «نابودی! شکست بزرگی!»^۳ موآب از بین رفت! فراریان در حالیکه زارزار گریه می کنند، بر فراز

مصر اتکاء می نمایند، مجازات می کنم.^۴ آن ها را به دست نوکدنصر، پادشاه بابل و سپاه او و به دست کسانی که تشنهٔ خون شان هستند، می سپارم. اما بعد از زمانی، مصر مانند سابق آباد و قابل سکونت می شود. خداوند فرموده است.

خداوند قوم اسرائیل را حفظ می کند

۲۷ اما ای بندهٔ من یعقوب و ای قوم اسرائیل، نترسید و هراسان نباشید، زیرا من شما و فرزندان تان را از دورترین جاهای روی زمین و از اسارت نجات می دهم و دوباره می آورم تا در وطن تان به آرامی و آسودگی زندگی کنید و از هیچ کسی نترسید.^{۲۸} خداوند می فرماید: ای بندهٔ من یعقوب نترس، زیرا که من همراه تو هستم و همه اقوامی که شما را در بین شان پراکنده ساختم، سر به نیست می شوند. شما را از بین نمی برم، اما بدون مجازات هم نمی گذارم.»

پیام خداوند به فلسطینی ها

۴۷ پیش از حملهٔ فرعون به غزه، خداوند در مورد فلسطینی ها به ارمیای نبی فرمود:

۲ «بینید، سیلی از جانب شمال جاریست. مثل دریای متلاطم طغیان کرده است و می آید تا آن سرزمین را با شهرها و باشندگانش از بین ببرد. تمام مردم فریاد می زنند و گریه و ناله می کنند.^۳ با شنیدن صدای سُم اسپها و غریو عراده ها و آواز چرخهای آن ها، پدران فرار می کنند و برای نجات فرزندان

تپه‌های لُوحیت می‌روند و از سرازیری حورونایم فریاد غم و اندوه بگوش می‌رسد. ^۶ «بگریزید! خود را از خطر نجات بدهید و در بیابان پناه ببرید!» ^۷ تو ای موآب، به قدرت و ثروت اتکاء کردی، بنابراین، دشمن ترا تسخیر می‌کند. خدایت، کموش هم با کاهنان و بزرگانش تبعید می‌شوند. ^۸ تمام شهرها ویران می‌گردند و هیچیک در امان نمی‌ماند. وادی و دشت همه خراب می‌شوند، زیرا من، خداوند، اراده کرده‌ام. ^۹ نمک برای خراب کردن مزرعه‌های موآب بگذارید، زیرا بزودی ویران می‌شود. شهرهایش خراب و غیر مسکون می‌گردند.»

^{۱۰} (لعنت بر آن کسی که در کارهای خداوند غفلت ورزد و شمشیر خود را به خون رنگین نسازد.)

^{۱۱} «موآب از ابتدا آرام و آسوده بوده و هرگز به تبعید نرفته است. او مانند شراب دست نخورده‌ای است که از یک ظرف به ظرف دیگر ریخته نشده، به همین دلیل طعم و بوی آن تغییر نکرده است. ^{۱۲} اما زمانی می‌رسد که من کسانی را می‌فرستم تا او را بر زمین بریزند، ظروف او را خالی کرده و حُمهایش را ذره ذره کنند. ^{۱۳} آنگاه موآب از داشتن خدای خود، کموش خجل می‌شود، مثلیکه قوم اسرائیل از وجود بت خود در بیت نیل شرم‌نده و سرافکنده شدند. ^{۱۴} چطور می‌توانید بگوئید: «ما مردم قهرمان و جنگجویان شجاع هستیم؟» ^{۱۵} موآب و شهرهایش ویران می‌شوند و بهترین جوانانش بقتل می‌رسند. پادشاه

که نامش خداوند قادر مطلق است چنین می‌گوید: ^{۱۶} «بلا و مصیبت بزودی بر سر موآب می‌آید و زمان نابودی اش به سرعت فرا می‌رسد. ^{۱۷} ای دوستان و همسایگان موآب و ای همه کسانی که با نام او آشنا هستید، برایش ماتم کنید و بگوئید: «قدرت و بزرگی او چگونه درهم شکست.»

^{۱۸} ای باشندگان دیبون، از جایگاه جلالت فرود آی و بر زمین خشک بنشین، زیرا غارتگران موآب بر تو هجوم می‌آورند و قلعه‌هایت را ویران می‌کنند. ^{۱۹} شما هم ای ساکنین عروعر، بر سر راه بایستید و تماشا کنید. از مردان و زنانی که فرار می‌کنند بپرسید که چه واقعه شده است. ^{۲۰} بگوئید که موآب خجل شده و شکست خورده است. گریه‌کنان و با فریاد در کنار دریای آرثون بگوئید که موآب خراب و ویران شده است.

^{۲۱} زمان مجازات مردمی که در دشتها و شهرهای حولون، یهصه، میفاعت، ^{۲۲} دیبون، نیبو، بیت دِبلاتایم، ^{۲۳} قریهٔ تایم، بیت جامول، بیت معون، ^{۲۴} قریوت، بُزره و تمام شهرهای دور و نزدیک موآب زندگی می‌کنند، رسیده است.»

^{۲۵} خداوند می‌فرماید: «قدرت موآب از بین می‌رود و بازویش می‌شکند. ^{۲۶} موآب را مست سازید، زیرا علیه من تمرد کرده است. بگذارید که در قی خود غوطه بخورد و رسوا و مسخره شود. ^{۲۷} ای موآب، بیاد داری که چطور قوم اسرائیل را مسخره می‌کردی؟ با آن‌ها چنان رفتار می‌کردی که گوئی با دزدان

رفت. ^{۳۷} همگی از غم و غصه موی سر و ریش خود را کردند، دستهای خود را خراشیدند و لباس ماتم پوشیدند. ^{۳۸} از سر بامهای خانه ها و میدانهای موآب صدای گریه و ماتم بگوش می رسد، زیرا من موآب را مانند ظرف بیکاره ای شکسته و ذره ذره کرده ام. خداوند فرموده است. ^{۳۹} ببینید چگونه ویران شده است و چگونه ناله می کند. موآب رسوا و مایه خنده و تمسخر و وحشت همسایگان خود شده است.»

^{۴۰} خداوند می فرماید: «قومی مانند عقابی با بالهای گشوده بر موآب فرود می آید. ^{۴۱} شهرهایش را تصرف می کند و قلعه هایش را ویران می سازد. در آن روز حال جنگجویان موآب به حال زنی می ماند که درد زایمان می کشد. ^{۴۲} از قوم موآب دیگر نام و نشانی باقی نمی ماند، زیرا در برابر من کبر و غرور نشان داد. ^{۴۳} ای مردم موآب، وحشت و چاه و دام در سر راه تان قرار دارد. خداوند فرموده است. ^{۴۴} هر کسی که از دست وحشت بگریزد، در چاه می افتد و هر کسی که خود را از چاه نجات بدهد در دام گرفتار می شود، زیرا من روزی را برای مجازات موآب تعیین کرده ام. این گفته خداوند است. ^{۴۵} فراریان خسته و درمانده به جشون پناه می برند، اما شهر جشون که زمانی سیحون پادشاه بر آن حکومت می کرد، در شعله های آتش می سوزد. ^{۴۶} وای بر حال قوم موآب! پیروان کموش هلاک شدند و دختران و پسران شان به اسارت برده شده اند.

دستگیر شده اند. ^{۲۸} ای ساکنین موآب، شهرهای تان را ترک کنید، در بین صخره ها زندگی کنید و مانند فاخته ها که در شکاف سنگها آشیانه می سازند، در مغاره ها بسر برید.

^{۲۹} موآب بسیار مغرور است و از غرور و هوای بلند و تکبر و خودبینی او همگی خیر دارند. ^{۳۰} من، خداوند از غرور و فخرهای بیجا و کارهای بیهوده او شنیده ام، ^{۳۱} بنابراین، برای موآب گریه می کنم و برای مردم قیرحازس ماتم می گیرم. ^{۳۲} زیادتر از آنچه که برای مردم یعزیر گریستم، برای شما ای ساکنین سبمه، گریه می کنم. شاخه های تاک شهر سبمه تا به بحیره مرده و تا به یعزیر می رسید، اما حالا بر میوه های تابستانی و انگورهایت غارتگران هجوم آورده اند. ^{۳۳} صدای خوشی و سرور از سرزمین حاصلخیز موآب بگوش نمی رسد. از چرخشت ها دیگر شراب بیرون نمی آید و کسی انگور را با خوشحالی نخواهد فشرد. فریادی که شنیده می شود، فریاد خوشی نیست.

^{۳۴} مردم جشون و آلعاله فریاد می زنند و فریاد شان تا یاهز، صوغر، حورونایم و عجلت شلیشه شنیده می شود. حتی جویهای زمیم هم خشک شده اند. ^{۳۵} من در موآب به زندگی کسانی که در بتخانه ها برای بتهای خود قربانی می کنند و خوشبوئی می سوزانند، خاتمه می دهم. ^{۳۶} دلم برای موآب و قیرحازس همچون نی ناله می کند، زیرا تمام ثروتی را که به دست آورده بودند، از بین

رانده و پراکنده می سازند و کسی باقی نمی ماند تا فراریان را دوباره جمع کند.
 ۶ ولی بعداً سعادت عمونیان را دوباره برای شان بر می گردانم. خداوند فرموده است.»

پیام خداوند به ادومیان

۷ خداوند قادر مطلق در مورد ادومیان چنین می فرماید: «آیا حکمت و دانش از تیمان رخت بر بسته است؟ آیا خردمندان حس قضاوت خود را از دست داده اند و دیگر از دانش بهره ای ندارند؟^۸ ای اهالی ددان، برگردید. فرار کنید و پنهان شوید، زیرا وقت آن رسیده است که بلای زمان عیسو را بر آن ها بیاورم و آن ها را مجازات کنم.^۹ کسانی که انگور می چینند، بعضی از خوشه های آن را بجا می گذارند و دزدان هم وقتی که در شب می آیند، تنها چیزی را که می خواهند، می برند.^{۱۰} اولی من برای اولاده عیسو هیچ چیزی را بجا نمی گذارم. جاهای مخفی آن ها را آشکار می سازم تا دیگر جایی برای مخفی شدن نداشته باشند. فرزندان، وابستگان و همسایگان شان را از بین می برم.»^{۱۱} اما از یتیمان آن ها نگاهداری می کنم و بیوه زنان شان می توانند به من اعتماد کنند.»

۱۲ خداوند می فرماید: «حتی آنهایی که سزاوار جزا نیستند و نباید از جام مجازات بنوشند، بازهم بدون مجازات نمی مانند. شما را هم بی سزا نمی گذارم و باید از آن جام بنوشید،^{۱۳} زیرا خداوند می فرماید: من به ذات خود قسم خورده ام که شهر

۱۴۷ اما با اینهم من، خداوند، در روزهای آخر سعادت از دست رفته موآب را اعاده می کنم.» در اینجا پیشگویی در باره موآب ختم می شود.

پیام خداوند به عمونی ها

۴۹ خداوند در باره عمونیان چنین می فرماید: «کجاست قوم اسرائیل؟ آیا از آن ها کسی نمانده است که از خاک خود دفاع کند؟ چرا مردمی که خدای مولک را می پرستند شهرهای جاد را به تصرف خود آورده اند و قوم ایشان در شهرهایش ساکن شده اند؟^۱ بنابراین خداوند می فرماید: روزی می رسد که زنگ خطر جنگ از ربه، مرکز عمون به صدا می آید و آنجا به یک توده خاک تبدیل می شود. دهات و آبادی هایش در آتش می سوزند و قوم اسرائیل می آیند و ملک و دارائی خود را از کسانی که آن را غصب کرده بودند، دوباره به دست می آورند. این گفته خداوند است.^۲ ای مردم حشبون، گریه و ناله را سر دهید، زیرا عای ویران شده است! ای دختران ربه، شیون کنید و لباس ماتم بپوشید. پریشان و افسرده به هر طرف بدوید، زیرا بت مولک را با کاهنان و بزرگاننش به اسارت بردند.^۳ ای مردم بی وفا، شما به قدرت و نیروی خود فخر می کنید و به دارائی و ثروت تان می نازید و می گوئید: «کسی بر ما حمله نمی کند.»^۴ اما بدانید که من، خداوند قادر مطلق، از هر طرف ترس و وحشت را در بین شما می فرستم. اقوام همجوار، شما را از کشور تان بیرون

بُزره ویران شود و مورد تمسخر و نفرین مردم قرار گیرد. همه از دیدن وضع بد آن وحشت کنند و تمام دهات اطراف آن برای همیشه ویران باقی بمانند.»^{۱۴}

این خبر از جانب خداوند برای من رسید: «قاصدی را با این پیام پیش اقوام فرستاده ام: همگی جمع شوید و برای جنگ علیه ادوم آماده گردید.^{۱۵} من ادوم را در پیش اقوام جهان کوچک و حقیر می سازم. ^{۱۶} ای ادوم که در شگاف صخره ها و بر کوهها واقع هستی، هیبت و غرورت ترا فریب داده است. اگر مانند عقاب آشیانه ات را بر بلندترین قله کوه بسازی، ترا از آنجا پائین می آورم. این گفته خداوند است.

پیام خداوند به دمشق

^{۲۳} خداوند در مورد دمشق چنین می فرماید: «مردم شهرهای حمات و ارفاد غمگین و پریشان اند، زیرا خبر بدی برای شان رسیده است. دل شان از ترس می لرزد و مانند بحر متلاطم، آشفته و بی قرار هستند. ^{۲۴} اهالی دمشق بیحال گشته و از ترس فرار می کنند و مثل زنی که در حال زایمان باشد در وحشت و اضطراب بسر می برند. ^{۲۵} چگونه این شهر معروف و با نشاط متروک شده است! ^{۲۶} در آن روز جوانانش در جاده ها کشته می شوند و تمام عساکرش تلف می گردند. ^{۲۷} دیوارهای دمشق را آتش می زنم و قلعه های مستحکم بنهد را می سوزانم.»

پیام خداوند به قیدار و حاصور

^{۲۸} خداوند در مورد قیدار و نواحی مربوط حاصور که به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل مغلوب شدند، چنین می فرماید: «بر مردم قیدار حمله ببرید و قبیله ای را که در مشرق زمین سکونت دارند، از بین ببرید! ^{۲۹} خیمه ها را با پرده ها و گله ها و رمه های شان تاراج

^{۱۷} وضع ادوم وحشت آور می گردد و هر کسی که از آنجا بگذرد و حال بد آن را ببیند، حیرت می کند و به وحشت می افتد. ^{۱۸} همانطوری که سدوم و عموره و شهرهای اطراف آن ویران شدند، ادوم هم غیر مسکون شده کسی در آن زندگی نمی کند. خداوند فرموده است. ^{۱۹} مثل شیری که از جنگلهای انبوه اُردن در چراگاه بر گوسفندان حمله می کند، من هم ناگهان بر مردم ادوم هجوم می آورم. آن ها را از سرزمین شان بیرون می رانم و آنگاه هر کسی را که بخواهم تعیین می کنم تا بر آن ها حکومت نماید. چه کسی می تواند مثل من باشد؟ کدام رهبر می تواند با من مخالفت کند؟ ^{۲۰} بنابراین، نقشه ای که برای مردم ادوم و ساکنین تیمان کشیده ام اینست: کودکان شان ربوده می شوند و سرنوشت شوم آن ها

^{۱۴} این خبر از جانب خداوند برای من رسید: «قاصدی را با این پیام پیش اقوام فرستاده ام: همگی جمع شوید و برای جنگ علیه ادوم آماده گردید. ^{۱۵} من ادوم را در پیش اقوام جهان کوچک و حقیر می سازم. ^{۱۶} ای ادوم که در شگاف صخره ها و بر کوهها واقع هستی، هیبت و غرورت ترا فریب داده است. اگر مانند عقاب آشیانه ات را بر بلندترین قله کوه بسازی، ترا از آنجا پائین می آورم. این گفته خداوند است.

^{۱۷} وضع ادوم وحشت آور می گردد و هر کسی که از آنجا بگذرد و حال بد آن را ببیند، حیرت می کند و به وحشت می افتد. ^{۱۸} همانطوری که سدوم و عموره و شهرهای اطراف آن ویران شدند، ادوم هم غیر مسکون شده کسی در آن زندگی نمی کند. خداوند فرموده است. ^{۱۹} مثل شیری که از جنگلهای انبوه اُردن در چراگاه بر گوسفندان حمله می کند، من هم ناگهان بر مردم ادوم هجوم می آورم. آن ها را از سرزمین شان بیرون می رانم و آنگاه هر کسی را که بخواهم تعیین می کنم تا بر آن ها حکومت نماید. چه کسی می تواند مثل من باشد؟ کدام رهبر می تواند با من مخالفت کند؟ ^{۲۰} بنابراین، نقشه ای که برای مردم ادوم و ساکنین تیمان کشیده ام اینست: کودکان شان ربوده می شوند و سرنوشت شوم آن ها

می فرماید که آنگاه تخت سلطنت خود را در عیلام برقرار می کنم و پادشاهان و بزرگانش را از بین می برم.^{۳۹} اما در آینده، عیلام را دوباره کامگار سعادتمند می سازم. این گفته خداوند است.»

پیام خداوند به بابل

خداوند در مورد بابل و سرزمین کلدانیان به ارمیای نبی چنین فرمود:

«به همه اقوام خبر بدهید؛ علمی را برافزاید و آشکارا اعلام کنید و بگوئید که بابل سقوط کرد. بت بل خجل می شود و بت مرو دک و سایر بت های بابل شرمند و رسوا می گردند،^۳ زیرا قومی از جانب شمال بر بابل می تازد. آن را ویران و غیر مسکون ساخته انسان و حیوان از آنجا می گریزد.»

بازگشت قوم اسرائیل

خداوند می فرماید: «در آن ایام و در آن زمان، مردم اسرائیل و یهودا گریه کنان می آیند و خداوند، خدای خود را می جویند.^۵ راه سهیون را جویا می شوند بسوی آن رو می آورند. آن ها به آنجا می رسند، با من پیمان ابدی می بندند و آن پیمان هرگز فراموش نمی شود.^۴ قوم برگزیده من مانند گوسفندان گمشده هستند. رهبران شان آن ها را گمراه کردند و در بین کوهها و تپه ها سرگردان و آواره ساختند. این قوم وطن و خانه خود را فراموش کرده اند و نمی دانند که چگونه به آنجا برگردند.^۷ کسانی که آن ها را

کنید. دارائی و شترهای شان را برای خود بگیرید و فریاد بزنید: «وحشت همه جا را فرا گرفته است!»^{۳۰} خداوند می فرماید که ای ساکنین حاصور، هرچه زودتر به جاهای دور فرار کنید و در حفره ها پنهان شوید، زیرا نبوکدنصر، پادشاه بابل برای نابودی شما نقشه کشیده است.»

خداوند به پادشاه بابل فرموده است: «بر آن قومی که در رفاه و آسایش در شهرهای بی در و دیوار تنها زندگی می کند، حمله کن.^{۳۲} شترها و رمه و کله شان را به غنیمت ببر. من این مردم را که شقیقه های خود را می تراشند، پراکنده می سازم و از هر طرف مصیبت و بلا را بر سر شان می آورم. خداوند فرموده است.^{۳۳} حاصور مسکن شغالان می شود و برای همیشه ویران باقی می ماند. هیچ کسی در آن سکونت و زندگی نمی کند.»

پیام خداوند به عیلام

در آغاز سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، خداوند در مورد عیلام به ارمیا چنین فرمود: «من تمام کمانداران عیلام را از بین می برم و قدرت آن ها درهم می شکم.^{۳۶} از چهار سمت باد را می فرستم تا آن ها را به هر طرف پراکنده کند. من آن ها را به تمام کشورهای جهان آواره می سازم.^{۳۷} خداوند می گوید: کاری می کنم که مردم عیلام از دشمنان و آنتهای که قصد کشتن شان را دارند، وحشت کنند. آن ها را به مصیبت و غضب خود دچار می سازم و شمشیر را می فرستم تا همه شان را نابود کند.^{۳۸} خداوند

برآورید، چونکه بابل تسلیم شده است و حصارهایش ویران شده و دیوارهایش فرو ریخته اند، زیرا روز انتقام من است. همان بلائی را که بر سر دیگران آورد بر سر خودش می آورم.^{۱۶} نگذارید کسی در آنجا تخم بکارد و یا محصول را درو کند. همه بیگانگانی که در آنجا زندگی می کنند، باید پیش قوم خود و به وطن خود برگردند تا از دم شمشیر کشته شده دشمن در امان باشند.»

^{۱۷} خداوند می فرماید: «اسرائیل گوسفند گمشده ای بود که مورد حمله شیرها قرار گرفت. اول، پادشاه آشور دست به کشتار آن زد و بعد نبوکدنصر، پادشاه بابل، استخوانهای آنرا خرد کرد.^{۱۸} پس حالا من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، همانطوری که پادشاه آشور را مجازات کردم، پادشاه بابل و کشور او را هم مجازات خواهم کرد.^{۱۹} اما قوم اسرائیل را به ملک و وطن شان برمی گردانم تا در کشتزارهای کرمل و باشان و در کوهستانهای افرایم و جلعاد، از نعمت های فراوان من سیر و برخوردار شوند.^{۲۰} در آن ایام و زمان، گناهی در مردم اسرائیل و یهودا دیده نمی شود، زیرا من گناهان بازماندگان آن ها را می بخشم. خداوند فرموده است.»

خدا بابل را مجازات می کند

^{۲۱} خداوند می فرماید: «بر مردم یراتایم و اهالی فقوم حمله کنید و قراریکه به شما امر فرموده ام، همه را بکلی از بین ببرید.^{۲۲} نعره جنگ و فریاد شکست و

می یافتند، می کشتند و دشمنان شان به آن ها می گفتند: «ما حق داریم که با آن ها اینگونه رفتار کنیم، زیرا این مردم در برابر خداوند، چوپان واقعی، که مایه امید پدران شان بود، گناه کرده اند.»

^{۱۸} ای قوم اسرائیل، از بابل فرار کنید و از کشور کلدانیان خارج شوید. همچون بز نر که رمه را بدنال خود می کشد، پیشقدم شده دیگران را هدایت کنید،^۹ زیرا من اقوام نیرومند شمال را برمی انگیزم تا به بابل هجوم ببرند و آن را تصرف کنند. آن ها تیراندازان ماهری هستند که تیرهای شان هرگز هدف را خطا نمی کنند.^{۱۰} بابل غارت می شود و همه چیز آن را به تاراج می برند. خداوند فرموده است.

سقوط بابل

^{۱۱} ای غارتگران قوم برگزیده من، شما خوشحال هستید و بخود می بالید. مانند گوساله ای در چراگاه جست و خیز می زنید و مثل اسب شیهه می کشید،^{۱۲} اما بدانید که شهر تان خوار می شود و کشور تان تحقیر و رسوا می گردد. سرزمین بابل قدر و اهمیت خود را از دست داده به بیابان خشک و بی آب تبدیل می شود،^{۱۳} و در اثر قهر و غضب من بابل غیر مسکون شده بکلی ویران می گردد. هر کسی که از آنجا عبور کند، از دیدن وضع بد آن متحیر می شود.^{۱۴} ای کمانداران، در مقابل بابل صف آرایی کنید. همگی تیرهای تان را بسوی آن رها کنید، زیرا مردم آن در برابر من گناه ورزیده اند.^{۱۵} از هر طرف فریاد

۳۱ خداوند قادر مطلق، خدای متعال می فرماید: «ای کشور مغرور، من مخالف تو هستم، روز آن رسیده است که ترا به کیفرت برسانم. ۳۲ متکبران می لغزند و بر زمین می خورند و کسی آن ها را بر نمی دارد. در شهرهای آن آتشی را می افروزم تا همه چیزهای اطراف آن را بسوزاند.»

۳۳ خداوند قادر مطلق می فرماید: «بر مردم اسرائیل و یهودا ظلم شده است. کسانی که آن ها را اسیر گرفته اند، از نزدیک مراقب شان هستند و آن ها را رها نمی کنند. ۳۴ اما نجات دهنده آن ها که نام او خداوند قادر مطلق است، قوی و نیرومند است و به داد شان می رسد. بر روی زمین صلح و آرامش را برقرار می کند، ولی مردم بابل را بی قرار می سازد.»

۳۵ خداوند می فرماید: «شمشیری برای نابودی مردم بابل و بزرگان و دانشمندان می آید. ۳۶ همه آن ها را با انبیای کاذب و احمق و جنگجویان شان از بین می برد. ۳۷ اسپها و عراده های شان را نابود می کند و عساکر اجیر را مانند زنان بی جرأت و کمدل می سازد. دارائی و ثروت شان را به تاراج می برد! ۳۸ خشکسالی را به آن سرزمین می فرستم تا آب دریاها خشک شود، زیرا آنجا پُر از بت است و مردم دیوانه وار بتها را پرستش می کنند.»

۳۹ سرزمین بابل مسکن حیوانات وحشی و بیشه گرگها و شترمرغ ها می شود. دیگر انسانی در آن سکونت نمی کند و سالها غیر مسکون باقی می ماند. ۴۰ همانطوری

نابودی از آن سرزمین بلند است. ۳۳ چکش بابل همه جهان را ذره ذره کرد و حالا آن چکش خودش شکسته است و کشورهای جهان از دیدن آنچه که بر سر بابل آمده است، دچار هول و هراس می شوند. ۳۴ ای بابل، بدون آنکه بدانی من برایت دام نهاده بودم و در آن گرفتارت کردم، زیرا تو به مخالفت من برخاستی. ۳۵ من اسلحه خانه خود را گشوده و سلاح غضب خویش را بیرون آورده ام، زیرا من، خداوند قادر مطلق، خدای متعال در سرزمین کلدانیان کاری دارم. ۳۶ از هر گوشه جهان به جنگ بابل بیائید و انبارهای غله اش را خالی نمائید. از خودش یک توده خاک بسازید و بکلی ویرانش کنید و هیچ چیزی را برایش باقی نگذارید. ۳۷ گاوهای شان را به کشتارگاه ببرید و سر ببرید. افسوس بحال شان که زمان نابودی شان رسیده است!

۳۸ آواز فراریان و پناهندگان اسرائیل از بابل شنیده می شود که از انتقام خداوند، خدای ما و از انتقام عبادتگاه او در سهیون خبر می دهد.

۳۹ کمانداران و تیراندازان را جمع کنید و به بابل بفرستید که آن را از چهار طرف محاصره کنند تا احدی نتواند بگریزد. همان کاری را که در حق دیگران کرد در حق خودش بکنند، زیرا از روی کبر و غرور به من خداوند، که خدای مقدس اسرائیل هستم، توهین نمود. ۳۰ بنابراین، در آن روز جوانانش در جاده ها و عساکرش در میدان جنگ کشته می شوند. این گفته خداوند است.»

در آن روز بلا و مصیبت از هر طرف بر آن هجوم آورده همه چیزش را تباه می‌کند و خودش را ویران می‌سازد. ^۳ دشمنان به مردم بابل موقع نمی‌دهند که تیری رها کنند و یا خود را مسلح سازند. جوانان شان را زنده نمی‌گذارند و تمام لشکر شان را از بین می‌برند. ^۴ اجساد کشته شدگان و مجروحین در جاده‌ها دیده می‌شوند. ^۵ گرچه سرزمین اسرائیل و یهودا پُر از گناه است، اما من که خداوند قادر مطلق و خدای مقدس اسرائیل می‌باشم، آن‌ها را فراموش نکرده‌ام. ^۶ همهٔ تان از بابل فرار کنید و خود را نجات بدهید، مبادا با دیگران هلاک شوید، زیرا روز انتقام من رسیده است و باید مردم بابل را به سزای گناهان شان برسانم. ^۷ بابل در دست من مثل یک جام طلا بود که تمام اقوام جهان از شراب آن می‌نوشیدند و مست و دیوانه می‌شدند. ^۸ ولی بابل ناگهان از دست من افتاد و شکست. برایش دوا بیاورید، شاید شفا یابد. ^۹ بیگانگان مقیم آنجا گفتند: «ما خواستیم بابل را معالجه کنیم، اما نتوانستیم. پس او را بحالش بگذاریم و همه به وطن خود برگردیم. مجازات او به دست خدا است و خداوند او را از عالم بالا جزا بدهد.»

^{۱۰} خداوند می‌فرماید که قوم برگزیدهٔ من می‌گویند: «خداوند پشتیبان ما است، پس بیایید که به سهیون برویم و از کارهائی که خداوند، خدای ما کرده است اعلام نمائیم.» ^{۱۱} تیرهای تان را تیز کنید و سپرهای تان را بردارید، زیرا خداوند پادشاهان ماد را می‌فرستد تا اراده اش را

که سدوم و عموره را با همسایگان شان نابود کردم، بابل را هم از بین می‌برم و از سکنه خالی می‌سازم. خداوند فرموده است.

^{۴۱} ببینید، قوم نیرومندی از جانب شمال می‌آید. پادشاهان زیادی از نقاط دوردست زمین بر تو می‌تازند. ^{۴۲} آن‌ها مردمان ظالم و بیرحم و همه مجهز با کمان و نیزه می‌باشند. جنگجویان آن‌ها سوار بر اسب و آواز شان مانند غرش بحر است و برای جنگ تو ای بابل، می‌شتابند. ^{۴۳} وقتی خبر به پادشاه بابل برسد، پاهایش سست شده می‌افتد و مثل زنی که در حال زایمان باشد، درد می‌کشد.

^{۴۴} مانند شیری که از جنگلهای اُردن بر چراگاه گوسفندان حمله می‌آورد، من هم ناگهان بر بابل هجوم می‌آورم و مردم آن را از آنجا بیرون می‌رانم و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا چه کسی مثل من است و چه کسی می‌تواند مرا محاکمه کند؟ کدام رهبری می‌تواند به مخالفت من برخیزد؟ ^{۴۵} پس بشنوید، اینست طرح نقشه‌ای که من علیه مردم بابل کشیده‌ام: کودکان شان ربوده می‌شوند و همه به وحشت می‌افتند. ^{۴۶} از صدای سقوط بابل زمین می‌لرزد و فریاد آن بگوش تمام اقوام جهان می‌رسد.»

بابل بیشتر مجازات می‌شود

خداوند می‌فرماید: «من باد تباه کننده‌ای را بر بابل و ساکنین آن می‌آورم ^۲ و بیگانگان را می‌فرستم تا بابل را مثل خرمن بکوبند.

مثل این بتها نیست. او همه چیز را آفریده است. اسرائیل قوم خاص او می باشد و نامش خداوند قادر مطلق است.

سلاح خداوند

^{۲۰}خداوند می فرماید: «ای بابل، تو اسلحه جنگ من هستی؛ بوسیله تو اقوام و سلطنت ها را جزا می دهم. ^{۲۱}ذریعه تو اسپها را با سواران شان و عراده ها را با رانندگان شان از بین می برم. ^{۲۲}توسط تو مرد و زن، پیر و جوان و پسر و دختر را هلاک می کنم. ^{۲۳}بوسیله تو چوپانها را با رمه های شان و دهقانها را با گاوهای شان نابود می سازم و حاکمان و والیان را سر به نیست می کنم.»

سقوط بابل

^{۲۴}خداوند می فرماید: «من بابل را با مردم آن بخاطر خطای شان و کار بدی که در سهیون کردند، به پیش چشم تان به کیفر می رسانم. ^{۲۵}ای بابل، ای کوه ویرانگر، چون تو جهان را خراب کردی، بنابراین، من دشمن تو هستم. دستم را علیه تو دراز می کنم و از آن بلندی ترا بزیر می آورم و در آتش می اندازم. این گفته خداوند است. ^{۲۶}دیگر کسی از تو سنگی را برای تهداب و بنای ساختمان نمی گیرد و برای همیشه نابود می شوی. خداوند فرموده است.

^{۲۷}عَلَمی را در آن سرزمین برافرازید و آهنگ جنگ را در بین اقوام جهان بنوازید و به کشورهای دیگر خبر بدهید که برای جنگ علیه بابل آماده شوند. به سپاه

که نابودی بابل است عملی سازند، زیرا از کسانی که عبادتگاه او را بی حرمت کرده اند، انتقام می گیرد. ^{۱۲}عَلَمها را بر دیوارهای بابل بگذارید و از آن ها بخوبی مراقبت نمائید. در همه جا نگهبانان و پهره داران را بگمارید و کمین بگیرید. خداوند آنچه را که در مورد بابل فرموده بود عملی می کند.»

^{۱۳}ای سرزمینی که از بندرگاه ها و ثروت سرشار برخوردار هستی، عاقبت تو پایان رسیده و رشته حیات ات قطع شده است. ^{۱۴}خداوند قادر مطلق بذات خود قسم خورده است که بابل را با سپاه دشمن که مثل خیل ملخ بی شمار است پُر می کند و آن ها فریاد پیروزی را بر می آورند.

ستایش خداوند

^{۱۵}خداوند با دست قدرت خود زمین را آفرید، با حکمت خود کائنات را بنا نهاد و با علم و دانش خود آسمان ها را برافراشت. ^{۱۶}به فرمان او ابرها در آسمان به غرش می آیند. ابرها را از نقاط دور زمین به هوا بلند نموده برای بارش باران رعد و برق را می فرستد و باد را از محل و جایگاهش بیرون می آورد. ^{۱۷}کسانی که بتها را پرستش می کنند، احمق و نادان هستند و آنهایی که بت می سازند، خجل و شرمند می شوند، زیرا مجسمه هائی را که می سازند، بی جان هستند و اثری از حیات در آن ها نیست. ^{۱۸}آن ها بی ارزش و گمراه کننده اند و در وقتی که سازندگان شان مجازات شوند، آن ها هم از بین می روند. ^{۱۹}اما خداوند، خدای یعقوب

آرارات، مینی و آشگناز بگوئید که حمله کنند و اسبهای بی شمار را جمع کنید. ۲۸ لشکر پادشاهان ماد را با حاکمان و والیان و کشورهای تحت سلطه آن‌ها برای جنگ آماده سازید. ۲۹ بابل می لرزد، زیرا خداوند نقشه ای علیه آن دارد تا ویران و از سکنه خالی اش سازد. ۳۰ جنگجویان بابل از جنگ دست کشیده اند. در قلعه های خود مانده جرأت و نیروی خود را از دست داده اند و مانند زنان ضعیف شده اند. خانه هایش در آتش می سوزند و دروازه های شهر شکسته شده اند. ۳۱ قاصدان یکی از پی دیگری به پادشاه بابل خبر می برند که شهرش همه به تصرف دشمن درآمده است. ۳۲ راهها را بسته و نیزارها را آتش زده اند و سپاه بابل به وحشت افتاده اند. ۳۳ خداوند، خدای قادر مطلق چنین می فرماید: «دختر بابل مثل خرمنگاهی شده است و زمان آن رسیده که دشمنان بیایند و مردم آن را مانند گندم در زیر پاهای خود بکوبند.» ۳۴ مردم اورشلیم می گویند: «نبوکدنصر، پادشاه بابل، ما را کشت و خرد کرد. همه چیز ما را از بین برد و مانند هیولائی ما را بلعید؛ شکم خود را با چیزهای خوب ما سیر کرد و خود ما را از کشور ما بیرون راند. ۳۵ بابل مسئول تمام ظلم هائی است که در اورشلیم شده و خداوند انتقام خون ما را از بابل بگیرد.»

۳۶ خداوند در جواب می فرماید: «من به دعوی شما رسیدگی می کنم و انتقام شما را از آن‌ها می گیرم. آب بحر و چشمه های شان را خشک می کنم. ۳۷ بابل را به توده خاک تبدیل کرده آنجا را متروک و مسکن شغالان می سازم تا همه کس از دیدن آن وحشت کنند. ۳۸ مردم بابل از مستی مانند شیر نعره می زنند و مثل شیربچه ها می غرند. ۳۹ من بزمی را برای شان برپا می کنم و آن‌ها را بیشتر مست می سازم تا از خود بی خود گردند و به خواب ابدی فروروند و دیگر هرگز بیدار نشوند. خداوند فرموده است. ۴۰ آن‌ها را مثل بره و قوچ و بز به کشتارگاه می برم.»

سرنوشت بابل

۴۱ خداوند می فرماید: «بابل که زمانی مورد ستایش تمام مردم جهان قرار داشت، ببینید که چگونه سقوط کرد و حالا همه کس از دیدن وضع بد آن وحشت می کنند! ۴۲ آب بحر بر بابل سرازیر شده است و امواج خروشان آن را پوشانده است. ۴۳ شهرهایش وحشت آور و ویران شده اند. هیچ کسی در آن‌ها سکونت ندارد و هیچ انسانی از آنجا عبور نمی کند. ۴۴ من بت بِل را در بابل را مجازات می کنم و آنچه را که بلعیده است، از دهانش بیرون می آورم. مردم، دیگر به بازدیدش نمی روند و دیوارهای بابل فرو می ریزند. ۴۵ ای قوم برگزیده من از بابل خارج شوید و خود را از خشم شدید من نجات دهید. ۴۶ از شایعه ای که در بابل شنیده اید، نباید کمدل و هراسان شوید. هر سال شایعات مختلفی را می شنوید. مردم آوازه می اندازند که در کشور ظلم و فتنه

بزرگی از آن سرزمین بلند است! ^{۵۵} زیرا من در حال ویران کردن بابل می باشم و آواز بلند آن را خاموش می سازم. سپاه دشمن مانند امواج خروشان بحر بر آن ها هجوم می آورند و نعره زنان بر آن ها حمله می کنند. ^{۵۶} ویرانگران علیه او آمده اند. جنگجویانش را دستگیر کرده و کمان هایش را شکسته اند، زیرا من، خداوند، خدای جزا دهنده هستم و او را مطابق اعمالش سزا می دهم. ^{۵۷} پادشاهی که اسمش خداوند قادر مطلق است، می فرماید که من بزرگان، حکیمان، حاکمان، رهبران و مردان جنگی او را مست می سازم تا به خواب ابدی فرورفته هرگز بیدار نشوند. ^{۵۸} خداوند قادر مطلق می فرماید که دیوار ضخیم بابل را ویران و با خاک یکسان می کنم و دروازه های بلندش را در آتش می سوزانم. زحمتی که مردم برای آبادی آن کشیده بودند، به هدر می رود، زیرا همه چیز طعمه آتش می شوند.»

ارمیا به بابل پیام می فرستد

^{۵۹} در سال چهارم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، ارمیای نبی به سَرایا (پسر نیریا، نواسهٔ مَحْسِیا)، ملتزم صدقیا که قرار بود همراه او به بابل برود، هدایاتی داد. ^{۶۰} ارمیا چگونگی تمام مصایبی را که خداوند می خواست بر بابل بیاورد و فوقاً ذکر شد، در طوماری نوشت ^{۶۱} و به سَرایا گفت: «وقتی به بابل رسیدی هرچه را که در این طومار نوشته ام بخوان ^{۶۲} و بگو: «ای خداوند، تو فرمودی که این

برپا شده است یا پادشاهی علیه پادشاه دیگر می جنگد. ^{۴۷} به یقین بدانید، زمانی فرا می رسد که من تمام سرزمین بابل را با بتهایش مجازات می کنم. مردمش را شرمنده و رسوا و جاده ها را از اجساد شان پُر می سازم. ^{۴۸} آنگاه آسمان ها و زمین با موجوداتی که در آن ها هستند از خوشی فریاد می زنند، زیرا ویرانگران از جانب شمال بر بابل هجوم می آورند. خداوند فرموده است. ^{۴۹} همانطوری که بابل باعث قتل مردم اسرائیل شد، خودش هم به همان سرنوشت دچار می شود.»

پیام خدا به قوم اسرائیل در بابل

^{۵۰} ای کسانی که از دم شمشیر نجات یافته اید، بروید و معطل نشوید. خداوند را از همان جای دور یاد کنید و اورشلیم را بخاطر داشته باشید. ^{۵۱} شما می گوئید: «ما شرمنده و رسوا شده ایم و شرم از چهره ما می بارد، زیرا بیگانگان آمدند و در سرزمین مقدسی که عبادتگاه خداوند در آن واقع است، جا گرفتند.» ^{۵۲} «اما روزی آمدنی است که من تمام بتهای بابل را معدوم می سازم و در سراسر آن سرزمین صدای فریاد و نالهٔ مجروحین شنیده می شود. ^{۵۳} اگر سر بابل به فلک برسد و هر قدر که در نیرو قدرتش افزوده شود، ویرانگری را که من می فرستم نابودش می کند.» خداوند فرموده است.

ویرانی بیشتر بابل

^{۵۴} خداوند می فرماید: «بشنوید! صدای گریه از بابل می آید و آواز شکست

بود، همه سپاهیان در تاریکی شب از بین دو دیوار نزدیک باغ شاه، از شهر خارج شدند و به سوی عربه (وادی اُردن) فرار کردند.^۸ ولی سپاه بابل به تعقیب صدقیا رفتند و او را در نزدیکی دشت اریحا دستگیر کردند. اما تمام سپاهیان او را ترک نموده پراکنده شدند.^۹ بعد او را گرفته پیش پادشاه بابل در ربله واقع در سرزمین حمات بردند و در آنجا حکم محکومیت او صادر شد.^{۱۰} پادشاه بابل پسران صدقیا را با بزرگان یهودا در برابر چشمانش بقتل رساند.^{۱۱} سپس چشمان صدقیا را کور کرد و او را به زنجیر بسته به بابل برد. در آنجا او را به زندان انداخت و صدقیا تا روز مرگ خود در زندان بسر برد.

ویرانی عبادتگاه

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۵: ۸-۱۷)

^{۱۲} در روز دهم ماه پنجم سال نوزدهم سلطنت نبوکدنصر، پادشاه بابل، نیوزاردان مشاور و قوماندان قوای بابل، وارد اورشلیم شد.^{۱۳} و عبادتگاه، قصر سلطنتی و تمام خانه های اورشلیم را طعمه آتش ساخت.^{۱۴} سپاهیان که همراه نیوزاردان بودند دیوارهای اطراف اورشلیم را ویران کردند.^{۱۵} بعد یک تعداد از مردمان فقیر را با طرفداران پادشاه بابل، صنعتگران و کسانی که زنده مانده بودند، به بابل اسیر بردند.^{۱۶} اما نیوزاردان عده ای از فقرا را در یهودا بجا گذاشت تا از تاکستانها و کشتزارها مراقبت کنند.

^{۱۷} مردم بابل ستونهای برنجی و حوض برنجی را با پایه های آن که در عبادتگاه

سرزمین را طوری ویران می کنی که هیچ انسان یا حیوانی در آن زنده نباشد و برای همیشه ویران باقی بماند.»^{۶۳} بعد از آنکه خواندن طومار را تمام کردی، آن را به سنگی بیند و در دریای فرات بینداز^{۶۴} و بگو: «به همین ترتیب بابل غرق می شود و بخاطر بلائی که بر سرش می آید، دیگر هرگز بر نمی خیزد.»^{۶۵}
این بود سخنان ارمیا.

سقوط اورشلیم

(همچنین در دوم پادشاهان

۲۴: ۱۸-۲۵: ۷)

صدقیا بیست و یک ساله بود که به سلطنت رسید و مدت یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش حمیطل (دختر ارمیا، از اهالی لیبته) بود.^۲ صدقیا مانند پدر خود، یهو یاقیم، کارهایی کرد که در نظر خداوند زشت بود.^۳ بنابراین، خداوند بر مردم یهودا و اورشلیم خشمگین شد و آن ها را از حضور خود راند.

صدقیا علیه پادشاه بابل قیام کرد^۴ و همان بود که نبوکدنصر، در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خود با تمام سپاه بسوی اورشلیم سوق داده و به گِرداگرد آن سنگر گرفته محاصره اش نمود.^۵ شهر اورشلیم تا سال یازدهم پادشاهی صدقیا در محاصره بود.^۶ در روز نهم ماه چهارم قحطی شدیدی در شهر بوجود آمد و مردم آن سرزمین به قلت خوراک و آذوقه دچار شدند.^۷ آنگاه دیوار شهر را شگافته شد و با وجودیکه شهر در محاصره اردوی بابل

۵۲

قوماندانان که مسؤل ثبت نام افراد نظامی بود و شصت نفر دیگر از اشخاص مهم را با خود گرفته نزد پادشاه بابل به ربله، در سرزمین حمات برد^{۲۷} و پادشاه بابل همه آن ها را کشت.

^{۲۸} تعداد یهودیانی که توسط نبوکدنصر تبعید شدند، از این قرار بود: در سال هفتم سلطنت خود سه هزار و بیست و سه نفر را از یهودا^{۲۹} و یازده سال بعد، یعنی در سال هجدهم پادشاهی نبوکدنصر، هشتصد و سی و دو نفر را از اورشلیم اسیر کرد و به بابل فرستاد.^{۳۰} در سال بیست و سوم سلطنت او نبوزرآدان، قوماندان قوای بابل، باز هم هفتصد و چهل و پنج نفر از مردم یهودا را به بابل تبعید کرد و مجموع کسانی که تبعید شدند چهار هزار و ششصد نفر بود.

^{۳۱} در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم سی و هفتمین سال اسارت یهوایکین، پادشاه یهودا، یعنی در اولین سال سلطنت اوایل مرودک در بابل، یهوایکین مورد لطف او قرار گرفت و از زندان آزاد شد.^{۳۲} اوایل مرودک با او دوستانه رفتار نمود و از تمام پادشاهانی که در بابل در حال تبعید بسر می بردند به یهوایکین افتخار بیشتر بخشید.^{۳۳} لباس نو به تنش کرد، همیشه بر سر یک میز با پادشاه غذا می خورد^{۳۴} و پادشاه بابل همه احتیاجات یهوایکین را تا که زنده بود، مهیا می کرد.

بودند، تکه تکه کرده با خود به بابل بردند.^{۳۵} نبوزرآدان دیگها، خاک اندازها، گلگیرها، کاسه ها، قاشقها و تمام ظروفی را که برای قربانگاه به کار می رفت^{۳۶} و همچنین پیاله ها، منقلاها، کاسه ها، دیگها، شمعدانها، قاشقها، لگنهای طلا و نقره را به غنیمت برد.

^{۳۷} اما ستونها و حوض برنجی و دوازده مجسمه گاو برنجی را که حوض بر آن ها قرار داشت و سلیمان پادشاه آن ها را برای عبادتگاه ساخته بود، آنقدر سنگین بودند که وزن کردن آن ها امکان نداشت.^{۳۸} هر ستون در حدود هشت متر ارتفاع داشت و محیط آن در حدود پنج و نیم متر بود. ستونها میان خالی و ضخامت جدار آن ها چهار انگشت بود.^{۳۹} هر ستون یک تاج برنجی به ارتفاع دو نیم متر داشت. دورادور هر ستون مزین با انارهای برنجی بود.^{۴۰} به دور هر تاج یکصد انار وجود داشت، اما از پائین تنها نود و شش انار دیده می شد.

مردم یهودا به بابل اسیر برده می شوند
(همچنین در دوم پادشاهان)
(۲۵: ۱۸ - ۲۱، ۲۷ - ۳۰)

^{۲۶-۲۴} علاوتاً، نبوزرآدان سَرایا، کاهن اعظم، معاونش سَفتیا، سه نفر از نگهبانان عبادتگاه و قوماندان سپاه را با هفت نفر از مشاورین مخصوص شاه و معاون

